UNIVERSAL
LIBRARY
OU-232932
UNIVERSAL
LIBRARY

وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم

الحمد لله والمنة وعلی حبیبه التحیة والمنة درین زمان فرحت توامان این نسخه ٔ بی نظیر

مقبول خاطر هر صغیر و کبیر من تصنیف مولانا یعقوب چرخی المسمی به

۱۲۹۷

تفسیر یعقوب چرخی

باهتمام ضعف عباد الله الصمد قاضی فتح محمد تعلیم یافته جناب اخویم جناب

قاضی ابراهیم صاحب منور ابن قاضی نور محمد صاحب مرحوم و ملا نور الدین بن جیو اخان صاحب

در مطبع حیدری واقع بندر بمبئی طبع پذیرفت

۲/۲۹۹

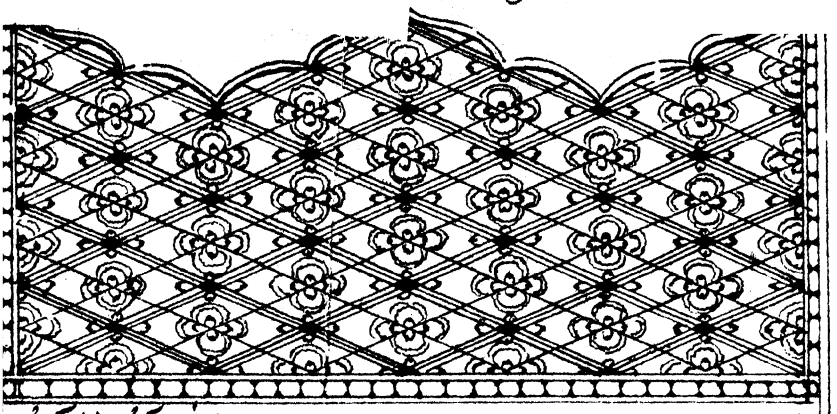

بسم الله الرحمن الرحيم

لک الحمد یا من بیده الملک و هو علی کل شیئ قدیر و الصلوة و السلام علی جمیع الانبیاء و المرسلین خصوصاً علی رسولنا و سیدنا محمد ن السراج المنیر و علی آله و اصحابه و تابعیه اجمعین اما بعد فیقول العبد الفقیر المحقر الراجی یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی ثم السروری رحمهم الله الرحمة قد التمس منی زمرة من الاحباب و الاصحاب ان اکتب لهم تفسیر الفاتحة و سورة الملک الی آخر الکتاب منتخباً من التفسیر الکشاف و الکواشی و غیرها الفارسی لتنفع به الخواص و العوام من الاناس فاجبتهم الی ذلک و ان لم یکن بمقامی هناک و الله تعالی هو المستعان و علیه التکلان قال النبی صلی الله علیه وسلم مفتاح القرآن التسمیة و قال ابن عباس رضی الله عنهما اجلال القرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحیم بدان ای عزیز که عبد الله بن عباس شاه مفسران ست روایت می گوید که اجلال القرآن یعنی بزرگ داشتن قرآن اعوذ بالله گفتن و کلید قرآن بسم الله گفتن ست و در حدیث دیگر نیز وارد شده ست که کلید قرآن نام خدائی گفتن ست یعنی بسم الله گفتن این فقیر می خواهد که افتتاح سخن باین دو وعده زین گردانیده شود و فوائد دیگر که در اعوذ بالله و بسم الله به بندگان خدا و امت نبی رسانیده شود اهل معرفت گفته اند که اعوذ بالله تا آخر کلمه ایست که متقربان باو قربت جویند و ترسگاران باو عصمت یابند و گناهگاران باو پناه گیرند و گریزندگان باو بحضرت الوهیت بازگردند و محبتان باو بساطت جویند و حضرت عزت جل ذکره مر نبی خود را فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطن الرجیم یعنی ای محمد چون خواهی که قرآن بخوانی پس بگو اعوذ بالله الخ یعنی پناه می خواهم و نگاهداشت می خواهم و یاری می خواهم و فریاد رسی میخواهم

ازخدای عزوجل ازدیوی که دور از رحمت خداست اگر شیطان بشتق از شطن باشد ای بعد قال الشاعر شعر فاصبحت بعد ما وصلت بداره شطون لا تعاد یعنی شیطان بترین تقدیر این بود دیو دور از رحمت افتاد و اگر مشتق از شاط باشد یعنی هلاک یعنی او هلاک شونده بغضب خدای تعالی در دنیا و آخرت کما قال الشاعر مصرعه ویشط علی الوجا البطن الجیم راند شده یا نفرین کرده شده و روی ابن عباس رض عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان المعلم اذا قال للصبی قل بسم الله الرحمن الرحیم فقال الصبی بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله براة للصبی وبراة لابویه وبراة للمعلم من النار یعنی چون استاد بگوید کودکی را که بگو بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم الله تا آخر حق تعالی فرشتگان را فرماید که براتی نویسید که این کودک را آتش دوزخ کار نباشد و نیز استاد وی را و مادر و پدر ویرا بیک بار بسم الله گفتن چهار کس از دوزخ خلاص شوند و عبد الله بن مسعود گوید هر که خواهد که از نوزده فرشته عذاب که بر دوزخ موکل اند علیها تسعة عشر نجات یابد بگوید بسم الله تا آخر که نوزده حرفست ما خلاص تمام تا خلاص شود و در روایت دیگر آمده که اول چیزی که قلم در لوح محفوظ نوشته بسم الله الرحمن الرحیم بود و اول چیزی که بآدم علیه السلام آمد بسم الله بود و بسم الله الرحمن الرحیم امان اهل آسمان ست و اهل زمین و کلمهٔ جواز ست یعنی ببرکت او بندهٔ مؤمن از پل صراط بسلامت بگذرد و بسم الله الرحمن الرحیم مهر قبول حق ست مر موحدان را و از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده شده ست که چون بسم الله فرود آمد بآدم علیه السلام ابرها از روی آسمان دور شدند و طرف مشرق رفتند و بادهای سخت مخالف بود و ساکن شد و دریاها روان شد و ستوران منقاد و فرمان بردار شدند و دیوان را از آسمان دور کردند حضرت پروردگار سوگند یاد کرد بعزت و جلال من که بر هر بیماری نام مرا با خلاص بگویند شفا دهم و بهر چه نام مرا بگوید با خلاص برکت و هم دران چیز و هر که بسم الله را با خلاص بگوید در آید در بهشت و اهل معرفت گفته اند بسم الله کلمه قدسیه ست از گنج کنز هدایت و خلعت ربوبیت ست از ضلع ولایت و وصل ست و قرب ست بر اهل کفایت و رحمت خاص ست مر اهل حقایق را و روایت کرده شده ست از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه همه کتب سماویه مودع ست در قرآن و همه قرآن مودع ست در فاتحه و همه فاتحه مودع ست در بسم الله و همه بسم الله مودع ست در بای بسم الله ای بی کان ما کان و هی یکون ما یکون یعنی هر چه بود و بمن بود و هر چه باشد بمن باشد پس اشارت بود باین که و الله

بکل شیٔ محیط انصرام یافت روایت کرده شده ست از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ در بہشت
چہار دریا باشد دریائی از شیر و دریائی از آب و دریائی از عسل و دریائی از خمر بہشتی و ازین
چہار دریا جویہا روان می شود در منازل بہشتیان کما قال اللہ تعالی فیہا انہار من
ماء غیر آسن و انہار من لبن لم یتغیر طعمہ و انہار من خمر لذۃ للشاربین
و انہار من عسل مصفی و روایت کرده شده ست کہ بر ساق عرش نوشتہ شده بسم اللہ
الرحمن الرحیم چشمہ آب از میم بسم و چشمہ شیر از ہاء اللہ و چشمہ خمر از میم الرحمن و چشمہ عسل از
میم الرحیم نقل کرده شده ست از تفسیر تبیر بسم اللہ الرحمن الرحیم آغاز می کنم بنام خدای نیک
مہربان و نیک بخشاینده بالوہیتش شناختند عارفان بمہربانیش روزی یافتند عالمیان و بخشش
نجات یافتند گناہ کاران آغاز کتاب حق سبحانہ و تعالی باین سہ اسم ست از بہر آنکہ بندہ را
سہ حالتست این جہان و گور و آنجہان چون معبود وی اللہ ست و درین جہان کارساز وی اوست
و رحمن مہربان بروی در گور ست و رحیم بخشاینده در آنجہان و آمرزنده گناہ وی اوست بیت
نام او را بگو بخواہم برد ۞ زانکہ او یار مہربان من ست ۞ و علما گفتہ اند کہ مر اللہ تعالی را سہ
ہزار نام ست و ازین جملہ ہزار نام ست کہ فرشتگان میدانند و بس و ہزار دیگر را پیغمبران میدانند
و بس و سہ صد نام وی در توریتہ ست و سہ صد در انجیل و سہ صد در زبور و نود و نہ نام در قرآن ست
و یک نام ست کہ جز حضرت حق کسی آنرا نمیداند و باز گشت معنی آن سہ ہزار نام باین سہ نام ست ۞
بسم اللہ الرحمن الرحیم پس ہر کہ این سہ نام بداند و خدایتعالی را باین نام بخواند گویا کہ خدایتعالی را
بآن سہ ہزار نام یاد کرده ست بدانکہ بعضی از علما گفتہ اند کہ سوره فاتحہ تعلیم ست از حق تعالی مر بندگان
خود را کہ چون حمد و ثنا گویند این چنین گویند و معنی الحمد للہ این ست کہ ہمہ سپاس و ستایش
یعنی صفت کردن تمام مر خدا را ست رب العالمین کہ پروردگار جہانیان ست الرحمن الرحیم
نیک مہربان و بخشاینده ست و بعضی گفتہ اند کہ این اخبار ست از حق تعالی باینکہ ہمہ حمدہا و ثناہا مر
خدایتعالی را ست ۞ بدانکہ سبب نزول این سوره بقول امیر المؤمنین علی و عبد اللہ بن عباس رضی اللہ
تعالی عنہم در مکہ بوده ست و اول سوره کہ فرود آمد در مکہ معظمہ اینست رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
کہ چون بصحرا می رفتم آوازی می شنیدم کہ یا محمد انا جبرئیل و انت نبی ہذہ الامۃ و اری شخصا

نوُرًا نبیًا علی سریر من ذهب بین السماء والارض ومن میگریختم تا مرا ورقة بن نوفل گفت چون
آواز ترا شنوی گمنیز وگوش دار تا هرچه می گوید همچنان کن چون آواز آمد که محمد گفتم لبیک گفت بگوی که
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله باز گفت الحمد لله تا آخر سوره وآواز
کننده جبرئیل بود علیه السلام ورسول علیه السلام فرمود که ان فی سورة فاتحة الکتاب سبعین
شفاء وفی روایة فاتحة الکتاب شفاء من کل داء الا السام ای الموت
یعنی در فاتحة الکتاب از هفتاد درد شفاست ودر روایت دیگر فاتحه شفاء همه دردهاست مگر مرگ را
ودر فضیلت این سوره احادیث بسیار است ورسول علیه السلام فرمود که اگر این سوره در توریت
بودی قوم موسی علیه السلام گمراه نشدندی واگر در انجیل بودی قوم عیسی علیه الصلوة والسلام گمراه
نشدندی واگر در زبور بودی قوم داود علیه الصلوة والسلام مسیخ نشدندی یعنی خوک وحمدونه
وهر مسلمانی که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن خوانده است وگویا که بر همه مومنان ومسلمانان
صدقه داده است الحمد لله همه ثناها خدای را سزد که هرچه کند حکمت ست شکر وی را واجب
ست که از وی بیشمار نعمت ست ثنای او گوی ای بنده تا سنا یابی وشکر او گوی تا عطا
یابی راست شو تا دیدار وی را یابی که نجشاینده درد وجهان وی ست ومهربان در بهشت
جاودان بر دوستان وی ست مالک یوم الدین ه که پادشاه روز قیامت نواز دوستان را بلطف وگداز دشمنان را بقهر در وقت دادن جزا وسزا را ایاک نعبد
بگوئید ای بندگان که مر ترا بندگی می کنیم وبس اهل معرفت گفته اند العبادة شغل کل
به وهو شغل القلب بمعرفته وشغل الروح بمشاهدته وشغل النفس
بخدمته وشغل اللسان بمدحته لغبد از عبادت ست یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت
آنست که بنده همه اعضای خود را بعبادت حق تعالی اشتغل دارد ودل را بمعرفت وروح را بمشاهدت
ونفس را بخدمت وزبان را بمدحت نعبد از عبادت ست یعنی بندگی کردن ویا از عبودت یعنی
بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی ترا بنده می باشیم وبس پس دادن مال برای
زکوة وصدقه دادن عبادت ست ورضا دادن بنده بگرفتن مال وی بظلم عبودت ست وعبودت
واجب یارنست ودر حدیث آمده ست که یکدرم که ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهتر ست از سیصد هزار

درم که بنده بصدقه بدهد عبودت بنده بودن است وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ
علمای ظاهر می گویند بندگی کن تا غایتی که ترا مرگ بیاید و علمای باطن می گویند بندگی کن تا غایتی
که ترا یقین شود بعد ازان بنده باش و چون بنده شدی ترا رضا باید داد بآنچه مولی تعالی بتو بکند

نظم

باد و قبله در ره توحید نتوان بر دو راه ۰ یا رضای دوست باشد یا رضای خویشتن ۰ قهر
و لطف محبوب حقیقی یکسان بود ۰ **بیت** عاشقم بر قهر و خلقش من نجد ایعجب
من عاشق این هر دو ضد ۰ شیخ محقق جاوید سعید کابلی رحمة الله علیه می گوید **نظم**
گر مرا دوزخ بسوزد خاکساری گو بسوز ۰ ور مرا جنت بنا شد بوستانی گو مباش ۰ من
سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم گرد هر در می نه گردم استخوانی گو مباش واین
مقام محبت ذاتیست اللهم ارزقنا و عبودیت مقام رضا است بقضا **بیت** اگر کمال
طلب می کنی چو کار افتاد ۰ قضای می عمر کنی و رضا وهی بقضا ۰ و ترک چون و چرا کن چون شرف
بنده بودن یافته شد تاج کرامت و خلعت امامت وجود گرفت سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ
بِعَبْدِهِ لَيْلًا اشارت بآنست يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ
نتیجه آنست که حکیم ثنائی غزنوی رحمة الله علیه می گوید **رباعی** در گه خلق همه زرق و فسونست و
هوس ۰ کار درگاه خداوند جهان دار دبس ۰ بنده خاص ملک باش که باداغ ملک
روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس ۰ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۵ داز تو یاری میخواهیم و بس
رد اعتقاد جبری و معتزلی است جبری می گوید اختیار ندارم و معتزلی می گوید اختیار تمام دارم و منم
افعال خودم سنی می گوید بندگی می کنم و توفیق از تو می جویم چنانکه در کلام مجید دلائل عقلیه و نقلیه همه
از تو می دانم و از طریق فلسفی و جبری و معتزلی بیزارم **نظم** ای بسا فکر و ذکا و لب و
فطر ۰ کشته ره رو را چو غول راهزن ۰ بیشتر اصحاب جنت ابلهان ۰ تا ز سر فیلسوفی میرهند
خویشتن عریان کن از فضل فضول تا کند رحمت ترا بردوم نزول زیرکی ضد شکستست و نیاز
زیرکی بگذار و کوباکی بساز زیرکی دان دام مرد و طمع کار تا چه خواهد زیرکی را پاک باز ۰
زیرکان با صنعت قانع شده ۰ ابلهان از صنع در صانع شده زانکه طفل خرد را دور نهاد ۰

دست و پا باشد نهاده بر کنار ۞ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ ۞ واز تو یاری می خواهیم و بس ای نطلب منك العون وقال بعض اهل المعرفة الاستعانة طلب العون ای نسئلك ان تجعلنا عابدین لك کاننا نعاینك وشیخ سفیان ثوری رحمة الله علیه در نماز شام امامت می کرد و چون اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ گفت بیهوش شده افتاد چون باخود آمد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت ترسیدم که مرا بگویند که چون ما را بندگی می کنی و از ما یاری می خواهی و بس چرا از طبیب دارو می جوئی و از سلطان یاری می خواهی دروغ چرا می گوئی و اهل معانی و بیان می گویند درین آیت التفات ست از غیبت بخطاب و اهل شوق می گویند درین اشارتست مر اهل طلب را که نومید نباشد که کرم من از غیبت بخطاب ندا می کند ۞

بیت هله نومید نباشی که ترا یار براند ۞ گرت امروز براند نه که فردات بخواند ۞ عجب حیرتست اگر عاشق رب ارنی انظر الیک گوید خطاب آید که لن ترانی و اگر نومید وار بگوشه بنشیند گوید ای نفس چه بوالفضولی ست که تو می کنی ما للتراب وَرَبِّ الْاَرْبَاب ندا آید که ادعونی استجب لکم فبقیت ارواح المشتاقین بین الرد والقبول والصرف والوصل

بیت

چند روزی می بروبخت بد از کوی توام ۞	سوی خود می خواهم و چون آمدم می رانیم
من خود ندانم چون کنم درماندهٔ کو یتوام	در خم می غرقم کند گر قصد هشیاری کنم
گر دست برکاری نهم زنجیر بر دستم نهد	اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ۞ بنمائی ما را راه راست ۞

یعنی استقامت و پایداری ده ما را براهی که نمودهٔ و هذا قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال امام القشیری رحمه الله علیه اهدنا الیك واجعل اقبالنا علیك وکن علیك دلیلنا ویسر الیك سبیلنا یعنی راه نمای ما را بمشاهدهٔ جمال خود و بگردان توجه ما را بجناب جلال خود و باش ما را دلیل و آسان کن ما را سبیل و قال علماء المعانی والبیان المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام علی طریق الاستعارة المصرحة وقال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلثة اقسام الاقوال والافعال والاحوال وقال سید الطائفة جنید رحمة الله علیه کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب الکرامة فان الرب تعالی یطلب الاستقامة لقوله فَاسْتَقِمْ كَمَا

اُمِرْتَ ولنفس تطلب الکرامة استقامت ظاهره رعایت شرعیه واستقامت باطنه نفی ماسوی الله هست ودرین آیت که اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ مژده عظیم هست مر اهل استقامت را صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ بدل من قوله الصراط المستقیم یعنی بنمای ما را راه آنانکه نیکی کرده بر ایشان بداولن ایمان وعرفان غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ نه خشم گرفته شده بر ایشان بعد از یافتن راه راست یعنی همچو جهودان مگردان ما را که اوّل راه راست یافتند وآخر غضب کرده شد بر ایشان چون ایمان نیاوردند بقرآن وبسرور پیغمبران وَلَا الضَّآلِّیْنَ نه گمراهان وبیراهان یعنی ما را مگردان همچو ترسایان که اوّل راه راست یافتند وآخر گمراه شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن این فقیر می گوید والله اعلم که حاصل این دعا این هست که بنمای ما را راه راست که در وی ترس وبیم نباشد واین راه عاشقان ودوستان حضرت باریتعالی است اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۞ چون مقصود شان جز محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الثری نثار ایشان کرد التفات بآن نکردند مازاغ البصر وما طغی اشارت بآنست ومولانا جلال الدّین رومی میفرماید رحمت الله علیه بیان حال شیخ محمّد غزنوی سرزی رحمة الله علیه مدت هشت سال در بیابان ها می گشت وسر علف می خورد واز خدای تعالی دیدار می جست

مثنوی

کنجهای خاک با هفتم طبق ۞ عرضه کردندش بپیش شیخ حق شیخ گفتا خالقا من عاشقم
دیدنم غیر تو من فاسقم هشت جنت گر دارم در نظر ورکنم خدمت من از خوف سقر ۞
مؤمنی باشم سلامت جوی من زانکه این هر دو بود حظ بدان عاشقی کز عشق رحمان خورد وقوت
صد عدن پیشش بود یک مرتوت بنده دایم خلعت اورا رجوست خلعت عاشق همه دیدار اوست ۞ حکمت واجب بودن خواندن سورهٔ فاتحه در هر رکعت از نماز این باشد که دایما باید که بنده طالب وصال بود وراه عاشقانرا جوید تا از ایشان باشد رباعی تا در طلب گوهر کانی تا زنده بجوی وصل جانی جانی فی الجمله حدیث مطابق از من بشنو هر چیز که در جستن آنی آنی ۞ والله اعلم الهی ما را از عاشقان جمال وجلال خود گردان در روایت کوفیان

آمده ست که آمین از قرآن نیست و در مصاحف نباید نوشت که از قرآن نیست و در مصحف نوشته نشود و امین چنین باد تو فنا مسلمین والحقنا بالصالحین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

بوحمتك	سورة الملك وهي	بسم الله الرحمن الرحيم	ثلاثون وهي مباركون عاد	يا ارحم الراحمين

تبارک بزرگست و پاینده ست و با این نیکی بسیار ست و همه چیزها از وست الذی آن خدائی که بیدِ بفرمان و قدرت وی ست الملک پادشاهی و بعضی می گویند که مرا و از ید اینجا صفت ست از صفات خدای تعالی و از متشابهات ست ایمان آریم بآن و مشغول نشویم بکیفیت آن و بعضی می گویند ید عبارتست از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت اوست ملک دنیا و آخرت نصیب درویش اینست که از غیر او نترسد و مر غیر او را نپرستد و از غیر او طمع نکند و ارباب ملک و ملک را مقهور او داند و در بلاها باو بگریزد و عطاها از وجوید و بنده خاص او شود و تا از شر ملوک مجازی خلاص یابد و حکیم ثنائی غزنوی می فرماید بیت بنده خاص ملک باش که باداغ ملک ۰ روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس ۰ وهو علی کل شیء قدیر ۵ واوست بر همه چیزها توانا توکل باو کن ای مؤمن چونکه دانستی که معبودی چنین داری زهد و تقوی و فتوی را بحطام دنیا مفروش و بمناصب ارباب ملک دنیا را التفات منمای حکیم غزنوی گوید بیت سازید از برای نام و دام کار چون سزوان ۰ جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی بیت منگر بهر گدائی که تو خاص ازان مائی مفروش خویش ارزان که تو بس گران بهائی باز صفت دیگر شرا بیان کرده گفت الذی خلق الموت والحیوة آن خدای که بیافرید مرگ را و زندگانی را لیبلوکم تا بیازماید شما را ایکم احسن عملا کیست از شما نیکو کارتر آفریدن مرگ و زندگانی دلیلی ست ظاهر بر هستی خدای قاهر حکیم علیم قادر دنیا دار بلاست و گورجای بلی ست و قیامت جای جزا و سزاست بدانکه حضرت عزت جل قدرته از آزمودن منزه ست پس مراد این ست که آفرید مرگ و زندگانی تا پیدا شود از شما باختیار شما آنچه دانسته ست بعلم قدیم هر که عمل نیک کند به بهشت رسد و هر که عمل بد کند به دوزخ رسد

نصیب مؤمن این ست که مرگ را دایم در نظر دارد و استعداد آن بکند و از سرای غرور لغفور
کند حضرت شیخ ابن فقیر میفرمود مدتی که هر روز چهل بار خود را بگورستان می برم و حساب خود می کنم
قال النبی صلی الله علیه وسلم بئس العبد عبد نسی المقابر والبلی وبئس العبد
عبد نسی الجبار الاعلی و نکته در تقدیم موت بر حیوة شاید که این باشد والله تعالی اعلم باز
صفت دیگر خود را یاد کرد و گفت جل جلاله وهو العزیز الغفور و اوست غالب بر همه چیز که میتر نشود
از وی گریز نصیب درویش اینست که روی بطاعت او آرد و عزت و نصرت از وجود الغفور دو
و اوست نیک پوشنده گناه مومنان بدکردار اگرچه بود بیشمار هر کرا خواهد نصیب تو این ست
که هر گناه داری از رحمت بی نهایت او نومید نباشی مثنوی الهی رحمت دریای عام ست
از انجا قطرهٔ ما را تمام ست اگر آلایش خلق گنه گار فروشوئی ازین دریا بیک بار نگردد
تیره آن دریا زمانی ولی روشن شود کار جهانی غیر از کرم او چه داریم باز صفت دیگر خود را
بیان کرد که الذی خلق سبع سموات طباقا آن خدائی که آفرید هفت آسمان را طبقها
بر زبر یکدیگر یعنی نه بهته کعب الاحبار گفت آسمان دنیا از موج آب ست و دوم از دود
سفید و سوم از آهن ست و چهارم از مس ست و پنجم از فضه ست و ششم از زر ست و هفتم
از یاقوت سرخ ست ما ترى فی خلق الرحمن من تفوت نه بینی تو ای محمد و یا هیچ بیننده
در آفریدن خدای بخشاینده هیچ تفاوتی یعنی هیچ عیبی نه بینی در آسمان ها یا در هیچ
مخلوقی از مخلوقات خدای تعالی خللی نه بینی همه را بحکمت کامله حواله کنی اگرچه بکنه او نرسی
نصیب تو این ست که بدانی هفت آسمان را بالای یکدیگر بداشت بی ستون و بقدرت
کامله تزاین صنایع نماید و برحمت شامل کند امام حمزه و کسائی من تفوت خوانده اند تفاوت
الامر و تفوت دیگر گونه شد یعنی نه بینی در مخلوقات حضرت خدای تعالی اضطرابی و اختلافی
و تناقضی هر کرا بینی آفریدهٔ او بی یا مؤمن یا کافر یا فقیر یا انسان و یا غیر آن مختلف الالوان
صحیح الابدان و معیوب الارکان همه بموجب حکمت بود و همچنین او صناع عالم و بهشت و دوزخ و
اهل آن عارف باید که همه را بحکمت او حواله کند و بچشم انکار نظر نه کند در خلقت او

	بیت	

هران نقشی که در عالم نهادیم	تو زیبا بین که ما زیبا نهادیم
ز زلف خود سر موئی نمودیم	جهان اندر پی غوغا نهادیم

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بخواند چون خبر کرد که هیچ تفاوتی و عیبی نیابی در مخلوقات او باز فرمود **فَارْجِعِ الْبَصَرَ** پس باز گردان چشم در آفرینش آسمان **هَلْ تَرٰى** تا هیچ می بینی **مِنْ فُطُورٍ** از شگافها جمع فطر شگافتن **ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ** پس باز گردان چشم را باری پس از باری یعنی بارها تأمل کن در آسمان اگر بر چند تأمل و نظر کنی **يَنْقَلِبْ** باز گردد **إِلَيْكَ** بسوی تو **الْبَصَرُ** بینائی **خَاسِئًا** خوار و دور از یافتن عیبی **وَهُوَ حَسِيرٌ** و آن چشم مانده و کند شده باشد از یافتن عیبی در دیدن آسمان و بعضی می گویند **ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ** باز در زمین و جملهٔ مخلوقات نظر کن تا هیچ عیبی نیابی بلکه بر قضیهٔ حکمت و دلیل بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و قدرت و علم و ارادت او باشد پس عارف شوی بصفات ظاهره در ملک و ملکوت و راه یابی بعلم جبروت بالاشارت باستدلال بصفت دیگر کرد جل جلاله **وَلَقَدْ زَيَّنَّا** و بدرستی هر آینه بیاراستیم **السَّمَاءَ الدُّنْيَا** آسمان نزدیکتر بزمین **بِمَصَابِيحَ** بستارگان که همچون چراغهای درخشانند **وَجَعَلْنَاهَا** و گردانیدیم آن ستارگان را **رُجُومًا** انداختنیها جمع رجم بمعنی مرجم باشد آنچه بوی اندازند یعنی تیرها **لِلشَّيَاطِينِ** بر دیوان را چون خواهند که بر آسمان برآیند تا سخن فرشتگان شنوند بدانکه از اول سوره تا اینجا صفات بصنعت خود یاد کرد یعنی منم ملک بزرگوار و ملک دار قادر قهار عزیز غفار خالق هفت آسمان بی عیب و هزار و نزین آسمان دنیا بستارگان بیشمار و گرداننده آن مراجم شیاطین جبار تا استدلال کرده شود ازین صفات عظام بذات ذو الجلال والاکرام که آسمان را بقدرت برداشته و در هوا بی ستون داشته و پنجدین هزار کواکب ثوابت بگاشته عوارف این همه را مظاهر نور دانسته

مصراع	

ای تابش نور از تو وی نازش حور از تو

ای درویش زینت بام زندان امنیت تا دانی که زینت دل دوستان شمس العرفان چون باشد بدانکه اهل علم هیئت و نجوم نه فلک اثبات می کنند و در قرآن هفت آسمان و عرش و کرسی مذکور است و می گویند که کواکب سیاره هفت است زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و هر یکی از اینها بر فلکی اند مزین برین ترتیب و غیر این هفت را ثابتات گویند و گمان ایشان این ست که ثابتات بر فلک هشتم ست و امام ابو المعین نسفی صاحب تبصرة الادلة گفته ست که این گمان ایشان ظاهراً خلاف این آیه ست وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ و گفته اند مذهب اهل تفسیر این ست که همه در آسمان دنیاست و در بعضی تفاسیر نیز آورده ست که این آیة دلیل ست بر بطلان قول منجمان ظاهر از بهر آنکه نجوم رجوم شیاطین ست در آسمان دنیا اگر در فلک هشتم باشند رجم ایشان میسر نمی شود و در تفسیر لسان التنزیل آورده ست که فلک چرخ آسمان که ستارگان در وی گردند این قول حق ست قال الله تعالی كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ فاما آن سخن که می گویند که آسمان می گردد خلاف نص قرآن ست و باطل ست بدانکه بیشتر اهل تفسیر برین اند که جدا می شود از ستاره نوری همچون شعله آتش و بر شیاطین می زند فاما ستاره بر جای خود ست و امام قتاده گفت آفریدن ستارگان از برای زینت آسمان و رجم شیاطین ست و شناختن راهها و شناختن قبله در بیابان ست فاما اعتقاد بتنجیم و این که مختار و مؤثر در سعادة و شقاوت تکلیفی ست بی علم بآن و بدانکه علما معانی و بیان انتقال در کلام از غیبت بخطاب یا بتکلم یا بر عکس صنعت التفات گویند چنانکه درین آیت ست که وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ به نسبت ماقبلش و ذکر مصابیح و اراوت نجوم را و مانند این را استعارة مصرحه گویند چون دلایل عظام یاد کرد بر وجود واجب الوجود طائفه منکران را از دیوان و آدمیان که اقرار ندارند بآن و اعراض کرده اند و کفران نعمت نموده اند مخصوص کردشان بعذاب نیران و فرمود در حق ایشان وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده کرده ایم مر ایشان را یعنی دیوان را عَذَابَ السَّعِيرِ آتش سوزان این آیت دلیل ست بر اینکه دوزخ حالیا موجود ست وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ مر آن کسانی را که کافر شده اند

بخدای خود عزوجل با وجود چندین دلائل عذاب جهنم عذاب دوزخ ست وبئس المصیر
وبد جای بازگشتن وی که دوزخ ست المصیر تکشتن صفت بدی او را یاد کرد و گفت جل جلاله
اذا القوا چون افکنده شوند کافران فیها در آن دوزخ سمعوا شنوند لها مر آن دوزخ را
شهیقا بانگ زشت سهمناک چون بانگ خر یعنی بشنوند از دوزخیان که پیش از ایشان در آمده
باشند یا از خود یا از دوزخ وهی این دوزخ تفور می جوشد برین کافران همچون جوشیدن
دیگ سین که آتش تیز باشد و دانه در وی اندک و آب بسیار تکاد نزدیک باشد این
دوزخ تمیز بطرقدمن الغیظ از خشم یعنی از خشم خدای تعالی یا از خشم مالک دوزخ
و فرشتگان عذاب یا از خشم خود بر دشمنان خدای تعالی کلما القی هر باری که انداخته
شود فیها در دوزخ فوج گروهی سألهم پرسند شان خزنتها جمع خازن یعنی نگاهبانان
مالک و دیگر زبانیهٔ دوزخ الم یأتکم آیا نیامده بود شما را نذیر بیم کننده نذیر
بمعنی منذره باشد یعنی پیغامبری نیامده بود بشما تا شما را ازین روز و ازین عذاب دوزخ
خبر کند یا خبر کردی تا شما را ایمان بودی و عمل نیک بودی و ازین دوزخ خلاصی بودی این سیدان
برای سرزنش بود ایشان را قالوا گویند دوزخیان در جواب بلی قد جاءنا نذیر
بلی آمده بود بما پیغمبران بیم کننده و ما را خبر کرده بودند ازین روز و ازین عذاب فکذبنا
پس ما ایشان را دروغ گو داشتیم و بایشان ایمان نیاوردیم وقلنا و گفتیم ما نزل
الله نه فرستاده ست خدای تعالی من شیء هیچ چیز از انچه شما می گویید و گفتیم پیغمبر ایشان را
ان انتم نیستید شما الا فی ضلال مگر در گمراهی کبیر بزرگ از برای آن مبتلا شدند
در آخرت بعذاب بزرگ ای برادر ترا نیز خواهند پرسید که هیچ واعظ و پند دهنده بتو
نیامد و نه گفت که حرام کدام ست و حلال کدام و چه باید کرد و چه نباید کرد هر چند وعظ بیشتر می شنوی
و عمل نمی کنی کار بتو دشوار تر می شود و علم بسیار حاصل کردی بی عمل وای بر تو باد تا چند بدرگاه
ظالمان روی و اهل دنیا را ملازمت کنی وقالوا و بگویند دوزخیان لو کنا اگر بودمی ما
نسمع که بشنودمی سخن پیغامبران را و فرمان بر داری کردمی علمای حقانی را و پیروی ایشان
کردمی او نعقل یا تعقل کردمی سخن ایشان را و عقل بکار داشتمی ما کنا نبودمی ما

فی اصحاب السعیر در یاران دوزخ یعنی اهل دوزخ نبود می اگر سخن اهل حق راشنیدی و در دلائل وحدانیت سمعی و عقلی نظر کردی و ایمان آوردی و عمل نیک کردی تا دوزخی نبودی حق تعالی فرمود فاعترفوا پس اقرار کنند دوزخیان بذنبهم بگناهان خود و هیچ فائده نکند ایشان را فسحقا پس دوری باد از رحمت خدای تعالی ۵ لاصحاب السعیر مر دوزخیان را امام کسائی فسحقا بضم سین و حاخوانده است ای فالزمهم الله سحقا او فاسحقهم سحقا ای ابعادا السحیق دور بودن یعنی دور کرد ایشان را حق تعالی دور کردنی نصیب تو اینست که ایمان آری چنانکه شرط اوست و سخن اهل حق را بشنوی و قبول کنی و در ملک و ملکوت تامل کنی و از خلق بخالق راه ببری و دل را بنور قرآن و ذکر رحمن روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه و استغفار عذر بخواهی و رد مظالم بکنی تا از عذاب آخرت خلاص یابی

بیت

گفتند و شنودیم و بکردیم نه آمد	گفتیم و شنودند نکردند و بد آمد

چون از اول سوره بیان کرد دلائل عظام بر بستی خود و قدرت خود چنانکه گذشت و طایفه کافران را که ایمان نیاوردند بآن و عذاب ایشان را یاد کرد و از بدی حال ایشان را خبر کرد بعد ازان حال مؤمنان را و ترسگاران را بیان کرد و گفت جل جلاله ان بدرستی و راستی که الذین آنانکه یخشون می ترسند ربهم پروردگارشان را بالغیب یعنی خدائرا جل جلاله نادیده می پرستند و میترسند لهم مر ایشانرا است مغفرة آمرزیدن گناهان و اجر و مزد کبیر بزرگ یعنی بهشت جاودان و بعضی می گویند می ترسند از خدای تعالی باشکار او نهان یعنی در پیش خلق و خلوت بدانکه این بهشتیان را حق تعالی یاد کرد بهتر سیدن نه بایمان یعنی گفت الذین یخشون ربهم و نه گفت الذین امنوا تا بدانی که مقصود بزرگ از ایمان ترس خدای است عز و جل قال النبی علیه السلام من قال لا الا الله محمد رسول الله مخلصا دخل الجنة قالوا و ما اخلاصها قال ان تحجزه عن المحارم تا معلوم شود که ایمان آوردن بی اخلاص نتیجه

نمید بدو اخلاص کلمه طیبه باز ایستادن ست از حرامها از ترس خدای تعالی نصیب تو
این ست که ترس خدای تعالی را شعار خود سازاز اول قرآن تا آخر قرآن تامل کنی تا
مرتبهٔ خدای ترسان بدانی گفته نشد که مرد انشمندان را یا شیخان را یا بازرگانان
را مرد بزرگست بل گفته شد که مرخدای ترسان را مرد بزرگست باز حضرت پروردگار بیان
علم خود می کند و می فرماید جل جلاله وَاَسِرُّوْا قَوْلَكُمْ اَوِ اجْهَرُوْا بِهٖ یا اشکار کنید گفتار خود را یا پنهان دارید ای مؤمنان و ای کافران
گفتار خود را بهر حال که باشید
او بداند اِنَّهٗ بدرستی که خدای تعالی عَلِيْمٌ نیک داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ
بانچه در سینها و دلها ست پس اسرار مؤمنان و کافران را و احوال ایشان را بداند و
جزای آن بدهد شان را و بعضی می گویند که اسر و اجهر ست لفظاً و خبر ست معنیً یعنی اِنْ
اخفیتم کلامکم او اعلنتم فانه علیم و بعضی می گویند که این آیه در حق کافران قریش بود بزبان
و دل و پنهان و اشکار رسول را صلی الله علیه وسلم دشمن می دانستند و قصد بدی می کردند
بوی بدشنام و ناسزا می گفتند آهسته و پنهان گویند تا خدای محمد نشنود و نداند پس این
آیه که من خدایم پنهان و اشکارا را بدانم پس گفت جل جلاله اَلَا يَعْلَمُ آیا نداند مَنْ آن
خدای که خَلَقَ بیافرید همه چیزها را چون نداند حال ایشان را یا چون نداند مخلوق خود را
و حال اینست که وَهُوَ اوست اللَّطِيْفُ دانا بکارهای پنهان و رساننده نیکی ست به
بندگان و قیل اللطیف دوربین و قیل باریک بین و شریف کار الْخَبِيْرُ آگاه ست
بهمه چیزها و خبر کننده ست ازان عارف را باید که ظاهر و باطن خود را پاک دارد و از التفات
بغیر حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او باشد بی مکر و حسد و خدیعت
بدانکه اول اشارت بدلیلی کرد که در آفرینش آسمانها بود و گفت الذی خلق سبع
سموات تا آخر و عذاب منکران و جای ایشان را یاد کرد و حال مؤمنان را نیز یاد کرد
و علم خود را بیان کرد باز اشارت بدلیلی کرد که از زمین باشد و فرمود جل جلاله هُوَ
الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمُ یعنی او آن خدائی ست که گردانید از برای شما الْاَرْضَ زمین را
ذَلُوْلًا نرم و فرمان بردار الذل رام شدن یعنی رام کرد که توان رفت بزوی چون چنین است

فامشوا پس بروید فی مناکبها در کنارهای وی یا در کوه های بلند وی یا در راههای وی یقال ذل البعیر ذلا رام شد وهو ذلول یعنی کتف المنکب الغارب وفیه استعارة مصرحة وتخییل علی مالا یخفی وکلوا وبخورید من رزقه از روزی خدای تعالی که از زمین بیرون می آرد از برای شما والیه وبآن خدا است جل جلاله النشور زنده کردن شما را وپراگنده کردن از گور در قیامت است از برای جزا یعنی دلیل بر هستی من که خداوندم آنست که آسمان را بیافریدم تا نظاره کنید در وی وزمین را از برای شما رام گردانیدم تا باشید وزراعت کنید در وی واز بهر تجارت روید بروی وبخورید از نعمتهای وی باز جمع کنم شما را چون بمیرید در وی وپراگنده کنیم از وی چونکه میخواهم قادر حی بر بالای شما آسمان وستارگان دلیل وبر زیر قدم شما زمین دلیل وبیرون آورد نعمتها از وی دلیل وخوردن نعمتها بنزدم آن دلیل پس زنده کردن شما آسان است بر رب جلیل ایمان آرد وعرفان تا شوی عزیز وکافر وفاسق مشو تا نشوی ذلیل چون دلائل عظام نمود بر قدرت وحکمت وعلم وانعام واکرام وانرا قبول نکردند بیان عذاب کرد که اگر خواهد بزمین فرو برد شان یا بلائی از آسمان فرستد وگفت جل جلاله ءامنتم آیا ایمن شدید شما من فی السماء ازان خدائی که در آسمان ست قدرت وسلطنت او وقیل در آسمان ست پادشاهی وعرش وکرسی او ویا از فرشتگان عذاب ورحمت او ان یخسف بکم که فرو برد شما را الارض بزمین فاذا هی پس ناگاه زمین تمور می جنبد وفرو می برد شما را بخود وهی گردد بشما چون آب که کس را غرق کند یعنی عذابی کند شما را فرانرا چنانکه قارون را کرد بزمین فرو برد ش ام امنتم هست که ایمن شدید من فی السماء ازان خدائی که در آسمان قهر وقدرت اوست ان یرسل بر انیکه فرستد علیکم بر شما حاصبا سنگی یا بادی که در وی حصا باشد یعنی سنگ ریزه یا میندازد سنگ را بر شما فستعلمون پس زود باشد که بدانید کیف چگونه ست نذیر ترسانیدن من وعذاب من پس یاد کرد جهال منکر انرا وگفت جل جلاله ولقد کذب وبدرستی وراستی که دروغ گوی داشتند الذین آن کافران که

من قبلهم پیش ازین کافران بودند پیغمبران خود را چنانکه این کافران ترا یا محمد فکیف
کان پس چگونه بود نکیر ۵ عذاب من ایشان را بسبب انکار کردن ایشان
پیغمبران مرا و قبول ناکردن ایشان حکمهای مرا و قبیل نگیری انکار من افعال ایشان مرا و کرد انیدن
من احوال ایشان را بعضی را بزمین فرو بردیم و بعضی را بلای از آسمان آمد سنگها و بادهای با
سنگ و بعضی را حمد و نه گردانیدیم و بعضی را خوک گردانیدیم پس شمای کافران مکه زود باشد
که عذاب مرا در دنیا به بینید باز دلیل قدرت خود را یاد کرد که در میان زمین و آسمان است
و گفت جل جلاله اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی نگرند یعنی بنگرید اِلَی الطَّیْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ
که می پرند بالای ایشان صَافَّاتٍ باسطات اجنحتهن یعنی کشایندگان پرهای شان را
وصف کنندگان پرهای شان را در هوا یعنی گاه بال باز کرده می پرند که بال را بجنبانند
و گاه بال می جنبانند و می پرند و پرها را برهم می زنند در پریدن وَیَقْبِضْنَ و قابضات و قبض
گیرندگان بالهای شان را در پریدن عطف علی الفعل الدال علیه صافات تقدیره
یصففن اجنحتهن و یقبضنها بعد البسط مَا یُمْسِکُهُنَّ باز نمیدارد این مرغان
را و نگاه نمیدارد شان در هوا در حال که پر کشاده بودند و در حال جمع کردن پرهای شان را
در هوا اِلَّا الرَّحْمٰنُ مگر خدای بخشاینده اِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی بِکُلِّ
شَیْءٍ بَصِیرٌ ۵ بینا است بهمه چیزها دانا است بصلاح هر چیزی که چون حق تعالی مرغان را در هوا
نمیدارد بقدرت خود اگر علت پر بودی بایستی که مرغ خانگی همچنین بودی و شب پره چنین
نبودی چون پر ندارد بس خداوند تعالی قادر است بر همه چیزها که خواهد از عذاب و رحمت
و برزنده کردن بعد از مردن اگر عذاب کند کیست که شما را یاری کند چنانکه فرمود جل
جلاله اَمَّنْ آیا کیست هٰذَا الَّذِی انکه هُوَ جُنْدٌ لَّکُمْ او لشکریست مر شما را
یَنْصُرُکُمْ یاری کند تان مِّنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ بجز از خدای تعالی اِنِ الْکٰفِرُونَ
اِلَّا فِی غُرُورٍ نیستند کافران مگر در فریفتن نفس و شیطان و دنیا مر ایشان را باز فرمود
اَمَّنْ هٰذَا الَّذِی آیا کیست آن یَرْزُقُکُمْ که روزی دهد شما را اِنْ اَمْسَکَ
رِزْقَهُ اگر باز دارد خدای تعالی روزی خود را از شما یعنی از بتان شما کدام است

که لشکر باشد شمارا و یاری دهد شمارا اگر بلائی از خدای تعالی بیاید و کدامست از بتان شما که روزی دهد شمارا اگر حق تعالی روزی را از شما باز دارد و چون عاجز شدند از جواب و حق را گردن ننهادند حق تعالی فرمود وَبَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ستیهیدند در گردن کشی و رمیدن از حق و اقرار کردن بحق ای درویش حق را از اهل حق قبول کن و عناد و تمرد را دور کن تا از دوستان شوی و اگر قبول نکنی از دشمنان شوی چنانکه حق تعالی بیان کرد حق را و باطل را و بعضی حق را قبول کردند و بعضی نی حال ایشان را بیان کرد و گفت جل جلاله اَفَمَنْ آیا پس آنکس که يَمْشِي می رود مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی افتاده اَمْ كَانَ یا کسی که يَمْشِي بر روی افتادن اَهْدَىٰ راه راست یافته تر است اَمَّنْ يَمْشِي یا آنکه می رود سَوِيًّا راست و ایستاده بر پای بی آفت عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست یعنی کافر برابر نیست در راه راست یافتن بمؤمن حال مؤمن چنان ست که کسی بر راه راست برود بر پای خود و نیفتد بروی و حال کافر چنان ست که کسی برود در راه ناهموار بروی افتد و بلغزد و حال مؤمن همچون کسی بینا ست که میرود بر راه راست و حال کافر همچون کور ست که در راه ناهموار می رود و می افتد بروی یا کافر در دنیا ایمان نیارد و حق تعالی میراند در قیامت بروی روان کند بدوزخ و مؤمن خرامان می رود در بهشت و بعضی گویند این آیت ابو جهل را در ست در رسول صلی الله علیه وسلم یا امیرالمؤمنین حمزه و یا همه کافران و مؤمنان و فی الکلام تمثیل حال عارف و زاهد و حال اهل هوا و اهل ضلال و حال متشرع و مبتدع و حال عالم و جاهل همین و ان **بیت** سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ۞ سیر زاهد هر دمی یک روزه راه ۞ چون عارف بمحبت و شوق بندگی می کند و زاهد بخوف و طمع **مثنوی** چون بمحبون بخواندی در نبی یا بجهنم قرین در می طلبی پس محبت وصف حق آن عیش نیز خوف نبود وصف یزدان ای عزیز وصف حق گو وصف مشت خاک گو وصف حادث گو و وصف پاک گو نصیب واعظ اینست که بر راه راست بخواند و بر منکر خود رحم کند چنانچون بیناکه بر نابینا رحم کند و عصا کش کند مر کوران معنی را بوعظ و نصیحت و تحمل آن نکند چون در آیت گذشته

گفت که کیست که شکر و نصرت باشد مر شما را و کیست که روزی دهد شما را در این آیت فرمود مر حبیب خود را علیه الصلوة والسلام تا جواب گوید قُلْ بگوای محمد هُوَ آن نصرت دهنده شما الَّذِي آن خدائیست که اَنْشَاَكُمْ بیافرید شما را بقدرت خود والانشاء آفریدن و آغاز کردن و پدید آوردن وَجَعَلَ و گردانید لَكُمُ از برای شما السَّمْعَ گوش شنوا را وَالْاَبْصَارَ و چشمهای بینا را وَالْاَفْـِٔدَةَ و دلهای دانا را دلیل بر هستی او در نفس شما هست و بعضی را کر و کور و بی عقل آفرید و بعضی را شنوا و بینا و دانا آفرید تا شکر کوئید مر خالق را بسیار پس شما قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی شکر می کوئید یا خود هیچ شکر نمی کوئید قلت بمعنی عدم ست نصیب تو انیست که هستی خود را و هستی همه اعضای خود را و همه اشیا را و علم خود را از حضرت حق عز و جل دانی **مثنوی** از کجا جوئیم علم از ترک علم ازکجا جوئیم سلم از ترک سلم ازکجا جوئیم هست از ترک هست ازکجا جوئیم دست از ترک دست ،، هم توانی کرد یا نعم المعین دیدهٔ معدوم را تو هست بین و چونکه کافر شدند و بتانرا پرستیدند و خدای تعالی را هیچ شکر نگفتند باز فرمود مر حبیب خود را علیه الصلوة والسلام تا جواب روشن تر بگوید پس فرمود قُلْ هُوَ الَّذِي بگو آن نصرت دهنده شما را در جنگها و روزی دهندهٔ شما را در دنیا آن خدائیست که ذَرَاَكُمْ بیافرید شما را از عدم فِي الْاَرْضِ در زمین و آن خدائیست که وَاِلَيْهِ با و تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید از پس مردن و زنده شدن بازگشت شما برحمت او یا بعذاب او باشد دوستان را و مؤمنان را در بهشت جای دهد و کافران را و دشمنان را در دوزخ نصیب عارف آنست که شنوای و بینای و دانای و زندگی و مردگی همه از او داند و خلایق را مظاهر شناسد چنانکه عارف رومی می فرماید **بیت** تا چو سرنای منی بی دم من ناله مکن ؛ تا چو چنگت ننوازم ز نوا هیچ مگو ؛ **مثنوی** ذرهٔ کان محو شد در آفتاب خنک او بیرون شد از وصف و حساب چون ز ذرّه محو شد نفس و نفس خنکش اکنون خنک خورشید است و ربّ رفت از وی جنبش طبع و سکون از چه از انا الیه راجعون مایه بحر نور خود راجع شدیم در رضاع اصل مسترضع شدیم در فروع راه ای مانده ز غول لاف کم زن

از اصول ای بی اصول ❊ جنگ ما و صلح ما در نور عین ❊ نیست از ماهست بین الاصبعین

چون از اول سورهٔ تا اینجا از عذاب کافران و راحت مؤمنان و زنده شدن ایشان در روز قیامت خبر کرد و کافران بطریق مسخرگی و انکار از محمد و محمدیان می پرسیدند ازان نیز خبر کرد و گفت وَيَقُولُونَ و می گویند کافران مَتَىٰ کی باشد هٰذَا اين الْوَعْدُ وعده کردن و آمدن قیامت خبر کنید ما را ازین اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِينَ راست گویان نصیب عارف اینست که از انکار منکران خسته دل نشود چون ازین پیش گذشته که بهتران از ما بدتر ازین کرده اند آنچه کرده اند و شکر گوید که از منکران نیست خطاب شد مر حبیب را علیه الصلوة و السلام تا بگوید جواب ایشان قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ بگوئی ای محمد بدرستی و راستی که نیست دانستن آمدن روز قیامت نزدیک هیچکس مگر نزد خدای تعالی وَاِنَّمَا اَنَا و بدرستی و راستی که نیستم من مگر نَذِيرٌ بیم دهنده و خبر کننده از قیامت مُبِينٌ پیدا کننده انچه بر من فرستند مرا فرمایند تا بگویم من نمیدانم که کی خواهد بود یا نیستم من مگر پیدا کننده ناپیدا و رسول ظاهر را باآن لازم و متعدی یعنی ذات من در میان شما پیداست و از دروغ گفتن و خیانت کردن مبرّاست من امینم و رسول بینیم و چون شمع منیرم بباد انکار منکران نمیرم بيت چراغی را که ایزد برفروزد ❊ هر آنکس کف زند ریشش بسوزد فَلَمَّا پس چون رَاَوْهُ ببینند آن وعده را یعنی عذاب قیامت را زُلْفَةً ای نزدیک سِيٓـَٔتْ غمگین گردد و قیل زشت گردد و شود یعنی سیاه شود السوداوالمساءة غمگین کردن وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا روی ها آن کسانی که کافر شده باشند وَقِيلَ و گفته شود مر ایشانرا هٰذَا الَّذِي این آن عذابی است كُنْتُمْ بودید شما بِهٖ تَدَّعُونَ که آرزو میبردید او را و می گفتید که کی باشد این وعدهٔ قیامت الادعاء خواندن و دعوی کردن و آرزو خواستن بعضی می گویند چون مؤمنان می گفتند که ما را خدای تعالی نصرت خواهد داد در دنیا و شما را عذاب خواهد کرد در دنیا بدست ما و در قیامت بدوزخ ایشان مسخرگی می کردند می گفتند که کی خواهد بود این عذاب حق تعالی این آیة فرستاد که

چون کافران عذاب را ببینند در دنیا چنانکه در روز بدر دیدند غمگین شوند و سیاه روی شوند و فرشتگان که جای ایشان را بگیرند گویند این آن عذابیست که شما مسخرگی می کردید بر مؤمنان و می گفتید کی خواهد بود و حق تعالی فرمود قُلْ بگوای محمد مر این کافران را که مسخرگی می کنند بتو و بیاران تو وهلاک ترا و ایشان را می طلبند اَرَاَیْتُمْ آیا می بینید اِنْ اگر اَهْلَکَنِیَ اللّٰهُ هلاک کند مرخدای تعالی وَمَنْ وهر کسی را که مَعِیَ با من از مؤمنان و نصرت و غلبه ندهد ما را بشما اَوْ رَحِمَنَا یا رحمت کند بر ما در آخرت و نصرت دهد ما را بر شما در دنیا فَمَنْ پس کیست که یُجِیْرُ برهاند و امان دهد الْکٰفِرِیْنَ کافران را مِنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ از عذاب دردناک در دنیا و آخرت یعنی ما را معبود که الله ست و قادرست و رحیم ست اگر نصرت ندهد در دنیا و عقبی شما را معبودان شما کی توانند نصرت تواند داد شما را چو که مکس را از خود دور نمی توانند کرد باز فرمود که قُلْ بگوای محمد هُوَ الرَّحْمٰنُ آن معبود ما نیک بخشاینده ست اٰمَنَّا بِهٖ ایمان آوردیم بوی وَعَلَیْهِ تَوَکَّلْنَا و بروی توکل کرده ایم و کار خود را بوی باز گذاشته ایم امید میداریم که ما را فیروز نگذارد و بر دشمنان ما را غلبه و نصرت دهد چونکه مهربان بر مؤمنان و کارگذار دوستان ست التوکل تکیه کردن یعنی پشت بکسی باز نهادن نصیب درویش آنست که از درگاه او روی نگرداند و بهیچ چیز و هیچ کس پناه نگیرد و بداند که او رحیم ست دوستان را فیروز نگذارد بیت نقش جفا کی کند پشت بما کی کند ۞ پشت ندارد چو شمع چون همگی روست او ۞ فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد ای کافران مکه که بدانید که مَنْ هُوَ کیست او فِیْ ضَلٰلٍ در گمراهی مُّبِیْنٍ پیدا یعنی زود باشد که دوستان را بر دشمنان غلبه و هیم در دنیا و برحمت برسانیم در عقبی چنانکه کردیم بمحمد و محمدیان در روز بدر جبرائیل و میکائیل را با دیگر فرشتگان در مدد ایشان فرستادیم ابوجهل و یاران او را کشته و خسته کردیم نصیب درویش اینست که صبر کند بجفای منکران تا حق تعالی نصرت او کند و همه منکران بدانند و روی براه آورند بعضی بتحقیق و صدق و بعضی بتقلید و طمع دنیاوی و زرق و سنت الٰهی باین رفته ست چنانکه مشاهده کرده شده ست در وقت انبیا و اولیا باز حضرت مولی تعالی فرمود قُلْ اَرَاَیْتُمْ

بگوای محمد با این دشمنان و بیان کن با ایشان نعمت ما را و دلیل هستی قدرت ما را
اِن اگر اَصبَحَ ماؤُکُم گردد آب رودها و چشمهای و چاههای شما غَورًا ای
غائرا فرو رونده بزمین و خشک گردد فَمَن پس کیست شما را یَأتیکُم بیارد
تان بِماءٍ مَعینٍ باب روان و پیدا یعنی اگر اب شما را معبود ما بزمین فرو برد کدام ات
معبوب شما بیارد آب را برای شما و آن خدای که شما را با وجود کفر و کافری آبهای
شیرین از چاه ها و رودها میدهد ما را که ایمان آورده ایم بوی و توکل کرده ایم بروی کجا فرو گذارد
و قیل اگر آب چشمهای تا نرا ببرد کیست که آنرا بیارد یکی از نی باکان و ناپاکان که طبیب بود
نادان چون این آیت را بخواند گفت ما آب را از زمین به بیلها و متنیها برآریم و چاهها بکنیم در حال
کور شد و آوازی شنود که آب سیاه را از چشمت بردار و آب سفید پیدا کن به بیل و متین
و در شرح کشاف سید یمنی آورده ست که این طبیب محمد ابن زکریا بود نعوذ باالله من ذلک
نصیب درویش اینست که قبول ورد خلق را از حق تعالی بیند و عزت در طاعت او داند و خواری
و مذلت در بیفرمانی او شناسد بدانکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت اِنَّ سُورَةً فِی القُرآنِ
ثَلٰثُونَ اٰیَةً شَفَعَت لِرَجُلٍ حَتّٰی غُفِرَ لَهُ وَهِیَ تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ المُلکُ قالَ
النبی علیه الصلوٰة والسلام هِیَ المانِعَةُ هِیَ المُنجِیَةُ تُنجِیهِ ای القاری مِن عَذابِ
الله تعالی یعنی فی القبر وروی انه علیه الصلوٰة والسلام کان لا ینام حتی یقرأها
و بکنند بقراءة الم تنزیل و تبارک الذی هکذا فی المصابیح والله تعالی اعلم

سورة القلم مکیة وهی	بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ	اثنان وخمسون اٰیة

نٓ بدانکه حروفها که از اول سورهای قرآن ست در آن و مذهب ست یکی آنکه از متشابهات
ست و سری ست از اسرار الهی ایمان آوردیم بوی و مشغول نشویم بکیفیت آن و این قول
امیر المؤمنین ابو بکر صدیق ست رضی الله تعالی عنه و مذهب دیگر آنست که تاویل این حروفها
کرده اند علما و عرفا در کتب نوشته اند ابن عباس رضی الله عنه گفته است که مراد از نون آن ماهیست
که زمین بر پشت وی ست و نام او بهموت ست و ضحاک گفت که دوات ست و غیر این نیز گفته اند

بدانکه زمین نیز هفت ست و آسمان نیز هفت ست چنانکه حق تعالی در قرآن می فرماید اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ و در کشاف آورده ست که میان هر آسمانی مقدار پانصد ساله راهست و سطبری هر آسمانی نیز مقدار پانصد ساله راه ست و زمین ها نیز چنین ست و ابن عباس رضی الله عنه گفت در زمین ها مخلوقات حق تعالی هستند و در تفسیر دیگر آورده ست که ضحاک گفت دران زمینها هیچکس نیست مگر درین زمین که ظاهر است و در تفسیر دیگر آورده ست که این هفت بر سر فرشته ایست که یکدست وی بمشرق ست و دست وی بمغرب و کرانها زمین بر دو دست وی ست و دو پای این فرشته بر پاره زمرد ست و سطبری این زمرد پانصد ساله راه ست و این پاره زمرد بر پشت گاوی ست و پاهای این گاو بر سنگی ست و بزرگی آن سنگ و سطبری وی همچون آسمان و زمین ست و در قرآن در قصهٔ لقمان مذکور ست یٰبُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ یعنی ای پسرک من اگر نیکی و بدی باشد باندازهٔ سپند دانه و آن سپند دانه در صخره باشد یا در آسمانها باشد یا در زمینها باشد بیاورد و حاضر گرداند آنرا خدای تعالی از برای حساب در کشاف و در کواشی آورده ست که این صخره سنگی ست در زیر زمین هفتم که نامهای کفار و فجار دران می باشد و نام وی سجین ست و فی الحدیث اِنَّ سِجِّيْنًا اَسْفَلُ مِنْ سَبْعِ اَرَضِيْنَ و این سنگ بدین بزرگی بالای گردن ماهی ست و باقی پشت ماهی خالی ست و زیر این ماهی دریای بزرگیست ایستاده و زیر این دریا باد ست و آن باد را الله تعالی بقدرت خود نگاه میدارد تا بدانی که بنای عالم بر باد ست وَالْقَلَمِ و بحرمت آن قلم که بوی در لوح محفوظ نوشته شده ست هر چه بود و باشد تا قیامت و آن قلم از از نور ست بالای او پانصد ساله راه ست و لوح تخته ست از یکدانه مروارید سفید و درازی او همچون آسمان تا زمین پهنای او از مشرق تا مغرب و کرانها او مرصع بجواهر و غلاف او از یاقوت سرخ سراو بعرش رسیده ست و پایان او در کنار فرشته ایست که نام وی عزریوست در کشاف و کواشی آورده ست که لوح بر بالای آسمان هفتم یا بحرمت که بآن نویسند مردمان وَمَا وبحرمت انچه يَسْطُرُوْنَ می نویسند فرشتگان از خیر و صلاح یا همه نویسندگان خیر چون قرآن و حدیث

وعلوم شرعیه وفوائد دینیه سوگند یاد کرد حق تعالی وگفت بحرمت نون یعنی آن ماهی معین وبحرمت
قلم وبحرمت نوشته شده که ما أنت بنعمة ربك ای محمد ﷺ ای بانعامه بر نیکی
پروردگار تو بر تو بر پیغمبری وسروری ومهتری مجنون دیوانه نیستی بلکه برگزیده مائی
وإن لك وبدرستی که مر ترا است لأجرا مزدی غیر ممنون نبریده شده ونه بپایان
رسیده یعنی ترا ثواب بیست وکمالاتیست که آنرا بهیچ پس نداند مگر خدای تعالی وإنك
لعلى خلق عظيم وبدرستی که تو ای محمد ﷺ بر خوی بزرگی هستی وخلق او بر موافقت قرآن
بود یعنی عمل کردن بقرآن خلق نیکوی محمد علیه الصلوة والسلام ست وهمه خلقهای نیکو که
در قرآن ست از امر ونهی وآداب ومکارم اخلاق پیغمبران چون صفوة آدم وفهم ادریس
وشکر نوح وجود هود وخلت خلیل وزیادت بران نیز داری چنانکه گفت لقد
ادبني ربي فأحسن تأديبي مصرع انچه خوبان همه دارند تو تنها داری
شیخ جنید رحمة علیه گفت که خلق عظیم این بود که همت او جز رضای خدای نبود وابو الدرداء
رضی الله عنه گفت که در قیامت در ترازوی بنده هیچ چیز گران تر از خلق نیکو نباشد و
جبریل گفت مر رسول را علیهما الصلوة والسلام أتيتك مكارم الأخلاق أن تصل
من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمن ظلمك ولهذا الحديث فوائد
کثیره سبب نزول این سوره آنبود که چون وحی آمد ومصطفی علیه الصلوة والسلام اظهار کرد
دین خود را خدیجه وابو بکر وعلی رضی الله عنهم ایمان آوردند ونماز گذاردن پیدا کردند کافران
گفتند که محمد ﷺ دیوانه شده ست حق سبحانه وتعالی این سوره فرستاد وسه سوگند یاد
کرد که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیده منست ومخصوص ماست بانعام عام واخلاق کرام واجر
تمام نصیب درویش اینست که همچو ماهی خاموش وهمچو قلم مکسور القلب باشد تا معظم
علوم مستوره وعیوب مستوره گردد بیت خاموش شو چو ماهی وصافی چو
آب بحر تا زود بر خزینه گوهر شوی امین ودیوانه وار سر بر سوم اهل دنیا فرو نیاورد
بیت با خلائق چون نداریم الفتی خلق پندارد که ما دیوانه ایم وجز لقای مولا اتقای
هیچ چیز مطلوب او نباشد تا مشرف شود بسیر فی الله که ان منتهای نیست مزد غیر مقطوع

غ: الظلم

مر محمد و محمديان راست که بعمر سرمدی بسیر و سلوک در صفات و ذات صمدی در آخرت مشغول
و مشتغل باشند مسکین الهی که از چنین حضرت باندک حطام دنیا قناعت کرده باشد و ازین
سیر و سلوک محروم مانده باشد قوله مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖٓ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى
وَاَضَلُّ سَبِيْلًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْوَاصِلِيْنَ الْمُشَاهِدِيْنَ فَسَتُبْصِرُ پس
بمعنی تو ای محمد وَيُبْصِرُوْنَ و بینند کسانی که ترا دیوانه می خوانند و بدانند که بِاَيِّكُمُ
کدام شما الْمَفْتُوْنُ دیوانه ست و کلمهٔ باز آمدست یا مفتون بمعنی فتون باشد و فتون
جنون ست و معنی این باشد که زود باشد که بدانی تو و ایشان که بکدامی شما دیوانگی ست
یعنی دیوانه ایشانند نه تو ای محمد نصیب درویش این ست که در انکار منکران صبر کند تا جزای
ایشان را حق تعالی بدهد و گفته اند که بوستان عارفان هست زآب جوی یار منکران اِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناتر ست بِمَنْ ضَلَّ آن کسی که گمراه شده ست
عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه راست و دین حق که حق تعالی ایجاد کرده ست وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناتر ست
بِالْمُهْتَدِيْنَ بکسانی که راه راست یافته اند الاهتداء راه راست یافتن یعنی بعلم قدیم دانسته
ست گمراهی را که اختیار خواهد کرد و بدوزخ که خواهد رفت و راه راست که قبول خواهد کرد و بهشت
که خواهد رفت سخن پیر راه ست که همه کس از روز اخیر ترسند و عبد الله از روز اول همه از تو ترسند
و عبد الله از خود زیرا که از تو نیکی دیده ام و از خود بدی فَلَا تُطِعِ چون کار چنین ست که شنیدی فرمان
بردار مکن الْمُكَذِّبِيْنَ دروغ گوئی کنندگان را و کافران را و بمراد ایشان کار مکن چونکه
کافران گفتند ای محمد تو دین پدران و بتان را سجده کن تا ترا مال بسیار بدهیم و کلان تر خود کرد انیم
و عروسان صاحب جمال دهیم این آیت آمد که وَدُّوْا دوست میدارند این کافران لَوْ تُدْهِنُ
که چرب نرمی کنی و مدارا کنی با ایشان فَيُدْهِنُوْنَ پس ایشان چرب نرمی کنند و مدارا کنند
تو مداهنت را از دو معنی گرفته اند یعنی چرب کردن سخن و بخوش آمد سخن گفتن و حق را پوشیدن نصیب
متشرع اینست که بفجار و اصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبی صلی الله
علیه وسلم اذا لقیت الفاجر فالقه بوجه مکفهر یعنی فاسق را بروی ترش بین و در
حقائق التفسیر آورده ست که قال اسمعیل ابن عبد الله من صح ایمانه واخلص توحیده

فانه لا يانس الى مبتدع ولا يجالسه ولا يواكله ولا يشاربه ويظهر له من نفسه العداوة
ومن داهن مبتدعا سلبه الله تعالى حلاوة السنن ومن تحبب الى مبتدع نزع نور الايمان
من قلبه يعنى مؤمن بايد كه انس نگيرد بمبتدع و باوى ننشيند و طعام و آب نخورد و هركس دوستى كند باوى نور ايمان
و اسلام را بگيرند ازوى حكيم غزنوى مى فرمايد **بيت** گر دغل اسپ سلطان شريعت سرمه كن
تا بود نور الهى باو چشمت مقترن ✣ شره در چشم شانى تيز باد اچون سنان ✣ گر
زمانى زندگى خواهد شانى بى سنن ✣ چون تو انگر ترين كافران وليد ابن مغيره بود و هم
كلان ترايشان بود تخصيص كرد و ويرا بعد از تعميم گفت **وَلَا تُطِعْ** و فرمان بردارى مكن
اى محمد **كُلَّ حَلَّافٍ** هر سوگند خورنده را **مَّهِينٍ** خوار و حقير و دروغ گوى و ضعيف
در دين حق تعالى **هَمَّازٍ** عيب كننده مردمان و غيبت كننده ايشان **مَّشَّاءٍ**
سخت رونده در ميان خلق **بِنَمِيمٍ** بسخن چينى يعنى در ميان خلق سخن را مى برد و مردمان را
در مى اندازد و در حديث ست كه لا يدخل الجنة صاحب نميمة يعنى خبرش را
در بهشت در نمى آرند **مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ** سخت بازدارنده نيكى يعنى سخت بخيل و بازدارنده
خلق از ايمان آوردن **مُّعْتَدٍ** سخت از حد در گذرنده در ظلم و ستم **أَثِيمٍ** سخت گناه گار **عُتُلٍّ**
سخت بدخوى و ناپاك **بَعْدَ ذَٰلِكَ** از پس اين عيبها عيبى ديگر دارد كه آن اينست **زَنِيمٍ** حرامزاده
از مادر زايد دست و وى را پدر معين نبود بعد از هژده سال مغيره او را بفرزندى قبول كرد و گفت
كه من با مادر وى زنا كرده بودم اين وليد از ان متولد شده ست حق تعالى دوست خود را مى گويد اين
دشمن مرا كه عيبهاى او را شنيدى فرمان بردارى مكن **أَن كَانَ** از براى آنكه باشد وى **ذَا**
مَالٍ با مال **وَبَنِينَ** و با پسران يعنى براى از توانگرى وى و قوت و شوكت و پسران بقوت
وى كه در پس بود مردمى را فرمان وى مبر و سيل با و مكن كه او دشمن ماست چونكه كتاب ما را قبول
نمى كند **إِذَا تُتْلَىٰ** چون خوانده مى شود **عَلَيْهِ** بر وى **آيَاتُنَا** آيتهاى قرآن كه فرستاده
ماست **قَالَ أَسَاطِيرُ** مى گفت اين افسانها و نوشته شده **الْأَوَّلِينَ** پيشينيان است
و دروغ ست امام حمزه و ابو بكر كه راوى امام عاصم ست **أَن كَانَ** بدو همزه خوانده اند و باقى
قرا بيك همزه خوانده اند تقديره على الاول لان كان ذا مال وبنين لا تطعه

یعنی لا تفعل ذلك وعلى الثانی فتقدیره لا تطعه لان كان چون این كافر را یاد كرد وعیبهای بد او را یاد كرد جزای او را یاد كرد گفت جل جلاله سَنَسِمُهُ هر آینه زود باشد كه داغ ننهیم الوسم داغ نهادن عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی وی در قیامت یعنی روی وی را سیاه كنیم خرطوم گفت مراد همه روی ست بدانكه بیشتر مفسران بر بینند كه این كافر ولید ابن مغیره ست وبعضی گویند كه ابو جهل ست وبعضی گویند مراد همه كافرانند نصیب درویش این ست كه از این عیبها كه یاد كرده شده درین آیت دور باشد سوگند بسیار نخورد ودروغ نگوید وغیبت كسی نكند وسخن چینی نكند وبخیل نباشد وگناه كار بی پشیمانی نباشد وبدخوی نباشد وزناكار نباشد واز فرمانهای خدای تعالی سركشی نكند وكسی را از برای مال وقوت فرمان برداری بخلاف فرمان حق تعالی نكند واز حق گوئی باز نایستد باید كه با دوستان حق تعالی دشمنی نكند كه ملعون ابدی گردد ودر سوای دنیا وآخرت شود

بیت

جمله عالم زین سبب گمراه شد كم كسی زابدال حق آگاه شد

بدانكه حق تعالی ببركت مصطفی صلی الله علیه وسلم اهل مكه را عزیز گردانید در روی زمین واز بلای اصحاب فیل وغیر آن نگاه داشت وكعبه را قبله ساخت ونعمتها بر ایشان بسیار كرد چون شكر نگفتند وقدر وی ندانستند ولوی ایمان نیاوردند وی را از میان ایشان بمدینه برد وقبله را گردانید ومسجد اقصی را قبله كرد ونعمتهای ایشان را ببرد ودر جنگ بدر هلاك كرد ایشان را وبعد ازان هفت سال در میان ایشان قحط شد تا غایتی كه استخوانها را آرد می كردند ومی خوردند وهر جا كه می رفتند بی عزت وبی حرمت وترسان می بودند وایشان را غارت می كردند وبیماری بسیار بر ایشان پیدا شده بود حق تعالی از ین حال خبر می دهد وی گوید اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی وراستی كه ما بلوئیم ایشان را آزمودیم اهل مكه را ونعمتها دادیم وباز از ایشان گرفتیم یعنی انچه بعلم قدیم از ایشان دانسته بودیم پیدا كردیم كَمَا بَلَوْنَا چنانكه آزمودیم اَصْحَابَ الْجَنَّةِ خداوندان آن بوستان معین را كه در ولایت یمن بود كه اول ایشان را عطا دادیم چون نعمتها شكر نگفتند بلا دادیم چنانكه اهل مكه را وقصه آن بوستان ازین بود كه پیر مرد صالح مسلمان بود در ولایت یمن بجائی كه آن را صروان گویند از صنعای یمن بمقدار فرسنگی دور واو را باغی بود ودر وی از هر نوع میوه ونعمتها بود وزرعها بود چون وقت چیدن

آن میوه ها و درو کردن زراعتها شدی فقیرانرا بسیار دادی و حق خدای تعالی میدادی در
وقت درو کردن و برداشتن غله و در وقت آرد کردن و نان پختن چهار بار عشر دادی حق تعالی
و برایشان برکت داده بود که تا سال دیگر وی را نعمتها بس می کرد چون وی فوت شد از وی سه
پسر ماندند گفتند ما را زن و فرزند بسیار ست ما نتوانیم کرد چنانکه پدر ما می کرد برادر او سط
یعنی نیکوتر ایشان یا میانگی ایشان گفت چنین مکنید بندگی حق تعالی کنید و بر طریق پدر
بروید سخن او را نشنیدند و بعد و همه اتفاق کردند بر ین و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفت اِذْ
اَقْسَمُوا چون سوگند خوردند که لَيَصْرِمُنَّهَا ببریم میوه های آن باغ را و بدرویم کشت او را
مُصْبِحِينَ چون بامداد کنند کان باشیم یعنی در بامداد پگاه که فقیران و گدایان ندانند پنهان
از ایشان چنین کنیم وَلَا يَسْتَثْنُونَ ۝ و انشاء الله نه گفتند و قصد نفع خود کردند و رضای
حق تعالی نطلبیدند فَطَافَ پس بگرد گشت عَلَيْهَا بران بوستان و باغ و دیهانیهای
ایشان طَائِفٌ گردگرداننده مِنْ رَبِّكَ از بلاهای پروردگار تو یعنی بلاء و خدایتعالی
بوی رسید وَهُمْ نَائِمُونَ و ایشان در خواب بودند فَأَصْبَحَتْ پس گشت آن بوستان
كَالصَّرِيمِ همچون شب تاریک بسوخت بآتش آسمانی و هیچ درخت و میوه و غله نماند و یا
چون خاکستر سیاه شد بقول ابن عباس رضی الله عنهما فَتَنَادَوْا پس آواز دادند یکدیگر را
بزم مُصْبِحِينَ داخلین فی الصبح یعنی در وقت صبحدم اَنِ اغْدُوا که بامداد کنید و پگاه بروید
عَلَىٰ حَرْثِكُمْ بر کشت خود و بوستان خود اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید صَارِمِينَ برندگان
میوه های خود را و زراعتهارا پگاه تر بروید تا گدایان و مسکینان نیایند چنانکه آموخته شده اند در
پیش از ین که پدر ایشان بمقدار قوت سالیانه میگرفت و باقی ایشانرا میداد و هر چه بر تاک میماند
و هر چه خوشه می شد و از تک خرمن نمیماند همه بفقیران می داد و فقیرانرا چیزی بسیار جمع می شد فَانْطَلَقُوا پس
و ایشان بایکدیگر سخن آهسته و نرم نرم می گفتند لِلْمُخَافَتَةِ سخن آهسته و نرم گفتن اَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا
که در نیاید در آن بوستان الْيَوْمَ امروز عَلَيْكُمْ بر شما مِسْكِينٌ گدای
یعنی می رفتند و سخن را آهسته می گفتند در شب تا فقیران نشنوند و بایشان بکجای دران بوستان

نروند و چیزی ازان میوه ها نگیرند و حاصل آنکه فقیرانرا در آن بوستان نگذارند و ایشان چیزی ندهند وَ
غَدَوْا بامداد کردند و رفتند عَلَىٰ حَرْدٍ بر منع کردن فقیران از میوه های آن بوستان یا غضب بر فقیران
یا کینه بر ایشان قَادِرِينَ توانایان الْحَرْد منع کردن و غضب کردن و قصد کردن یعنی در بامداد آن
رفتند سوی آن بوستان خود بقصد اینکه گدایان را چیزی ندهند ازان میوه ها و غله ها و درگمان ایشان این که مامی توانیم
کرچنین کسیم فَلَمَّا پس چون رَأَوْهَا دیدند آن بوستانرا سوخته شده و سیاه گشته قَالُوا گفتند اِنَّا بدرستی که ما لَضَالُّونَ
گم کردگانیم راه بوستان را و این بوستان ما نیست زیرا که ما ازین بوستان خود چون بخانه خود رفتیم دیشب روز پسین بود
و سوخته و سیاه شده نبود پس این بوستان ما نیست پس چون تفحص کردند نشانیهای بوستان خود را شناختند
که این بوستان ماست و ما راه گم نکرده ایم گفتند بَلْ نحن مَحْرُومُونَ نیست که ما راه گم کرده
باشیم بلکه ما محروم و مانیم از نعمتهای این بوستان بسبب نیت بد که کرده ایم که بر فقیران رحم نکنیم
و همچنانکه پدر ما میکرد نکنیم و بخیلی کنیم و برادر نیکوتر ایشان گفته بود که چنین مکنید سخن وی را نشنودند
بود نا بیادشان آمد قَالَ گفت اَوْسَطُهُمْ مهتر ایشان یا میانگی ایشان اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ
گفته بودم شما را پیش ازین لَوْلَا چرا لَا تُسَبِّحُونَ بپاکی یاد نمی کنید خدایتعالی را و انشاء الله
و سبحان الله نمی گویید و کار را بخدایتعالی نمی گذارید و چرا نماز نمی گذارید که بشومی آن این بلا را
بشما رسانید که بخیلی کردید و نماز نمی گذاردید و بخاطر این فقیر می رسد که شاید که معنی این باشد که
چرا گمان بد میبرید بحق تعالی که شما را عوض ندهد و برکت ندهد بآنچه گدایان می برند چنانکه پدر ما را
میداد چرا حضرت او را منزه نمی گردانید ازین گمان زیرا که جوانمرد اعتماد بکرم حق تعالی می کند و چرا ش
میدهد یکی بمقصد و زیاده اگر خواهد و بخیل گمان بد می برد بحضرت کبریا و ازبرای این در حدیث آمده است
که قال النبی علیه السلام البخیل لا یدخل الجنة ولو کان عابدا والسخی لا یدخل
النار ولو کان فاسقا پس چون سخن برادر نیکوتر را شنیدند قَالُوا گفتند سُبْحَانَ پاکی
از همه عیبها و ازین که جز اندیشه جوان مرد انرا دینا سر پروردگار ماست اِنَّا كُنَّا بدرستی که
ما گناه کار بودیم بر رویشان بنیت بد کردن ظَالِمِينَ ظالم و ستم کنندگان بودیم بر درویش
بنیت بد کردن و رفتار پدر خود را گذاشتن و در ترک توکل بحق تعالی چون اقرار کردند بر بدی خود
فَاَقْبَلَ پس روی آورد بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ

ملامت می کردند یکدیگر را که این چه بدکرداری بود که ما کردیم در فتاریدر را گذاشتیم و سخن جهان نشنودیم
چون پشیمان شدند قَالُوا گفتند یَا وَيْلَنَا ای وای بر ما اِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما طَاغِينَ
از حد بندگی درگذشتگان و ظالمان و عاصیان و بی فرمان بودیم چون گناه خود را دانستند
و پشیمان شدند امید رحمت حق تعالی داشتند گفتند عَسَىٰ شاید بود و قیل بگوکه رَبُّنَا پروردگار ما امید میدارم
اَنْ يُبْدِلَنَا که بدل دهد ما را خَيْرًا بهتر مِنْهَا ازان بوستان و میوه های وی اِنَّا بدرستی که ما اِلَىٰ
رَبِّنَا بسوی رحمت پروردگار خود یا بپروردگار را رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم بر حمت او امید
میداریم که ما را ضایع نگذارد و چون توبه بجا کردند و امید رحمت داشتند که بهتر ازان بوستان بدهشان
نعمت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت که بمن رسیده ست که چون ایشان توبه باخلاص کردند
حق تعالی ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد که خوشه انگور سیاه دری چون مروی بود بر پای
ایستاده و در تفسیر بصائر آورده ست که هم دران شب که توبه کردند باز آن بوستان را بهتر از آنکه بود
ساخت حق تعالی خبر داد از عذاب خود بر عاصیان را در دنیا و گفت كَذَٰلِكَ همچون
عذاب ایشان ست الْعَذَابُ عذاب هر که شکر نعمت من نگوید و کفران آرد بمن در دنیا
همچنین عذابش می کنم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آخرت مر کافران را و عاصیان را
اَكْبَرُ بزرگتر ست ازین عذاب که در دنیا کردم اهل مکه را و اهل بوستان را لَوْ كَانُوا اگر باشند
كه يَعْلَمُونَ بدانند حقیقت کار را از گناه باز ایستند و حق خدا تعالی را بدهند بدرویشان
و حکمهای او را قبول کنند نصیب درویش ازین قصه آنست که شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی
بجای آرد تا زوال نیابد و نعمت بر حمت بدل نگردد و چون عذاب کافران و عاصیان را در دنیا و آخرت
بیان کرد از حال متقیان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی و راستی که خدای ترسان
را عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار شان در آخرت جَنَّاتِ النَّعِيمِ بهشتهای پر نعمت که آن را
خدای داند که بر خاطر هیچکس نگذشته ست و چشم هیچکس ندیده ست در دنیا مانند آن نصیب
درویش آنست که تقوی را شعار خود سازد و بداند در همه قرآن وعدهای نیکبها مر خدای ترسان
راست نه مر دانشمندان را و نه مفتیان را و نه شیخان را و نه زاهدان را و نه غازیان را و نه حاجیان را و نه
که از حرام گیرند و مکر کنند و نان دهند و خلقان را صید خود کنند کافران مکه می گفتند که اگر قیامت

باشد وبهشت ودوزخ باشد چنانکه محمد می گوید علیه الصلوة والسلام مارا بهشت بهتر خواهد بود چنانکه
در دنیا حال ما بهتر ست از مومنان واگر حال ما بهتر نباشد برابر باشد حق تعالی این آیت فرستاد
که اَفَنَجْعَلُ آیا پس کردانیم ما الْمُسْلِمِينَ مسلمانان را در روز قیامت كَالْمُجْرِمِينَ همچون
کافران گنه گار یعنی جزای مسلمان را نعمتها و بهشت گردانیم وجزای کافر انرا عذابها و دوزخ گردانیم
هرگز برابر نباشد الا استفهام للانکار باز عتاب وانکار کرد حق تعالی بر کافران برین سخن که گفته
بودند و فرموده مَا لَكُمْ چه بوده ست مر شمارا كَيْفَ چگونه تَحْكُمُونَ در حکم باطل
می کنید که دوستان را همچون دشمنان جزا دهیم هرگز چنین نخواهد بود چون حکم ایشان باطل بود و بطلان
ایشانرا بیان کرد گفت جل جلاله اَمْ لَكُمْ یا مر شمارا ست كِتَابٌ نامه وکتابی منزل از
آسمان که من فرستاده باشم فِيهِ درین کتاب تَدْرُسُونَ میخوانید الدرس والدراسة
علم خواندن اِنَّ لَكُمْ فِيهِ بدرستی وراستی که مر شمارا ست دران کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ
هرآینه انچه می گزینید واختیار می کنید از برای خود واین کتاب هرگز نفرستاده بودیم شما پس از
هوای نفس خود حکم باطل می کنید اَمْ لَكُمْ یا مر شمارا ست اَيْمَانٌ سوگندها عَلَيْنَا بر ما
که خداوندشما نیم بَالِغَةٌ نهایت رسیده ست این سوگندها راست واستوار ست وباشنده
ست اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت اِنَّ لَكُمْ بدرستی که مر شمارا ست دران سوگندها عهد
لَمَا هرچه تَحْكُمُونَ حکم کنید از برای خود این نیز هرگز نبوده ست پس حکم شما باطل باشد
واز هوا و افترا باشد سَلْهُمْ بپرس یا محمد این کافران را اَيُّهُمْ کدام ست ازایشان بِذَٰلِكَ
باین حکم باطل زَعِيمٌ کفیل وضامن وبدرفتار یعنی این حکم ایشان باطل ست وهیچکدام ازیشان
آنرا نمی تواند کرد وکفیل نمی تواند شد چون می دانند که باطل ست اَمْ لَهُمْ آیا مرایشان راست
شُرَكَاءُ شریکان مر خدایتعالی را خاکشان بدهن چنانکه گمان می برند بر بتان خود را که شریک اند
بخدای تعالی و در کوا شی چنین آورده ست فَلْيَأْتُوا پس باید بیارند شُرَكَائِهِمْ بتان خود
را تا بگویند که این حکم ایشان راست ست و در قیامت چنین خواهد بود که ایشان می گویند اِنْ
كُنْتُمْ اگر هستند صَادِقِينَ راست گویان که بتان ما چنین گفته اند این خبر نیز ندارند زیرا که
بتان ایشان سنگ و چوبی و جمادی اند که سخن نمی توانند گفت و در کشاف می گوید که قوله آم

لهم شرکاء ای نائب یشارکونهم فی هذا القول و بدین تقدیر چنین باشد آیا مر ایشان کافران را
از جن و انس و عقلای عالم شریکان هستند که موافق ایشان باشند که این حکم راست است
و باطل نیست این نیز ندارند و هیچکس چنین نگفته است وما فی الکشاف اولی تامل وتعلم بدانکه
حق سبحانه و تعالی سخن کافران را که ما در قیامت بهتر باشیم از مومنان با هیچون ایشان باشیم
رد کرد و از ایشان دلیل طلب کرد بسه وجه اوّل دلیل نقلی دوم اتفاقی و عهدی سیم عقلی چون
ایشان از همه عاجز آمدند حبیب خود را وعده کرد که ما ایشان را در قیامت عذاب خواهیم کرد و گفت
جل جلاله یاد کن ای محمد یوم آن روز را که یکشف کشاده شود یعنی پیدا کرده شود عن
ساق از سختی عظیم و شدت ای عن بلاء عظیم و شدة فظیعة یعنی یاد کن آن روز را که
پیدا کرده شود در وی بلای بزرگ و کارهای بزرگ که خلق اولین و آخرین حیران مانند و بترسند و هر یکی
کاری پیش آید که هرگز آنچنان نیامده باشد در لغت عرب کشف ساق عبارت ست از سختی کار گفته می شود
کشف الحرب عن ساقیها سخت شد جنگ اگر جنگ را ساق نمی باشد فاما چون کارهای سخت
و دشوار پیش آید میان را می بندد و جامه را بالا می کشد تا ساق پای چنانکه در کشاف آورده ست
قال حاتم اخو الحرب ان عضت به الحرب عضها وان شمرت عن ساقیها
الحرب شمرا یعنی چون کار سخت و هولناک پیدا شود و یدعون و خوانده شود خلق را
در عرصات قیامت الی السجود بسجده کردن فلا یستطیعون پس نتوانند کافران
و منافقان سجده کردن از بهر آنکه پشتهای ایشان همچون استخوان پهن شود خاشعة خوار و سرنگون
باشند ابصارهم چشمهای شان یعنی ایشان بترسند از عذاب و ایست قیامت و چشمهای
شان بمغاکی فرو رفته باشد ترهقهم می رسد بایشان ذلة خواری و سیاه روئی بعد
بیان کرد حق تعالی که چرا نتوانند در قیامت سجده کردن و گفت جل جلاله وقد کانوا
و تحقیق بودند این کسان که در قیامت سجده نتوانند کرد با مومنان در دنیا در آمیخته یدعون
خوانده می شدند الی السجود بسجده کردن و نماز بجماعت گذاردن از کعب احبار آمده ست
که ایشان سجده نمی کردند و نماز بجماعت نمی گذاردند وهم سالمون و حال این بود که ایشان
تندرست بودند و پشتهای ایشان همچون استخوان پهن یک لخت نبود امروز از برای آن سجده

و نمیتوانند کرد یکی از کبرا مفلوج شده بود چون وقت نماز شدی دو کس وی را برداشته بمسجد می بردندی و گفتی از هیبت قیامت درین حال می ترسم بدانکه سجده کردن در قیامت از برای عقوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد نه از برای تکلیف مر مؤمنان را چون آخرت جای تکلیف نیست بدانکه شیخ ابو اللیث و جماعتی از مفسران در تفاسیر معنی این آیة را بطریق دیگر نیز بیان کرده اند دو حدیث روایت کرده اند یکی از ابو هریره و دیگری از ابو الدرداء رضی الله عنهما حدیث دیگر در کشاف آورده ست از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده ست که یکشف الرحمن عن ساقه فاما المؤمنون فیخرون سجدا و اما المنافقون فیکون ظهورهم طبقا صفقا کانما فیها السفافید لا سفود سیخ آهنین یعنی استخوانهای پشت ایشان می بندد گردد و یک لخت شود همچون سیخهای آهنین و سجده نتوانند کرد و تاویل آیت و حدیث بدین وجه می کنند که مراد از ساق حجاب عزتست که برداشته شود و خلق را در عرصات جمع کنند و عذاب و حساب پیدا شود و داد مظلومان از ظالمان بستانند چون فارغ شوند ندا رسد که هر کسی هر چیز را که بندگی کرده باشد پیدا کنند و در پیش وی می روند تا در روز رستخیز اندازد بت پرستان را با بتان و جهودان را بصورت عزیر پیغمبر علیه السلام فرشته پیدا شود و ترسایان را بصورت عیسی علیه السلام فرشته پیدا شود و ایشان را می برند بدوزخ تا کسی نماند از ایشان مگر مؤمنان و فرمان برداران و عاصیان و منافقان در میان ایشان بمانند ندا آید که شما نیز در پی معبودان خود بروید ایشان گویند ما را هیچ خدائی و معبودی نبوده ست مگر الله تعالی ندا آید که اگر خدای خود را ببینید شناسید گویند شناسیم چون و چگونه که او را در دنیا ندیده ایم فا ما بندگی کرده ایم پس ایشانرا قوت بینائی دهد که هرگز نبوده ست نور عظمت و کبریای حضرت عزت پیدا شود ایشان دانند که آن نور حق ست جل جلاله همه مؤمنان فرمان بردار در سجده افتند و منافقان سجده نتوانند کرد رویهای ایشان سیاه گردد چون مؤمنان سر از سجده بردارند رویهای ایشان چون پاره چهارم باشد این حدیث را ابو هریره در پیش عمر بن عبد العزیز روایت کرد و عمر وی را سه بار سوگند داد که راست می گوئی بعده گفت عمر ما سمعت فی کرامة اهل التوحید حدیثا هو احب من هذا الحدیث والله تعالی اعلم و این فقیر می گوید که این حدیث در مصابیح هست فاما چیزی زیاده و نقصان هست چون حضرت حق تعالی احوال قیامت خبر کرد کافران باور نداشتند و قرآن را

افسانه گفتند رسول خود را تسلی داد و گفت جل جلاله فَذَرْنِي پس بگذار مرا یا محمد وَمَنْ وهر
آن کسی را که يُكَذِّبُ دروغ گو میدارد ترا بِهٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن یعنی تکذیب می کنند
و قرآن را افسانه می دارند و ترا دیوانه می گویند و قیامت را منکر اند پس بگذار و می را با من تا من
هلاک کنم و ویرا بعذاب دنیا و آخرت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ بدرستی که زود باشد که درجه درجه و اندک
اندک ایشانرا بعذاب نزدیک گردانم و بگیرم ایشانرا الاستدراج اندک اندک نزدیک گردانیدن
خدا یتعالی بنده را بعقوبت و خشم خود مِنْ حَيْثُ از انجا که لَا يَعْلَمُونَ ندانند که آنچه با ایشان
میکنم عذابست و هر گاه که ایشان گناه بیشتر کنند ما ایشان را نعمت دنیا بیشتر دهیم و هیچ بلا می
با ایشان نرسانیم تا ایشان توبه را فراموش کنند قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا رایت
الله انعم علی عبدٍ وهو مقیم علی معصیة فاعلم انه مستدرج یعنی بنده چون گناه کند و حق تعالی
بروی نیکی کند و نگیرد وی را بدانکه این استدراج ست و جزای مکر و دست و اگر بگیرد وی را بعذاب تا
توبه کند عنایت اوست وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم ایشانرا و عمر دراز تا گناه کنند و سزاوار
عذاب گردند الا ملاء فرصت دادن اِنَّ كَيْدِي بدرستی که کید من مَتِينٌ استوارست
یعنی عذاب من در صورت نعمت بر دشمنان سخت استوار باشد چهار صد سال فرعون را مال و مملکت
دادیم و هیچ در و سرش ندادیم نصیب عارف این ست که هر چند کرامات از وی ظهور کند ترسان بروی بیشتر
باشد **بیت** تا نه بینی نور دین ایمن مباش ۞ کاتشش پنهان شود یکروز فاش ۞ نور
آبی دان و هم بر آب خس ۞ تا نگردد آب از آتش بترس قال سید الطائفة جنید رحمة الله علیه
لولا مکر الله لما طاب عیش الاولیاء ومکر الله تعالی ان یطیره فی السماء
ویمشی علی الماء ابتلا در صورت فقر می باشد و در وی ترسی کمتر ست و صورت غنا ابتلا می باشد
و اینجا ترسی بیشتر ست که استدراج و مکر نباشد نعوذ بالله من ذلک خواجه عبد الله انصاری
می فرماید که اگر در هوا پری مگسی باشی و اگر در روی آب روی خسی باشی ولی بدست آر تا کسی
باشی چون چندین بیان و چندین تقریر کرد حق تعالی بطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان نیاوردند بطریق
تعجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت اَمْ تَسْئَلُهُمْ آیا می خواهی تو ای محمد از ین کافران اَجْرًا
مزدی بر رسانیدن احکام شریعت فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ هر از تاوان بسیار و مالی که از ایشان

میطلبی مُثْقَلُونَ ۵ گران بار کرده شده اند بسبب تاوان وزیان پیروی تو نمی کنند لاثقال گران بار کردن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را تاوانی وزیانی نخواهد بود پس چرا نمی آرند نصیب درویش اینست از اصحاب احباب خود طمع دنیا وی نکنند که طبیعت بشریه ازان گریزان است و در کارهای دینی مزد نطلبد از کسی که غریمت آنست **مثنوی** گفت پیغمبر که جنت از آله کر همی خواهی زکس چیزی مخواه ∴ چون نخواهی من کفیلم سر ترا ∴ جنت المأوی و دیدار خدا ∴ ور بار حق نخواهی هم رواست آنچنان خواهش طریق انبیاست ∴ بار خود بر کس منه بر خویش نه سرور یراکم طلب در ویش به بازحق تعالی گمان بد ایشان را که ما بر حقیم ابطال کرد و گفت جل جلاله اَمْ عِنْدَهُمُ آیا نزد یک ایشان ست اَلْغَيْبُ انچه از خلق پنهان ست یعنی لوح محفوظ فَهُمْ پس ایشان ∴ يَكْتُبُونَ ۵ می نویسند انچه حکم می کنند که ما بر حقیم و محمد بر باطل ست این نیز نیست پس چون هیچ دلیلی ندارند و ایشان بی عقلند و دشمنان ما بیند مغرور بنعمت دنیا شده اند و ترا میر نجانند بیچیتی فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ از برای حکم پروردگار خود که ایشان را فرصت داده ست در دنیا چند روزی و مهلت داده ست و تعجیل مکن در رسیدن عذاب بایشان وَلَا تَكُنْ و مباش كَصَاحِبِ الْحُوتِ همچون یار ماهی یعنی همچون یونس مباش تو ای محمد در تعجیل کردن و رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و ملول مشو از رنجانیدن ایشان و دعای بد مکن بر ایشان چنانکه یونس پیغمبر علیه السلام کرد و در کشاف آورده ست که سبب نزول این آیت آن بود که در جنگ احد کافران غلبه کردند بر مؤمنان و جفا بسیار کردند خواست تا حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم دعا بد کند بر ایشان این آیت نازل گشت که تعجیل مکن و صبر کن و همچون یونس علیه السلام بی صبر مباش اِذْ نَادَى چون خواند خدا تعالی را در شکم ماهی وَهُوَ و او مَكْظُومٌ ای مملوء غیضاً پر خشم و پر غم گردانیده شده بود یعنی غمناک الکظم خشم فرو خوردن چونکه در شکم ماهی حبس کرده شده بود و شکم ماهی زندان او بود و خواندن او این بود که لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و در حدیث آمده ست که هر که درمانده و مبتلا شده در بلا چون این تسبیح را بخواند خداوند تعالی و یرا نجات دهد لَوْلَا اگر نه آن بود که اَنْ تَدَارَكَهُ دریافتی یونس را نِعْمَةٌ نیکی و رحمت مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او لَنُبِذَ هر آینه افکنده شدی از شکم ماهی بِالْعَرَاءِ در صحرائی که درو نه کوه بود و نه درخت

وزچاه وَهُوَ مَذْمُومٌ داونکوهیده شده بود یعنی ملامت کرده شده فاما رحمت حق بوی رسید
انداخته شد در بیابان خالی و مذموم نبود بلکه مرحوم بود چونکه توبه کرد فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید
پروردگارش فَجَعَلَهُ پس گردانید شر مِنَ الصَّالِحِينَ ۵ از نیک مردان یعنی از پیغمبران و باز
بروی وحی فرستاد و شفاعت داوش بر قومش نصیب عارف اینست که در بلا صبر کند و با انکار
منکران متغیر نشود و دعا بد بر ایشان نکند بلکه بسنت مصطفی صلی الله علیه وسلم عمل کند که گفت
اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِی فَاِنَّهُمْ لَا یَعْلَمُونَ و بداند که **بیت** بیمار شود عاشق اما نمی میرد
مه گرچه شود لاغر استاره نمیکردد ۵ یعنی هرچند ولی فانی بالله و باقی بالله گناه کند بطریق
باز حق تعالی وی را توبه دهد و برحمت خود در رساند چنانکه یونس علیه السلام را فهم من فهم

قصة یونس علیه الصلوة والسلام

این بود که حق تعالی وی را به پیغامبری فرستاد در زمین موصل و قوم وی بسیار بودند ایشان را
وعظ گفت و نصیحت کرد و بایمان خواند بوی ایمان نیاوردند و وی را دروغ گوی داشتند و غضب
شد و از خدای تعالی عذاب قوم خود را طلب کرد وحی آمد که بایشان بگوی که عذاب خواهد آمد بعد از
سه روز یا بعد از چهل روز از میان ایشان بیرون رفت و عروسی می باد و پسروی رفتند و بکنار
دریا رسیدند موج دریا پیدا شد و عروس او را با یک پسر او ببرد و در دریا غرق کرد و گرگی آمد
و پسر دیگرش را ببرد تنها ماند در کشتی نشست چون در میان دریا رسید دریا موجی برآورد و کشتی بایستاد
گفتند که در میان ما یا بنده ایست که از خواجه خود گریخته است مایان عادت این کشتی را نداشته ایم تا
او را در دریا نیندازیم موج ساکن نمی شود قرعه انداختند بنام یونس علیه السلام برآمد چند بار قرعه
انداختند هم بنام یونس علیه السلام برآمد گفتند تو پیغامبر مرسلی ما ترا در دریا نمی توانیم انداخت ۵
یونس علیه السلام گفت آن بنده که از خواجه گریخته منم خود را خواست تا در دریا اندازد ماهیی دید که
دهان بکشاده بهر طرفی که می رفت همین میدید چاره ندید خود را انداخت ماهی وی را در دهان گرفت
و بشکم فرو برد و ماهی الهام الهی رسید که ای ماهی این بندهٔ بزرگ خود را طعمه تو ساخته ایم فادرش کن
باز داشته ایم یکروز یا هفت روز یا بیست روز یا چهل روز فنادی فی الظلمات پس یونس علیه السلام

خواند خدایتعالی را در تاریکی ها ی تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی شکم ماهی و گفتند اندآن ماهی را ماهی دیگر بخورد یکی تاریکی دریا و تاریکی شکم دو ماهی و دران شکم این آیت را می خواند لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ پس ازانکه این دعا را خواند الهامی رسید بدان ماهی که ویرا بیندازپس بیفتاد بصحرا وَهُوَ سَقِيْمٌ و او بیمار و ضعیف شده بود همچون چوزهٔ مرغ و سوی او ریخته حق تعالی درخت کدو را سبز کرد تا در سایهٔ او باشد و آهوی را الهام کرد تا وی را شیر دهد بامداد و شبانگاه تا قوت شد شش و مویش برآمد پس درخواب رفت و آفتاب برو نتافت چون بیدار شد درخت کدو را دید که خشک شده بود غمناک شد وحی آمد که بر درخت کدو غمناک شدی و بهلاکت چندین هزار بندگان من هیچ غمناک نشدی که دعای بد کردی و چون سه روز یا چهل روز بگذشت برقوم وی بلا خدایتعالی آمد و بر بالای ایشان ایستاد مقدار میلی و نا ههای ایشان سیاه شد چون دیدند بلا را گلیمها پوشیدند و بصحرا بیرون رفتند و زنان و فرزندان خود را بردند همه کودکان و بچگان ستور انرا از مادران ایشان جدا کردند و از یکدیگر بجلی خواستند و حقهای یکدیگر را که گرفته بودند باز دادند و گفتند آلهی ایمان آوردیم بیونس پیغامبر علیه السلام و دین وی را قبول کردیم و این دعا را خواندند که يَا حَيُّ حِيْنَ لَا حَيَّ يَا حَيُّ مُحْيِ الْمَوْتٰى لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ حضرت باریتعالی توبهٔ ایشان را قبول کرد و بلاها را از ایشان بگذرانید و همه مسلمان شدند و دین کافری بگذاشتند و حضرت یونس علیه السلام را پیدا کردند و عذر خواستند و عزت او را داشتند و باوی بودند و وعظ و نصیحت او را قبول کردند چون یونس را حق تعالی بازداشت از مکر ایشان و از هلاک و ریا خبر کرد مر حبیب خود را از ان حال و صبر فرمودش که ترا نیز ما از دشمنان نگاهداشته ایم و نگاه میداریم تو صبر کن برحمت ما که ما یار تو ایم وَاِنْ اِی و اِنْ یعنی بدرستی که شان این است و کار این است که نزدیک دمی خواهند ای محمد الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شده اند لَيُزْلِقُوْنَكَ هر آئینه ازجای بلغزانند ترا و هلاک کنند الازلاق والزلق لغزانیدن بِاَبْصَارِهِمْ بچشمهای شان یعنی چشم رسانند ترا لَمَّا چون سَمِعُوا شنودند الذِّكْرَ یاد کردن خدایتعالی را یعنی قرآن را که وی حق است یاوی یاد دهنده ست امام نافع لیزلقونك بفتح یا خوانده ست و باقی قرا بضم یا خوانده اند ازلقه و ازلقه لغزانیدش و دور کرد از جایش

یعنی نظر می کند بتو بخشم و قهر که اگر تواند ترا هلاک کنند بآن امام کلبی میگوید که سبب نزول این آیت آن بود که چون کافران قریش هرچیله که بودند کردند بر رسول ما صلی الله علیه وسلم حق تعالی او را نگاه داشت مردی بود در عرب که نام او عبد الله بود سه روز چیزی نخورد می بعد ازان هر چیز را که چشم رسانیدی هلاک شدی کافران پیرا گفتند محمد را چشم رسان تا وی هلاک شود و ما ازوی خلاص شویم و باز آن ملعون آمد و گفت یا محمد باین خوبی و خوش لهجتی که تو داری هرگز ندیده ام قصد چشم رسانیدن نداشت حق تعالی رسول خود را نگاه داشت و چشم آن کافر در و اثر نکرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اَلْعَیْنُ حَقٌّ یعنی چشم رسانیدن بار اوت حق تعالی اثر دارد و امام حسن بصری گفت رحمة الله علیه وا روی چشم زخم خواندن این آیت است که قوله تعالی وَاِنْ یَّکَادُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَیُزْلِقُوْنَکَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ و هرچه در چشم نیک آید بایه گفت اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَیَقُوْلُوْنَ وَمی گویند کافران اِنَّهٗ بدرستی که مُحَمَّدٌ لَّمَجْنُوْنٌ هر آینه دیوانه ست وَمَا هُوَ و نیست این قرآن اِلَّا ذِکْرٌ یاد دهنده و پند دهنده لِّلْعٰلَمِیْنَ مر جهانیان را در تفاسیر چنین آورده ست و بخاطر این فقیر چنین می آید که احتمال دارد که ضمیر هو راجع باشد بسوی رسول صلی الله علیه وسلم که کافران او را دیوانه می گفتند و ذکر بمعنی ذاکر باشد و الله تعالی اعلم و قصر قلب باشد یعنی غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر ست و ناصح و واعظ همه عالمیان ست چنانکه می گوید

سورة الحاقة مکیة	رجل عدل می عادل و الله تعالی اعلم	وهی اثنان وخمسون آیة وفیها رکوعان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَآقَّةُ روز قیامت مَا الْحَآقَّةُ چه روز قیامت ست وَمَآ اَدْرٰىكَ و چه دانی تو ای محمد مَا الْحَآقَّةُ کیست روز قیامت یعنی هرچند که صفت او بیان کنم ازان بهیبت ترست و سخت تر تا کسی نبیند سختی او را اندازه الحاقة اسم فاعل ست از حق الامر اذا وجب و ثبت ای الساعة الحاقة یعنی ساعتی که ثابت ست و واجب ست آمدن آن بیشک الحاقة مبتداء و ما الحاقة جزء ای ای شیء هي تفخیما لامرها بدانکه حق تعالی درین سورة بیان کرد عذاب کافران و منکران قیامت را و ثواب مؤمنان و ترسندگان را و گفت جل جلاله کَذَّبَتْ دروغ گوی داشتند مر پیغامبران خود را بآمدن

قیامت ثمود قوم صالح پیغامبر علیه السلام که آب ایشان اندک بود وعاد قوم هود پیغامبر
علیه السلام بالقارعة ۵ بروز قیامت القرع کوفتن ای الساعة القارعة یعنی ساعتی که بکوبد دلها را
بترس و آسمان را بشگافتن و کوهها را بگداختن و ستارگان را بریختن چون روز قیامت را یاد کرد
وکسانی که بقیامت ایمان نیاوردند عذاب ایشان را نیز در دنیا بیان کرد تا کافران بترسند واز
کافری باز ایستند پس گفت جل جلاله فاما ثمود اما قوم صالح علیه السلام که ثمودیان بودند ۶
فاهلکوا پس نیست و هلاک کرده شدند بالطاغیة بسبب بیفرمانی مر پیغامبران
خود را و قبول ناکردن حکم خدای تعالی را از روی طاغیه بمعنی طغیان باشد الطغی والطغیان از
حد در گذشتن و بقول امام قتاده رحمة الله علیه مراد از طاغیه صیحه ست یعنی آواز سخت عظیم که از حد در گذشته
بود و آن آواز جبرئیل بود علیه السلام که همه ایشان بآن آواز هلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیه رجفه
ست یعنی زلزله و جنبانیدن زمین که همه را بزمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیه صاعقه ست یعنی آتش
آسمانی که آمد و همه را بسوخت **قصه صالح پیغمبر صلوات الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام**
بدانکه صالح پیغمبر علیه السلام بپنج پشت بنوح پیغمبر علیه السلام می رسد و او مردی سرخ و سفید بود و از
بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و همه پیغامبران چنین بوده اند حق سبحانه و تعالی او را به
پیغامبری فرستاد و بقبیله ثمود که خویشان وی بودند و در میان شام و حجاز می بودند و خانها در
کوه ساخته بودند از برای تابستان و زمستان سنگها را بریده بودند و منزلها ساخته بودند و بتان
داشتند و می پرستیدند صالح ایشان را بایمان و بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نکردند و نه
گفتند لا اله الا الله صالح رسول الله و از صالح علیه السلام معجزه طلبیدند و او می گفت که اگر معجزه
بیارم و شما ایمان نیارید همه بعذاب خدای تعالی هلاک شوید این سخن وی را قبول نه کردند و ایشان را
روز عیدی بود که با بتان بیرون می آمدند در عیدگاه خود و بتان را سجده می کردند صالح را گفتند تو نیز
بعیدگاه ما بیرون آی و تو خدای خود را بخوان و ما خدایان خود را بخوانیم صالح قبول کرد چون بعیدگاه
رسیدند اتفاق کردند که از وی چیزی طلب کنیم که نتواند آورد و عاجز شود و در عیدگاه ایشان سنگی بود
عظیم گفتند ازین سنگ شتر ماده بیرون آری که سیاه پیشانی و سفید موی و بایال باشد و دمی را
بر پیشانی همچون ابریشم باشد و آبستن ده ماهه باشد و در حال بزاید اگر چنین کنی ایمان آریم تو و بخدای

قصه صالح پیغامبر علیه السلام

و بتا نزا بگذاریم و اگر نتوانی آوردن ما دانیم که بتو چه باید کردن چون سخن ایشان را صالح علیه السلام
شنید غمناک شد و از خدا یتعالی شرم داشت تا بخواهد چون چاره نبود از ایشان عهدها گرفت
که اگر چنانچه همچنین شتری ازین سنگ بیرون آید شما ایمان آرید چون ایشان عهدها کردند صالح علیه السلام
از خدا یتعالی درخواست کرد و دعا کرد و مؤمنان آمین می گفتند بقدرت خدا یتعالی ازان کوه آوازی آمد
و کوه جنبیدن گرفت و آن سنگ نالیدن آغاز کرد و شتری ماده ازوی بیرون آمد بقدرت خدای تعالی
همچنانکه ایشان طلب کرده بودند شتر ماده آبستن ده ماهه سیاه پیشانی سفید ایال پرپشم بس
بزرگ که از یک پهلوی او تا پهلوی دیگر سیصد و بیست و دو گز بود ازان سنگ بیرون آمد و روان شد
تا در میان مردمان رسید بخفتید و بچه آورد بس بزرگ بهزرگی نزدیک بمادر پس روی بصحرا نهاد و چریدن
آغاز کرد ایشان این همه دیدند و ایمان نیاوردند و گفتند صالح جادوگر است اگر قوم وی نبودندی و یرا
سنگسار کردندی الهی همه را ازان انکار منکران نگاهداری و ثمود را از براهی آن ثمود می گفتند که ایشان
اندک بودند و ثمد آب اندک را گویند و قوم وی عرب بودند و حوضی داشتند که از تک وی آب بر
می آمد عمق وی بیست قامت مرد بود و هر روز پر آب می شد ایشان بخش می کردند میان خود و شتر
صالح یک روز شتر خوردی همه آب را و همچندان شیر دادی که آب خوردی از پستانهای وی
شیر میرفت هر چند جای شیر آوردندی پر می شد و یک روز نوبت همه ستوران ایشان بودی
روزی که نوبت شتر صالح علیه السلام بودی آب ازکوهها آوردندی تا بخوردندی کار بر ایشان دشوار
شد اگر صبر کردندی و ایمان آوردندی حق تعالی چشمهای آب روان کردی و ازان شتر ایشان را
نفع بسیار بود از شیر وی و از پشم وی و از سوی وی هر چند با ایشان بیکبار فتند تا توانگر شدند
و شتر در میان ایشان بود مدتی در تابستان در بلندیها و سردابها کوهها بودی و از هیبت و مزه
او شتران و ستوران ایشان بر میدندی و در بیابان و کوهها فرو آمدندی و از تر سرخاب و لاغر
شدندی و در زمستان شتر صالح علیه السلام در بیابان و کوهها بودی و از تر سوی ستوران
ایشان بر بالای کوهها رفتندی و هلاک شدندی آن شتر رحمت خدا یتعالی بود چون شکر نگفتند
بلائی شد و در میان ثمودیان دو زن بودند نهایت خوبروی و مال بسیار داشتند از همه انواعها
گوسفندان و شتران و غیره شان بود یکی را صدوقه نام بود و دیگری را غنیزه گفتندی و دو مرد بودند

که برایشان عاشق بودند و خواستگاری می کردند یکی را قدار نام بود و دوی عاشق صدوقه بود و دیگری را مصدع
نام بود و دوی عاشق غیزه بود و هر دو مال بسیار داشتند هر دو بیهمان آمدند بخانه این زنان و این دو
زن دشمن صالح بودند و کافره بودند و بسیار سعی می کردند بکشتن شتر صالح علیه السلام از برای
مال خود صدوقه گفت آب نداریم که شما را بیهمانداری کنیم و شراب دهیم از بهر آنکه امروز نوبت شتر
صالح پیغمبر است علیه السلام و هیچکس آب نمی تواند گرفت و غیزه گفت که اگر در میان مردان ما دوی
مردی که شتر را بکشتی آب بسیار شدی فاما در میان مردان ما کسی مرد نیست قدار و مصدع گفتند
که اگر ما شتر را بکشیم ما را چه میدهید هر دو زن گفتند که ما و همه مال ما از آن شما است و هر دو زن
نقاب از روی خود برداشتند چنان خوبروی بودند که نهایتی نبود فرمودند خانه دختران و کنیزکان مرا که
خود را بدیشان نمایند و آن هر دو بدبخت را شراب بسیار دادند تا مست شدند و رفتند و یاران
خود را که کافر بودند و یاران ایشان هفت کس بودند نزد ایشان شدند و شراب خوردند و همه مست شدند
و رفتند و ران راهی که شتر میرفت تا آب خورد و آن راه همچون کوچه بود کمین کردند چون شتر پیدا شد
برخواستند و بشمشیرها حمله کردند شتر نیز حمله با ایشان کرد و گرد بگشتند قدار که از پس شتر کمین کرده
بود برخواست و پای راست شتر را بشمشیر پی کرد و مصدع تیر انداخت و پای چپ شتر را ببرید
شتر بر روی افتاد و آمدند و شتر را کشتند بچه شتر چون دید که مادر و برا کشتند بگریخت و بکوه آمد بعد از
گوشت را بخش کردند و بخانها بردند چون خبر بصالح رسید صالح علیه السلام دور بود با سومنان بیامدند
و دیدند که حال چنان شده بود بچه شتر چون صالح را دید بگریست و سه بار بانگ زد و گفت وربع مادر
من و همدران سنگ که مادر شتر بیرون آمده بود در آمد و ناپدید شد صالح گفت که سه روز دیگر عذاب
بیاید بشما و این در شبانگاه چهارشنبه بود گفت روز اول رویهای شما بان زرد شود و روز دوم
سرخ شود و روز سیم سیاه شود و بعد ازان همه بلاک شوید چون این بگفت کافران قصد کردند
که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند فرشتگان ایشان را در راه هلاک کردند چون روز
شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صالح کشت ما نیز دوی را بکشیم لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا
صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشان را نگذاشتند و گفتند صبر کنید اگر سه روز دیگر عذاب
بیاید خود شما همه هلاک شوید و اگر نیاید بعد ازان شما صالح را هلاک کنید باز گشتند صباح پنجشنبه

بود که روهای ایشان زرد شد و روز آدینه سرخ شد و روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه
بود که زمین بجنبید و از آسمان آوازی پیدا شد و آتشی آمد و همه هلاک شدند مگر یک زن
که بجای مانده بود و همه را دید و ویرا پانی داد ند تا وی رفت و مرو مرا خبر کرد و وی نیز هلاک شد و از
قوم صالح آنها که ایمان آورده بود ند هیچکس هلاک نشد بعده صالح ع م گفت قوم خود را که از اینجا
می باید رفت که اینجا قهر خدا یتعالی ظاهر شده ست همه مؤمنان احرام بستند و با صالح علیه السلام
بحرم مکه آمدند و همانجا مقیم شدند تا ازین عالم نقل کردند این قصه را بیشتر از کوشی و تیسیر نقل کرد و نصیب
در ویش اینست که از صحبت اهل دنیا پرهیز باشد و اهل حق را انکار نکند و نگاه دارد شریعت کند
و از بدعت و ضلالت دور باشد **وَاَمَّا عَادٌ** و اما عادیان که قوم هود پیغامبر بودند علیه السلام و هود
پیش از صالح بوده ست **فَاُهْلِكُوا** پس هلاک گردانیده شدند **بِرِيحٍ** بباد **صَرْصَرٍ**
سرد سخت آواز و قیل با دسرد **عَاتِيَةٍ** سرکش و بیفرمان بر خازنان باد **اَلْعَتْوُ وَالْعَتِيُّ** از
حد در گذشتن و نهایت تیزی رسیدن و در حدیث است که بهیچ وزیدن باد نیست و قطره باران نیست
مگر بمقداری که فرشته بروی موکل ست مگر باد عادیان و باران طوفان نوح که بی اندازه بود **سَخَّرَهَا**
برگماشت حق تعالی آن باد را و فرستادش **عَلَيْهِمْ** بر عادیان **اَلتَّسْخِيرُ** فرمان بردار گردانیدن
و برگماشتن **سَبْعَ لَيَالٍ** هفت شب **وَثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ** و هشت روز **حُسُومًا** یعنی همه نیکی را
از ایشان بریده و همه را هلاک کرده حسوما مصدر باشد یعنی بریدن یا جمع حاسم باشد روزهای بریده که باد در وی
پیاپی باشد الحسم بریدن و قاع کردن حسوما مصدر وی ای **يَحْسِمُ حَسْوًا** او **يَقْطَعُ قَطْعًا** او **جَمْعُ**
حَاسِمٍ صفت ثمانیه ایام ای **مُتَتَابِعَاتٍ** و قری **حَسُومًا** بفتح الحاء **حَالٌ** ه این هشت روز
در آخر زمستان بود که آنرا ایام عجوز خوانند زیرا که عجز آخر چیزی باشد یا ازجهت آنکه درین روزها پیر
زنی از عادیان در غاری درآمده بود از باد گریخته روز هشتم باد در ان غار درآمد و آن پیرزن را بیرون آورد
و هلاک کرد از بهر آن این روزها را ایام عجوز گویند **فَتَرَى** پس میبینی تو ای محمد یا هر کس که بیند
اَلْقَوْمَ آن مردمان را یعنی عادیان را **فِيهَا** در ان روزها یا در ان شبها **صَرْعَى** هلاک شدگان
و افتادگان جمع صریع **اَلصَّرْعُ** افکندن **كَاَنَّهُمْ** گویا ایشان **اَعْجَازُ نَخْلٍ** تنهای درخت خرما
اند جمع عجز **خَاوِيَةٍ** میان تهی و افتاده بعضی در رازی همچون درخت خرما اند که پوسیده باشد و باد او را

از بیخ برکنده باشد و انداخته الخوی الخواء افتادن و تهی شدن فَهَلْ آیا پس هیچ تَرَی می بینی
تو یا محمد لَهُمْ مر ایشان را مِنْ بَاقِیَةٍ کسی که باقی مانده باشد از ایشان یعنی هیچکس از ایشان
باقی نماند نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود ای محمد بتو همچنین خواهد شد ،،،،،،

قصهٔ عاد و یان

بدانکه عاد یان از اهل یمن بوده اند در احقاف یعنی در ریگهامی بودند و بتان داشتند حق سبحانه و تعالی
هود پیغمبر علیه السلام را بر ایشان فرستاد و فرمود ایشانرا تا بت پرستی را بگذارند و ظلم نکنند
ایشان قبول نکردند وی را به پیغمبری و کافر شدند و فساد کردن آغاز کردند و در زمین عرب حق
سبحانه و تعالی باران را از ایشان باز داشت سه سال قحط در میان ایشان پیدا شد هفتاد کس را
بمکه فرستادند تا دعا کنند و باران خواهند و در مکه آنوقت عمالقه بودند یعنی فرزندان عملاق که نبیره
نوح بودند بمکه رفتند و مدتی بودند بعد از ان خواستند تا دعا کنند یکی در میان ایشان مسلمان بود از
قوم هود علیه السلام مرثد نام او گفت شما را دعا سود ندارد سخن بیغامبر خود را قبول کنید و دین حق را
قبول کنید تا خلاصی یابید ایشان سخن وی را نشنودند و وی را از خود دور کردند و رفتند مرثد در عقب
ایشان میرفت تا رسیدند بصفا و مروه دعا کردند که ای خدای هود اگر هود راست می گوید ما را باران
بده و ما نیز برای باران آمده ایم پس حق تعالی سه پارهٔ ابر را فرستاد یکی سپید و یکی سرخ و یکی
سیاه و آوازی شنودند که کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاه را که باران بیشتر دارد قبول
کردیم آوازی شنیدند که قبول کردید بلای خدا یتعالی را که همه چیزها بسوزد و خاکستر گرداند آن ابر بفرمان حق
تعالی پیدا شد بولایت ایشان همه شاد شدند که باران آمد و کسان ما را دعا قبول شد و زبان نشنیع
و طعنه بر هود گشادند که اینک باران آمد تو میگفتی که بلا خواهد آمد وحی آمد بهود علیه السلام که بگوی
که این بلای خدای تعالی باد وی ست که در وی بلاست پس حق تعالی وحی فرستاد باد عقیم
که در زمین چهارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ بینی فراخ شاخ فرشتگان که
بر باد موکل اند گفتند الهی این باد همه روی زمین را هلاک خواهد کرد وحی آمد باد که باز گرد و بمقدار
سوراخ انگشتری بیرون آمی و بهود علیه السلام وحی آمد که خطی بکش و تو و سوسنان در میان
آن خط باشید بفرمان خدا یتعالی از ان باد هر چه خویشتن در میان آن خط در آمدی که

هیچ ضرر بمومنان نرسیدی و بهرچه آن باد رسیدی لبسوختی و خاکستر شدی دعاد یان پس بلند بودند و باقوت بودند همه ستوران و زن و فرزندان خود را در دره کوهی درآوردند و بر سر آن دره صف زدند که باد را نگذاریم که در آید حق تعالی باد بر ایشان گماشت تا ایشان را بر میداشت و بر هوا می برد و بر زمین می زد و هلاک می کرد تا همه هلاک شدند مگر خلجان که کلانتر ایشان بود هود علیه السلام پیش وی آمد و گفت ای خلجان ایمان آر بخدای تعالی گفت ای هود آن چه شیر انند که در بیابان باد می آیند و قوم مرا هلاک می کنند هود گفت آن شیران نه اند بلکه فرشتگان عذاب اند خلجان گفت که این همه جادوهای تست من ایمان نمی آرم باد تو یرا برداشت و بر زمین زد و هلاک کرد و همه مالهای ایشانرا هلاک کرد و سر شد که ایمان آورده بود از مکه آمد و خبر باگفت مومنان شاد شدند و یقین شان زیادت شد نصیب من و تو این ست که بجان و دل و ظاهر و باطن احکام اسلام را قبول کنیم تا در امان باشیم این قصه از تفسیر تیسیر آورده شد وَجَآءَ و آورد فِرْعَوْنُ ان کافر ملعون که دعوی خدائی میکرد وَمَنْ قَبْلَهٗ و آن کسانی که پیش از وی بودند وَمَنْ قَبْلَهٗ نیز خوانده و این قراءت حمزه و کسائی ست و معنی وی اینست که آن کسانیکه یار وی بودند و پیرو وی بودند وَالْمُؤْتَفِكٰتُ و دیهها زیر و زبر کرده شده یعنی دیهها و شهرهای قوم لوط علیه السلام بِالْخَاطِئَةِ خطا و کفر و گناه الخاطئة مصدر و قیل بالافعال ذات الخطاء یعنی فرعون و کافران دیگر آوردند جاءه آمدش و جاء به آوردش فَعَصَوْا پس عصیان فرمانی کردند رَسُوْلَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگارشان را فَاَخَذَهُمْ پس گرفت شان خدای تعالی اَخْذَةً گرفتنی رَّابِيَةً سخت و غالب و زیادت شونده اِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَآءُ فزون شدن قوم فرعون را خدای تعالی بدریا غرق کرد چون سخن موسی علیه السلام را که پیغامبر خدای بود نشنیدند و ایمان نیاوردند، قوم لوط بزمین فرو برد چون سخن پیغمبر خود را نشنودند و ایمان نیاوردند پس هر که سخن خدای تعالی و رسول وی را نشنود و قبول نکند کافر باشد و بعذاب دنیا و آخرت مبتلا گردد و قصهٔ فرعون بیاید انشاء الله تعالی

قصهٔ لوط پیغامبر علیه السلام

در تفسیر تیسیر آورده است که امام سدی رحمة الله علیه گفت که لوط پیغمبر پسر عم حضرت ابراهیم خلیل الله بود صلوات الله علیه و در کواشی آورده است که برادرزادهٔ ابراهیم بود حق سبحانه و تعالی ویرا به پیغامبری

فرستاده پنج شهر که در زمین شام بود و اهل آن شهرها چهار صد هزار کس بودند یا چهار صد بار هزار هزار مرد و بیست سال لوط علیه السلام در میان ایشان بود و ایشانرا دعوت کرد ایمان نیاوردند و در شهرهای ایشان نعمت بسیار شده بود و در شهرهای دیگر قحط بود و مردم بغله خریدن می آمدند هر که پیش لوط علیه السلام می آمد طعام میداد لوط را ازین طعام باز داشتند و گفتند مردم را طعام مده ابلیس علیه اللعنه خود را بصورت بچه امرد ساخت و پیش ایشان آمد و آن قوم را بکار بد خواند و گفت هر که بشهر شما بیاید از غریبان از برای غله خریدن این کار بد با وی کنید تا بار دیگر نیاید چون این کار بد در میان ایشان بسیار شد زمین بنالید و آسمان نیز بنالید پس حق سبحانه و تعالی دوازده فرشته و بقولی ده و بقولی سه فرشته را فرستاد و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام با ایشان بودند اول پیش ابراهیم علیه السلام آمدند و ابراهیم را باسحاق پیغامبر علیهما السلام مژده دادند که حق سبحانه و تعالی بوی فرزندی خواهد داد و از ایشان ابراهیم علیه السلام پرسید که دیگر بچه کار آمده اید گفتند که ما را فرستاده هست تا قوم لوط را هلاک کنیم که ایشان کارهای بد میکنند و بمردان نزدیکی می کنند و کبوتر بازی می کنند و قمار بازی می کنند و جنگ سنگ میکنند و غریبانرا از غله خریدن باز میدارند و طعام با ایشان نمیدهند و سخن پیغامبر خود نمی شنوند پس ابراهیم علیه السلام گفت اگر در میان ایشان صد کس بود وی که این کارها نکند وی عذاب با ایشان رسیدی گفتند نی گفت اگر پنجاه کس بود وی یا ده کس این عذاب رسیدی گفتند که نی فرشتگان گفتند در میان ایشان لوط و دختران وی مسلمانند پس ما ایشان را نجات دهیم فاما عروس وی کافره هست او را هلاک خواهیم کرد فرشتگان رفتند چون بدهقانی لوط رسیدند دختران وی را دیدند که ایشان دوازده تن بودند که غلبار را آب میدادند فرشتگان بصورتهای جوانان امرد خود را بایشان نمودند فرشتگان ازین دختران پرسیدند که هیچکس باشد که ما را میهمانداری کند گفتند نی مگر پدر ما لوط پیغامبر هست گفتند بما نمایید آنها رفتند تا بمنزل لوط عم رسیدند عروس لوط آن بدکردار از خبر کرد از وی میهمانان آن قوم آمدند صورتها می دیدند که هرگز ندیده بودند از خوبی و آن قوم گرد اگرد آن خانه را گرفتند لوط بیرون آمد و ایشان را نصیحت کرد و گفت مرا فضیحت مکنید پیش میهمانان من اینک دختران من نکاح کنید و بخواهید ایشان گفتند ما را بنکاح دختران تو رغبت و حاجت نیست و تو میدانی که ما چه می خواهیم لوط گفت کاشکی مرا قوت بودی یا لشکری بودی تا با تو جنگ کنم و نگذارم تا قصد بد کنید بمیهمانان من عروس لوط آب گرم کرد و بر سر میهمانان ریخت

ذکر نصیحت کردن لوط علیه السلام قوم خود را و ذکر آمدن فرشتگان بر ابراهیم علیه السلام و مژده دادن ابراهیم را باسحاق و یعقوب علیهما السلام و ذکر آمدن فرشتگان بر لوط علیه السلام و ذکر هلاک کردن ایشان و ذکر خراج ایشان از زمین شام

تا بیرون آیند این آب بر سر کافران ریخت و همه را مرض برص پیدا شد جبرئیل در آن حال خود را ظاهر
کرد لوط و گفت مترس که ما فرشتگانیم آمده ایم تا ایشان را هلاک کنیم در را بکشای تا در آیند چون در گشاده
شد کافران در آمدند همه کور شدند باز گشتند و گفتند که لوط جادوان را آورده ست ما فردا وی را با این مهمانان
هلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود که با اهل خود از میان این قوم بیرون رو که صبحدم عذاب بایشان خواهد
رسید لوط گفت ازین زودتر می خواهم فرشتگان گفتند صبحدم نزدیک ست لوط با دختران بیرون رفت
عروس وی با ایشان نرفت جبرئیل چهار شهر را بپر خود برداشت و یکی را بگذاشت چون ایشان کار را
بدین کردند و بالا بردشان چندانکه فرشتگان آواز مرغ و سگ را شنودند در آسمان بعده بالا را نشیب کرد
و نشیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ را از سجین یعنی از دوزخ فرو آمد یعنی خشت پخته از دوزخ بسجیل می
آرند و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران را شنود سر بر کرد و گفت ای وریغ از قوم من سنگی
بر سرش آمد و هلاک شد و این عذاب از ظالمان این امت دور ست چنانکه خدا تعالی فرمود پس لوط و دختران را
پیش ابراهیم برد و ابراهیم علیه السلام آن دختران را بشوهران مؤمن داد و همه پیغمبران بنی اسرائیل از نسل
ایشان پیدا شدند نصیب من و تو از ین قصه اینست که ازین کارها بد توبه کنیم و از ظلم و ستم دور باشیم
و رسول گفت صلی الله علیه وسلم لا ینظر الله تعالی الی رجل اتی رجلا او امرأة فی دبرها یعنی بنظر
رحمت حق تعالی نظر نکند بکسی که بمردی نزدیکی کند یا بزنی از راه پس و این حدیث در مصابیح مذکور ست و
این قصه را از کواشی و تیسیر آورده شد و از قصه نوح نیز خبر کرده شد و گفت جل جلاله انا بدرستی که ما
لما چون که طغی بفرمانی کرد الماء آب در طوفان نوح علیه السلام و روی زمین را آب گرفت حملناکم
برداشتیم پدران شما را و شما را که در پشتهای ایشان بودید الحمل کشتی را بر ستور خود نشاندن
و برداشتن فی الجاریة در کشتی که میرفت بر روی آب الجاریة والجواری بمعنی واحد ست لنجعلها تا کردانیم
کشتی را یعنی نجات مؤمنان را در کشتی و هلاک کردن مر کافران را که بیرون کشتی بودند لکم مر شما را
تذکرة یاد دهنده و پند دهنده و وعظ مر مؤمنان را و ترسانیدن مر کافران را وتعیها و تا یاد گیرد قصه
این کشتی نوح را الواعیة نگاه داشتن اذن کوشی وعیة یاد گیرنده تا پند باشد مر مؤمنان را این
نجات دادن مؤمنان و هلاک کردن کافران این آیت آمد رسول گفت علیه الصلوة والسلام یا علی از
خدای تعالی خواستم تا گوشش ترا چنین کرداند که هیچ چیز را فراموش نکنی بعده هیچ چیز را فراموش نکرد

قصهٔ نوح را بیان کرده شود در سورهٔ انا ارسلنا انشاء الله تعالی چون قیامت را بیان کرد و منکران او را یاد کرد و ازان حال خبر کرد و گفت جل جلاله فَاِذَا پس چون نُفِخَ دمیده شود فِی الصُّوْرِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن و آن دمیدن اول ست و بقول ابن عباس رضی الله عنهما دمیدم دوم ست وَّحُمِلَتِ وچون برداشته شود الْاَرْضُ زمین را وَالْجِبَالُ وکوه های زمین را و آنچه در روی ست و کوهها را بردارد باد سخت یا فرشتگان یا بقدرت حق تعالی بی سببی برداشته شود در کشاف چنین آورده ست فَدُكَّتَا پس زده شود زمین و کوهها را برهم دیگر دَكَّةً وَّاحِدَةً بیکبار زدنی و بقول امام حسن بصری رحمة الله علیه کوهها چون گردی گردد و بر روی کافران نشیند فَيَوْمَئِذٍ پس در آن روز وَّقَعَتِ الْوَاقِعَةُ افتد افتندهٔ یعنی قیامت بیاید بدانکه صور بر شکل شاخیست درازی وی سی هزار ساله راه ست و گردوی وی ده هزار ساله راه و مر وی را هفت شاخ ست درازی هر شاخی هزار ساله راه ست و در هر شاخی سوراخها ست چون زنبورخانه در شاخ اول جانهای فرشتگان باشد و در دوم جانهای پیغمبران باشد و در سوم جانهای صدیقان باشد و در چهارم جانهای شهیدان باشد و در پنجم جانهای عامهٔ مؤمنان باشد و در ششم جانهای کافران باشد از آدمیان و پریان و دیوان و در هفتم جانهای همه مخلوقات دیگر باشد بدانکه در تنبیه الغافلین آورده ست که در یک روایت از رسول علیه السلام سه دمیدن ست و در یک روایت دو دمیدن ست دمیدن اول را فزع گویند یعنی ترس کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَنُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ وآن چنان باشد که اسرافیل در صور در دمد و بگوید اِنْتَهُوْا اَیُّهَا الْغَفَلَةُ یعنی باخود آیید ای غافلان چون این آواز بشنوند ترسی و بیمی در خلق افتد و همه کس کارها بگذارند و زلزله در زمین افتد و همه بر بن حال بمانند چندانکه خدایتعالی خواسته باشد باز خلق بکارها مشغول گردند و عمارتها کنند تا چهل سال یا بیشتر یا کمتر و همه روی زمین کافر گردند و یک مؤمن نماند آنگاه اسرافیل علیه السلام را فرمان آید تا صور بار دیگر بدمد و آن دمیدن مردن باشد کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَنُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ و در دمیدن بگوید اسرافیل علیه السلام ای جانها بیرون آیید از قالبها همه خلق بمیرند مگر جبرائیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام و برداردگان عرش و بانجان همه را بگیرد و ملک الموت ماند او را حق سبحانه و تعالی بمیراند خطاب رب الارباب در رسد لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ یعنی ملک کراست امروز هیچکس نباشد که جواب دهد حق سبحانه

وتعالی خود جواب گوید لِلّٰهِ الواحد القهّار یعنی ملک مر خدائراست که یکی ست ویگانه ست در ذات
وصفات خود وسخت قهر کننده ست بر دشمنان خطاب رسد که کجایند جباران وستمگران وشرکان وفرعون
صفتان وفرزندان ایشان پس زمین راکشاده کنند وهموار نمایند چنانکه ادیم را یعنی سختیائی را باز کشند
وچون آن وقت شود که خلق را زنده گرداننده از بحر الحیوان وآن دریائی ست در زیر عرش وازان دریا باران
بارد چهل روز همچون آب منی وقالبهای همه خلایق پدید آید اول کسیکه زنده شود اسرافیل بود فرمان شود تا در
صور دمد وآن دمیدن بعث باشد وبگویند ایتها العظام البالیة وایتها العروق المقطعة وایتها
الاوصال المتفرقة قوموا لفصل القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده وریزه ریزه شده زنده
شوید از برای حکم خدا تعالی پس جانها نیز از صور بیرون آیند چنانکه زنبور وميان آسمان وزمین پر شود وهر
جانی بقالب خود در آید وزنده شود واز گورها بیرون آیند اول کسیکه زنده شود واز زمین برخیزد مصطفی
باشد صلی الله علیه وسلم نصیب عارف اینست که همه عالم را مظاهر شناسد که بیک دمیدن بمیرند وبیک
دمیدن زنده شوند این از اسرافیل نیست از رب جلیل ست **مثنوی** ای قبا پوشیدگان از
زیر پوست ٭ باز گردید از عدم زآواز دوست مطلق آن آواز خود از شه بود گرچه از حلقوم عبد الله
بود ٭ وهمچنین اولیا را الله نیز مظاهرند بر دلهای طالبان که زنده شوند بحیات ابدی ببرکت ایشان
وحیات ابدی از انفاس مبارک ایشان ودلهای منکران بمیرند بنظر قهر ایشان **نظم**
بین که اسرافیل وقتند اولیا ٭ مرده را زایشان حیات ست ونما ٭ جانهای مرده اندر گورتن
برجهد زاوازشان اندر کفن ٭ گویداین آواز آواز خداست زنده کردن کار الطاف خداست
چون شدی سر کان لدا وله من ترا باشیم کان الدله ٭ رو که بی یسمع وبی یبصر توئی ٭ سر
توئی چون صاحب این سر توئی وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ وشکافته شود آسمان فَهِيَ پس این
آسمان محکم وبی نظیر يَوْمَئِذٍ دران روز ودر آن وقت وَاهِيَةٌ سست باشد وپاره پاره
شود الوهی سست شدن وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وفرشتگان بر کرانهائی آسمان باشند
ودران حال ایستاده تا چه فرمایند ایشان را جمع رجاء یا فرشتگان بر کرانهای زمین ایستاده
باشند وصفا زده باشند وخلایق درمیان ایشان باشند وَيَحْمِلُ وبردارند عَرْشَ رَبِّكَ
عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بربالای خلایق يَوْمَئِذٍ دران روز ودران وقت

ثمانية هشت فرشته در کشاف آورده است که رسول ما صلی الله علیه وسلم گفت که بردارندگان عرش حالی چهار فرشته اند چون قیامت شود بفرمان خدا یتعالی هشت شوند پایهای ایشان در زمین هفتم باشد بعضی از ایشان بصورت آدمی و بعضی بصورت شیران و بعضی بصورت گاو و بعضی بصورت کرگس و در روایت دیگر آنست که هر هشت بصورت بزکوهی باشند از میان سم ایشان تا زانو هفتاد هزار ساله راه باشد چهار از ایشان این تسبیح می گویند سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ وچهار دیگر این تسبیح می گویند سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ و امام ضحاک گفت که بردارندگان عرش هشت صف باشند که شمار ایشان را حق تعالی داند يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُوْنَ در آن روز عرض کرده شوید از برای جزا و حساب العرض چیزی پیش کسی آوردن لَا تَخْفٰى پوشیده نماند مِنْكُمْ از شما خَافِيَةٌ هیچ پنهانی نصیب درویش اینست که ظاهرش همچون باطنش و باطنش همچون ظاهرش باشد در خبرست که در قیامت خلق راسه بار عرض باشد و عرض از برای عذر و محاوله باشد و عرض دیگر از برای خواندن نامها نصیب درویش اینست که در دنیا حساب خود بکند و از بدیها توبه کند هر روز از نماز دیگر تا نماز شام بمحاسبه و استغفار مشغول باشد فَاَمَّا مَنْ پس اما آنکس که اُوْتِيَ داده شود كِتٰبَهٗ نامه اش را بِيَمِيْنِهٖ بدست راستش فَيَقُوْلُ پس بگوید هَآؤُمُ بگیرید اقْرَءُوْا بخوانید كِتٰبِيَهْ نامه مرا این سخن از غایت شادی و از بسیاری طاعت پذیرفته و ثوابها که در آن نامه باشد دوستان خود را این گوید اِنِّيْ بدرستی و راستی که من ظَنَنْتُ دانسته بودم بیقین اَنِّيْ مُلٰقٍ این را که من خواهم رسیدن حِسَابِيَهْ بشمار خود از برای آن بطاعت مشغول شدم و از گناه دور بودم از برای این نامه من بدست راست دادند نصیب درویش این است که یقین کند بحساب دادن کتاب و بموجب آن عمل کند پس از حال و خبر او گفت جل جلاله فَهُوَ پس او فِيْ عِيْشَةٍ در زندگانی باشد رَّاضِيَةٍ راضی و خوشنود باشد از آن زندگانی فِيْ جَنَّةٍ در بهشتی باشد عَالِيَةٍ بلند مقامی یعنی در آسمان بلند باشد درجات آن بلند باشد کوشکهای آن و درختان آن در کشاف چنین آورده است قُطُوْفُهَا میوه های درختان آن بهشت دَانِيَةٌ نزدیک باشد اگر خواهد خفته یا ایستاده بگیرد و آن میوه را القطف بالکسر میوه والقَطْف بالفتح گرفتن میوه از درخت بزودی گفته شود این بهشتیان را كُلُوْا بخورید وَاشْرَبُوْا

فائدة
در بیان آن آورده است که رسول ما صلی الله علیه وسلم گفت که هر که سوره الحاقة بخواند روز قیامت حساب او آسان باشد و از هول قیامت ایمن باشد

وبیاشامید هَنِيئًا گوارنده باد یعنی بی زحمت و رنج فی بول باشد و نه غائط و فی بیماری بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب
آنچه پیش فرستادید از اعمال نیک از نماز و روزه و حج و غیر آن الاسلاف پیش فرستادن فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
در روزهای گذشته یعنی در دنیا محنت و رنج کشیدید امروز جزای آن را بگیرید الخلو تهی شدن و گذشتن
ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که این در حق روزه داران ماه رمضان باشد در روزهای کرم و رسول
علیه السلام گفت یکی از درهای بهشت را نام ریان است هر که از ان در در آید هرگز تشنه نشود و از ان در روزه
داران ماه رمضان در آیند و بس حق سبحانه و تعالی گوید یا أَوْلِيَائِي طَالَ مَا نَظَرْتُ إِلَيْكُمْ
فِي الدُّنْيَا یعنی ای دوستان من شما را بسیار دیدم در دنیا لبهای خشک شده از تشنگی و شکمها به پشت
چفیده از گرسنگی و چشمهاشان بمغاکی رفته از سبب بیداری و رطاعتهای من امروز در نعمت من
باشید جاوید بخورید و بیاشامید گوارنده در کشاف چنین آورده است و در تفسیر وسیط نیز آورده است
که رسول علیه السلام گفت قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة احد کما لا یجوز لبشر
الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من عند الله تعالی لفلان ابن فلان اُدْخُلُوهُ فِي جَنَّةٍ
عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ نصیب و روزیش اینست که در عمل کوشد و جزای آن از فضل الهی هیچ فانی از
عمل قال امام القشیری رحمة الله علیه الحقیقة ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل و خواجه عبد الله
انصاری می فرماید عمل را ترک مکن لیکن گران بها مکن چون صفت مؤمنان فرمود صفت آن کسانی که نامه
بدست چپ ایشان داده شود نیز یاد کرد و گفت جل جلاله وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وأما آنکس که اُوتِیَ داده
شود كِتَابَهُ نامه او را بِشِمَالِهِ بدست چپ وی فَيَقُولُ پس گوید که يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من
لَمْ أُوتَ داده نشدمی كِتَابِيَهْ نامه خود را وَلَمْ أَدْرِ ما ندانستمی مِنْ حِسَابِيَهْ که چیست
شمار من يَا لَيْتَهَا کاشکی این دمیدن در صور که بسبب آن زنده شدم كَانَتِ بودی الْقَاضِيَةَ
حکم کننده بر مردن من و قیل القاضیة ترک یعنی کاشکی من زنده نشدمی تا این بلا را ندیدمی و رنج حساب
نکشیدمی اگرچه در گور عذاب بودما این عذاب از ان سخت تر است مَا أَغْنَى عَنِّي سود نداشت مَالِيَهْ
مال من یا سود داشت مرا مال من هَلَكَ عَنِّي نابود شد از من سُلْطَانِيَهْ حجت من و قدرت
من و سلطنت من فی مال ماند و فی یار و مدد لشکر هیچ سود نداشت فقیر و ذلیل گشتم نصیب عارف
آنست که عزت از خدا یتعالی جوید و مال سلطنت و مهتری دسروری را در راه او در بازد تا عزدنیا

وعقبی باشد چون این توجه کنند فرمان آید از رب العزت جل جلاله که ای فرشتگان عذاب خُذُوهُ بگیرید شفَغُلُّوهُ پس غل نهید شرح دستهای او را باگردنش و رغل در آرید الغل دست باگردن بستن وقیل بسوزیدش ثُمَّ الْجَحِيمَ پس در دوزخ صَلُّوهُ در آرید ش ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس در زنجیر کید ذَرْعُهَا درازی وی الذرع گز پیمودن وقیل درازی سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد فَاسْلُكُوهُ پس در کشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقه از ان زنجیر بر کوه نهند کوه برخود بگداز د و بقول بعضی هر کافری را با دیو او در یک زنجیر کشند و بقول بعضی یک زنجیر باشد که همه دوزخیان را در وی کشند و درازی وی راحد و نهایت نباشد و نهایت وی را خدای داند و بس و گفته اند هفتاد گز از برای مبالغه باشد وحکمت این زنجیر این باشد که چون آتش ایشان را برانداز د فرشتگان عذاب مر ایشان را بگیرند و بدوزخ اندازند و کعب احبار گفت رضی الله عنه که اگر همه آهنهای دنیا را برکشند برابر یک حلقه از ان زنجیر نباشد و این زنجیر را در دهان دوزخی اندازند واز راهی دیگر بیرون آرند و باقی را بر گردنش پیچند نعوذ بالله من ذلک **حکایت** امام فخر رازی رحمة الله علیه روزی در درس نشسته بود ناگاه دیوانه از در در آمد بشکل عجیب و گفت ای امام خدای تعالی مرا نشناخته این چندین تصنیف و تالیف چیست و ترا چه سود دارد و از پیش امام ناپیدا شد یعنی بطریق مشاهده که آن راه انبیا و اولیای خاص حضرت است خدای را شناس جذبه در امام پیدا شد طالب آن درویش شد و درس را ترک کرد گفتند این درویش شیخ سنجان ست امام از براه بجانب سنجان روان شد چون رسید دید که آن درویش بر بالای منبر این آیت را تفسیر می گوید خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ درویش گفت الٰهی **بیت** حلقه بس باشد این دیوانه را ٭ این همه زنجیر در زنجیر چیست ٭ فریاد از امام برآمد و بر بالای منبر شد و بر دست شیخ توبه کرد و از اصحاب شیخ شد شیخ فرمود که مقراض بیارید تا موی پیشانی فخر را بگیرم امام گفت آن فخر را باشد **نظم** گر فخر در راه او ره بین بدی ٭ فخر رازی راز دار دین بدی چونکه او من لم یزل لم یدر بود ٭ علم تحصیلات او حیرت فزود ای درویش سخنی بخاطر این فقیر می آید گوش دار چون عنایت ابدیه حضرة پروردگار به بنده رسد خطاب رسد که ای فرشتگان رحمت این بنده را بگیرید و غل بندگی بر گردنش نهید و در آتش محبتش در آرید و زنجیرهای نور بر گردنش نهید و ویرا پیش عاشقان ما برید

تا در میان ایشان باشد وی ازان ما و ما ازان وی ازکرم وی امیدواریم که ما را باین سعادت برساند

مثنوی

هر کجا شمع بلا افروختند | صد هزاران جان عاشق سوختند | در میان جان ایشان خانه گیر | در فلک خانه کن ای مه منیر
سر تراوشنام سیلی زشتهاست | بهترست این از ثنای گرگان | زهر شاهان خود محوز شهد خسان | تا کسی گردی تو اقبال شهان

نصیب درویش اینست که قدم در محبت داشته زند حتی لیستوی عنده القهر واللطف بیت

عاشقم بر قهر و لطفت من بحد ای عجب من عاشق این هر دو ضد

معنی سخن شیخ اینست چون عذاب کافران را گفت سبب آنرا بیان کرد وانه کان بدرستی که این کافر بود در دنیا لا یؤمن و کرا ایمان نمی آورد باللّٰه العظیم بخدای بزرگ و بزرگوار ولا یحض و برنمی انگیخت یعنی رغبت نمیداد خود را و خلق را علی طعام المسکین بر دادن خوردنی مرگدائی را یعنی خود بخیل بود و دیگری را نیز نمی فرمود بخیر و دادن طعام بدانکه بخیلی بد خصلتی ست بعد از کفر هیچ چیز بدتر ازوی نیست و بعد از ایمان هیچ چیز نیکوتر از جوان مردی نیست سبب عذاب قیامت دو چیز باشد ایمان نیاوردن و بخیلی کردن فلیس له الیوم پس نیست مر این کافران را امروز ههنا اینجا یعنی در قیامت حمیم دوستی نزدیک که شفاعت کند و یرا و رحم کند بروی ولا طعام و نیست مر و یرا خوردنی الا من غسلین مگر از ریم آب دوزخیان بعضی از دوزخیان را خوردنی باشد از زقوم و بعضی را ضریع و بعضی را غسلین پس ناقص نباشد لا یاکله نه خورد این غسلین را الا الخاطئون مگر گناهگاران خطاء از جهل عمداً گناه کرد کذا فی الکشاف یعنی نخورد غسلین را مگر کافران نعوذ باللّٰه من ذلک نصیب درویش اینست که در اکمال ایمان و دادن نان سعی نماید فلا اقسم پس سوگند یاد می کنم من که خداوند عالم بما تبصرون بحرمت آنچه می بینید وما لا تبصرون ۵ و بحرمت آنچ نمی بینید انه بدرستی که قرآن لقول رسول بر آینه گفتار رسولی فرستاده شده ست کریم کرامی و بزرگ ست و آن جبرئیل ست که از حق تعالی قرآن را می آرد بآن نوع که رسیده ست بطریق رسالت ادا میکند یعنی بحرمت آنچه می بینید و ورا از آثار قدرت و صفات و بحرمت آنچه نمی بینید از ذات پاک خدا که قرآن هست کلام خداوند قدیم جل شانه که می آرد رسول کریم و نیست این سخن شاعر و کاهن لئیم نصیب درویش اینست که همه موجودات را قائم بحضرت او بیند تا محل سوگند شود بیت بر بند چشم صورت و بکشای چشم سر تا شرق

وغرب بیني سلطان من گرفته اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة واليقين ولا تجعلنا من اهل الغفلة والحجوبين كافران مي گفتند كه قرآن سخن شاعرست حق تعالى فرمود وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ ونيست قرآن گفتار شاعر قافيه گو قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ اندكي از شما كافران مي گرويد وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ونيست قرآن گفتار كاهن يعني فال گو قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ اندكي از شما پند مي گيريد كلمه ما زائدست تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ٥ قرآن فرستاده شده ست از پروردگار عالميان برسيد المرسلين بزبان جبرئيل امين وَلَوْ تَقَوَّلَ واگر دروغ بربندد محمد عَلَيْنَا برما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعضي از گفتارها كه ما نگفته باشيم بوي لَأَخَذْنَا مِنْهُ هرآينه بگيريم اورا بِالْيَمِينِ بقدرت وقوت يمين دست راستست ومراد اينجا قدرت وقوت ست يا معني اين باشد كه بگيريم دست راست محمد را ومغلوبش كنيم ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ٥ پس ببريم از محمد رگ دلش را الوتين رگ سفيد پيوسته بدل كه چون بريده شود بميرد آنكس فَمَا مِنكُم پس نباشد از شما مِّنْ أَحَدٍ هيچكس عَنْهُ از محمد حَاجِزِينَ باز دارندگان سرعقوبت ما را الجز باز داشتن بدانكه حضرت ذوالجلال اول سوگند ياد كرد كه قرآن كلام منست وسخن كاهن وشاعر نيست باز دليل قدرت خود را بيان كرد كه سخن دروغ نيست وسيد عالم صلى الله عليه وسلم افترا نكرده ست برما اگر افترا كردي ما او را بعذاب خود هلاك كردمي وهيچكس او را از عذاب ما نجات ندادي وروز بروز كار روي زيادة نشدي ودشمنان او هلاك نشدندي يك كس پيدا شد همه عالم پر كفر بود بنور دين او شرق وغرب عالم را بگرفت نصيب درويش اينست كه بداند كه اهل بدعت وضلالت را بقاي نيست ودر رفتار ايشان نور وصفا بيشتر نباشد مي نمايد وليكن نمي پايد اگر متابعت شريعت باشد همه عالم نور گيرد وشيخ ما رحمة الله عليه بيفرمودند كه اندك طاعت برطريق سنت وعزيمت غلبه ميكند بر بسياري كه برطريق بدعت وضلالت باشد وَإِنَّهُ بدرستي كه قرآن لَتَذْكِرَةٌ هرآينه پندست لِّلْمُتَّقِينَ مر پرهيزكارانرا از كفر وشرك ويادد هنده ست سرعاشقانرا چون خواهند كه بشرف مكالمه مشرف شوند تلاوت كلام الله كنند وَإِنَّا وبدرستي كه ما لَنَعْلَمُ ميدانيم أَنَّ مِنكُم كه از شما مُّكَذِّبِينَ بدرستي كه از شما دروغ دارنده ست مرخدائرا ومصطفى را واوليارا وعلمارا هرچند سوگند ياد كرديم وبراهين قاطعه نموديم ايمان نمي آرند بقرآن وبا اهل عرفان وانكار ايشان زيادة مي شود ونصيب درويش اينست كه منكر حال ايشان واوليارا الله نباشد واگر كسي انكار حال ايشان

کند معذورش دارد مصرع ۰ ورجمع سبک روحان هم بولهبی باشد ۰ وشکر گوید که وی بولهبی صفت نیست وَاِنَّهٗ بدرستی که ناکردیدن بقرآن وعمل ناکردن بآن لَحَسْرَةٌ هرآینه ندامت پشیمانیست عَلَى الْكٰفِرِيْنَ ۝ بر کافران چون بمیرند و عذاب دوزخ را مشاهده کنند واهل قرآن را بآن عزو جلالیت بینند بعد ازان بدانند که از چه دولت وسعادت محروم مانده اند واهل دنیا که بدرویشان و صالحان اعتقاد نداشته اند درد وحسرت عظیم بینند و قرآن حسرت ست بر انکسی که عمل نکند بآن اگرچه یاد باشدش و بهفت قراءت بخواند وَاِنَّهٗ لَحَقُّ الْيَقِيْنِ وبدرستی که قرآن راست ست ودرست ویقین ست و هیچ شکی در وی نیست و هر که شک آرد در وی کافر ست فَسَبِّحْ پس بپاکی یاد کن خدایتعالی را بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ ۝ بیاد کردن نام بزرگ او یعنی صفات ناسزا ازو دور کن و صفات باسزا اثبات کن و بگو سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ ومانند این و نیکو بگذار پنج وقت نماز را با سر خدای بزرگ ورا وقات خمسه والسلام

سورة المعارج مكية وهي اربع اربعون اية وركوعها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سَاَلَ سائل خواست خواهنده بِعَذَابٍ واقع شکنجه آینده را فالباء زائدة وقیل پرسیده پرسنده از شکنجه آینده فالباء بمعنی عن واین پرسنده نضر بن الحارث بود ومانند وی کافران وبدچنانکه حق تعالی خبر کرد قوله وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ لِّلْكٰفِرِيْنَ سزا گردید گانرا ۰ لَيْسَ لَهٗ دَافِعٌ نیست آن عذاب را چون بیاید بایشان بازدارنده و دور کننده الدفع بازداشتن و دور کردن مِّنَ اللّٰهِ از خدایتعالی ذِي الْمَعَارِجِ ۝ خداوند آسمانها المعارج ببالا برآمدن یعنی خدای که آسمانها وعرش را آفریده ست که فرشتگان برمی آیند بآن جمع معرج بود جای برآمدن یا جمع معراج بود نردبانها تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ برمی شوند فرشتگان وَالرُّوْحُ وجبرئیل اِلَيْهِ بسوی رحمت او فِيْ يَوْمٍ این عذاب واقع باشد مر کافران را در روزی که كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ که مقدار درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران دراز نماید از سختی ها بر مؤمنان چنان نماید که کس را در دنیا دو رکعت نماز گذارد بآسانی در مصابیح

آورده ست که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة روز قیامت ست و این روایت در کتاب الزکوة ست فعلی هذا یتعلق قوله فی یوم بقوله تعالی واقع و بقول دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان در یکروز چندانی بر می آیند که اگر غیر ایشان بروند پنجاه هزار سال باید تا انجا برسد و این مسافت از بالای آسمان هفتم ست تا زیر زمین هفتم که آنرا تحت الثری گویند فعلی هذا یتعلق قوله تعالی فی یوم بقوله تعالی تعرج الملئکة والاول اصح لما روینا من المصابیح وما بعد هذه الا قوله فاصبر صبرا جمیلا پس صبر کن ای محمد صبر کردن نیک و آن صبری بود که در وی جزع نباشد وقیل هو الرضاء بالقضا بلا شکوی و این فقیر را فرزندی بود هفده ساله که چهار راه بانواع کمالات آراسته حسن صوری و خلق معنوی داشت چون وی فوت شد خاطر متالم شد هر سر قبر وی متوجه می بودم بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت **بیت** باد و قبله دره توحید ۞ نتوان رفت راست ۞ یار رضای دوست باید یا هوای خویشتن ۞ و این بیت را با بیات دیگر بخط میمون خود در پشت کتابی نوشته بود و بسیار میخواند **قطعه** بر در میدان الا الله بتیغ لا الله ۞ شرط عقلست هر چه غیر ست آن بقربان داشتن ۞ چون ز دست دوست خوردی یک مذاق از جام عشق ۞ لقمه منوا و سلوی هر دو یکسان داشتن ۞ چون جمال خم چوگان دیده شد در کوی دوست ۞ خویشتن را پای کوبان کوی میدان داشتن ۞ و این ابیات از سخنان خواجه حکیم شنائی غزنوی ست رحمة الله علیه انهم یرونه بعیدا ابدستی که این کافران عذاب قیامت را دور می بینند ونریه قریبا و ما می بینیم آن عذاب را نزدیک یعنی کافران بیعنی می گویند نخواهد بود و ما می دانیم هر آئینه خواهد بود یوم تکون السماء کالمهل آن عذاب نزدیک ست و آینده در روزی که باشد آسمان همچون مس گداخته یعنی بگداز و نماند وتکون الجبال کالعهن و باشد که کوهها همچون پشم رنگین نیست شوند ولا یسال حمیم حمیما و نه پرسد دوستی از دوستی که حال تو چیست هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر لا یسال خوانده شود بلفظ مجهول بالرفع معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوستی را از دوست دیگر یبصرونهم نموده می شود خویشان بخویشان بعضی یکدیگر را بینند فامانه هر سند که حال تو چیست از غم واندوهی که باشد هر یکی را و همه دوستیهای که برای خدا یتعالی

نباشد منقطع شود فاما دوستیهای که از برای خدا یتعالی باشد دران محل زیاده باشد اللهم اجعلنا من المتحابین فیك لقول تعالی الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ نصیب درویش این ست که خدا یتعالی را دوست دارد و بس مثنوی عشق آن زنده گزین کو باقیست ۞ وز شراب جان فزایت ساقی ست عشق آن گیر که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا ۞ تو مگو ما را بدان شه بار نیست باکرمان کار ها دشوار نیست بیان کرد عذاب کافران را و گفت جل جلاله يَوَدُّ الْمُجْرِمُ مدآرزو برد و دوست دارد روز قیامت گناه گار یعنی کافر تباه کار لَوْ يَفْتَدِي این را که فدای خود بدهد خود را از دوزخ باز خرد الافتداء خویشتن را خریدن مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آنروز بِبَنِيهِ پسرانش را وَصَاحِبَتِهِ و عروسش را وَأَخِيهِ و برادرش را وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که او را یاری می دادند در کار های سخت در دنیا و جای میدادندش بمیان خود الایواء جای دادن وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۞ و هر کس را که باشد در زمین همه را فدای خود بدهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس این فدا دادن او را از عذاب قیامت برهاند الانجاء رهانیدن کلا حقا که از وی قبول نکنند این فدا را و از عذاب دوزخ خلاص نیابد و اگر یک بار باخلاص گفته باشد که لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ خلاص یابد و در حدیث آمده ست که اگر هفت آسمان و آنچه در وی ست در پله ترازوی قیامت بنهند و ثواب لا اله الا الله را در پله دیگر نهند ثواب کلمه طیبه زیادت آید آمی سؤمن وایم بگوی این کلمهٔ طیبه را تا بدرجات اعلی برسی و همه دوستان تو را از عذاب دوزخ خلاص تتوانند کرد پس ایشان را چرا دوست می داری و از ذکر حق تعالی غافل می شوی صفت دوزخ کرد و گفت جل جلاله إِنَّهَا لَظَى آتش دوزخ لَظَى نام دوزخ ست نَزَّاعَةً سخت کشنده ست یعنی برنده پوست خود لِلشَّوَى ۞ سر پوستهای سر دوزخیان را و قیل دوزخیان را و قیل کرانها یعنی دست و پای قیل پوست سر جمع شواة که از صد ساله راه واز دویست ساله راه زبانه زند دوزخیان را بخود بکشد چنانکه مقناطیس آهن را بخود و در کشد القراءة نزاعة بالنصب علی الاختصاص ای اعنی نزاعة هنا قراءة علی روایة عاصم و بروایت حفص بالرفع نزاعة للباقین خبر مبتدء

محذوف ای می نزاعة باز صفت دیگر دوزخ کرد و گفت جل جلاله تَدْعُوا میخواند آتش دوزخ
بسوی خود مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلّٰی کسی را که روی گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد از
طاعت وَجَمَعَ و گرد کرده باشد مال را فَأَوْعٰی پس نهاده باشد مال را در جائی الا ایعاء در بار
نهادن مال و زکوة مال ندادن باشد ابن عباس رضی الله عنهما گفته ست که دوزخ مر کافر را
و منافقان را نام بنام می خواند و می گوید بیا ای فلان که جای تو منم پس باز صفت حرص آدمی
کرد و گفت جل جلاله اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا بدرستی که آدمی آفریده شده ست بی صبر و
قلیل بخیل را بیان کرد هلوع را و گفت جل جلاله اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد وی را بدی
جَزُوْعًا ای یکون جزوعا یعنی چون بدی برسد بآدمی سخت بی صبر باشد وَاِذَا مَسَّهُ
الْخَيْرُ و چون برسد بوی نیکی یعنی مال و نعمت یابد مَنُوْعًا ای یکون منوعا یعنی باشد سخت
باز دارنده مال را از فقیران اِلَّا الْمُصَلِّيْنَ مگر نمازکنندگان که ایشان جزوع و منوع
نیستند الَّذِيْنَ هُمْ عَلٰی صَلَاتِهِمْ دَآئِمُوْنَ آنانکه ایشان دائم در نماز خود پیوسته
باشند یعنی پنج وقت نماز را بگذارند وَالَّذِيْنَ و مگر آن کسانی که فِيْٓ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ در
مالهای ایشان حق واجب هست و دانسته شده ست لِّلسَّآئِلِ مر خواهندگان را وَالْمَحْرُوْمِ
و مر کسانی را که از مال دنیا محروم باشند و از کسی سؤال نکنند از شرم المحروم نهفت نیاز یعنی
فقیران خواهنده و ناخواهنده را حق باشد در مالهای نیک مردان وَالَّذِيْنَ يُصَدِّقُوْنَ
بِيَوْمِ الدِّيْنِ و مر کسانی را که ایمان آرند بروز قیامت که خواهد بود البته ایشان جزوع
و منوع نباشند بلکه در بلاها صبر کنند و در عطاها شکر گویند وَالَّذِيْنَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ
مُّشْفِقُوْنَ و مر آن کسانی را که از عذاب خدای تعالی ترسنده اند و گناه را ترک کننده اند
ایشان نیز جزوع و منوع نباشند بلکه صبر کننده اند در بلاها و عطا دهند در نعمتها اِنَّ عَذَابَ
رَبِّهِمْ غَيْرُ مَاْمُوْنٍ بدرستی که از عذاب خدای تعالی ایشان نا ایمن اند یعنی از عذاب
خدای تعالی ایمن نتوان بود و هیچکس را از رحمت او نومید نتوان بود از عذاب او نیز ایمن نتوان بود

رباعی

ایمن مشو که مرکب مردان مرد را ‌ ‌ ‌ در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند ‌ ‌ نومید

بهم مباش که رندان باده نوش ۵ ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ۵ والذین هم
لفروجهم حفظون ۵ مگر آن کسانیکه ایشان عضوهای پنهان خود را نگاه دارند گانند از زنا
الا علی ازواجهم مگر بزنان خود او ما ملکت ایمانهم مگر بکنیزکان خود فانهم غیر
ملومین ۵ پس بدرستی که ایشان ملامت کرده نباشند چونکه عروسان و کنیزکان حلال ایشان
مباح اند ایشان را فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون ۵ پس هر کسی که جز از
زنان منکوحه و کنیزکان حلال خود چیزی دیگر طلبد تا باو نزدیکی کند پس آن کسان باشند که از شریعت
در گذرند و مستحق عقوبت و لعنت در دنیا و آخرت باشند یعنی کسی که عمل قوم لوط کند بغلام بچگان
و عروسان خود و غیر ایشان عقوبت کرده شود در عقبی والذین هم لامانتهم و مگر آن کسانی
که مر امانتهای خود را وعهدهم راعون. عهدهای خود را نگاه دارند گانند و امانت را خیانت
نکنند و عهدها را نشکنند والذین هم بشهاداتهم قائمون ۵ و مگر آن کسانی که ایشان
بگواهیها می ایستادگانند یعنی گواهی راست بدهند و از کسی نترسند و گواهی دروغ ندهند والذین
هم علی صلاتهم یحافظون ۵ مگر آن کسانی که نماز خود را نگاه داشت کنند و قضا نکنند و قیل
مراد از اول نمازهای نفل ست چون نمازهای چاشت و نمازهای تهجد و نماز اشراق و از این آیت مراد نمازهای فرض
ست اولئک فی جنت مکرمون ۵ که آنانکه بدین صفتهای نیک باشند یاد کردیم در بهشت ها می
باشند بنعمت و بی زوال نیکوئی کرده شده بر ایشان بانواع کرامتها و کرمها الاکرام نیکوئی کردن باکسی
چون کافران این وعده ها را شنودند که مومنان را بهشت خواهد بود ایمان نیاوردند فاما در مجلس رسول الله
صلی الله علیه وسلم می آمدند و می نشستند بنفاق و مسخرگی باو و یارانش نظر می کردند حق تعالی ایشان را خبر کرد
و گفت جل جلاله فمال الذین کفروا پس چه بوده ست مر آن کسان را که کافر شده اند قبلک سوی
مهطعین دایم نگرند گانند بسوی تو مهطعین حالست از ضمیر کفروا تقدیره ما بال الذین کفروا
مدیمین النظر بالاسراع نحوک الاهطاع شتافتن یعنی چه بوده ست این کافران را که در مجلس تو
می نشینند و دایم نظر می کنند بسوی او بمسخری عیب کرا از عذاب ما نمی ترسند و بتو استهزا می کنند عن
الیمین می نشینند از جانب دست راست تو وعن الشمال و از جانب دست چپ تو عزین
جماعة جماعة و بلوک بلوک گروهای پراکنده گوناگون گروهی بکسی دیگر یار خواهنده می شوند: یزفون

حاله عن المقدر تقديره يجلسون عن يمينك وشمالك جماعات وحلقا حلقا
مختلفة عزين جمع عزه هست اصلها عزوة من العزو العزو نسبت کردن خود را بکسی کافران می گفت
اگر محمد و محمدیان ما را کافر می گویند وجای ما را دوزخ میدارند و خود را مؤمنان وجای خود را بهشت میدانند
اینها اند که ما ایشان را در مجلس می بینیم وحال ایشان میدانیم همه فقیر اند وما توانگران اگر چنان باشد
که محمد می گوید که قیامت خواهد بود ما به بهشت اولیتر باشیم از ایشان نصیب درویش از ین آیتها این هست
که بنفاق در مجلس اهل حق ننشینند و بر اولیاء الله عیب نجویند و بر احوال و افعال و اقوال ایشان اعتراض
نکنند که بلاک شود نعوذ بالله من ذلك **مثنوی** گفت پیغمبر که ای طالب چرا ها ن
کمن با هیچ محبوبی مرا چون قبول حق بود آن سر و راست دست او در کارها دست خداست
دست ناقص هست شیطان است و دیو زانکه اندر بند تکلیف ست و ریو ها یعنی ای مرد طالب چرا
کمن بمحبوب حق و چون کافران می گفتند که ما به بهشت از محمد و محمدیان اولیتریم از بهر انکه ما را مال و جاه و نیرو
داد خدا یتعالی در دنیا و ایشان را نداد اگر این وعدها راست باشد ما در آخرت بهشت از ایشان بیشتر
داریم حق تعالی فرمود **أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ** آیا طمع میدارد هر مردی و هر کسی ازین کافران
أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ که در آورده شود در بهشت با نعمت و نیکوئی بی ایمان و طاعت کلا
نه چنان ست که ایشان طمع میدارند از بهر آنکه ما بهشت را حرام کرده ایم بر کافران و اصل و بزرگی و مال
هیچ فائده نمی کند هر کافران را نصیب درویش اینست که خائف باشد و تبتویلیات نفس و شیطان
مغرور نگردد و هر چه طمع کند از رحمت حق تعالی طمع کند و طاعت را ترک نکند طاعت رها مکن ولیکن گران
بها مکن قال الشیخ المحقق ابو القاسم القشیری رحمة الله علیه الحقیقة ترك ملاحظة
العمل لا ترك العمل بعد ازان حق تعالی حقارت کافران را بیان کرد و گفت جل جلاله **إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ**
مِمَّا يَعْلَمُونَ بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا از انچه میدانند یعنی از نطفه قذر پس از کجا بزرگی حاصل آمد ایشان را
تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان آب گنده و آخر ایشان خاک پراگنده شرف آدمی با ایمان و
عمل صالح هست و ایشان ندارند پس چون طمع بهشت میدارند نصیب درویش این کست که بکثرت
مال نمازد و بعد ازین حضرت ذو الجلال قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سوگند یاد کرد بذات پاک
خود و گفت جل جلاله **فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ** پس سوگندی خورم من که پروردگار و آفریدگار

جایهای برآمدن آفتاب وماه وستارگان وبجایهای فرو رفتن اینها انا لقادرون على
ان نبدل خيرا منهم بدرستی که ما توانائیم برایشان بدین که بدل آریم بهتر ازایشان وما
نحن بمسبوقين وما عاجز نیستیم از هرچه خواهیم بدانکه آفتاب هرروز از جای دیگر .....
بر می آید وبجای دیگر فرو میرود پس پروردگار ما که آفریده ست مشرقیات سموات را قادرست
بر هرچه خواهد عجز از جلال وکمال او دور است درعالم ظاهر گری این موجودست ومشاهدست در
عالم باطن نیز قلوب عارفانرا بشموس عرفان واقمار وجدان وکواکب ثواقب مزین گردانیده ست
فسبحان الله ومن قادر حكيم وقاهر عليم يفعل الله ما يشاء ويحكم ما
يريد وچون این سخنان ازین بیان اعراض کردند ودر باطل وبیهوده وکار فاسد ونکوهیده باستهزا
وسخره روی آوردند حضرت ذوالجلال حبیب خودرا تسلی داد وگفت جل جلاله فذرهم
چون حق را قبول نمی کنند واز باطل باز نمی ایستند بگذار مرایشان را يخوضوا اما در باطل
خود در آیند ويلعبوا ودنیا بازی کنند وغافل باشند وستخق ووزخ کردند حتى يلاقوا یابند
ویرسند يومهم الذي يوعدون آنروز راکه وعده کرده می شوند بایم داده می شوند ای
من الوعد والایعاد یم کردن یعنی روز جنگ بدر در آورد ودنیا وعذاب قیامت را در آخرت ودرین
سخن تهدید وتخویف ایشان ست وبیان استدراج ست مرایشان را نعوذ بالله من ذلك نصیب
مومن این ست که از باطل ولعب محترز باشد واز غفلت وتنعم ولعب واستهزا باهل حق دور باشد
يوم يخرجون آنروز که بیرون می آیند من الاجداث از گورها الجدث گور سیراعا شتابان
باشند اجابت کردن داعی یعنی اسرافیل كانهم گویی که ایشان الى نصب يوفضون
بسوی علم می شتابند چنانکه لشکر براگنده بسوی علم خود می شتابد النصب والنصب آنچه ایستاده
کنند چون علم وبت الانصاب جماعة كذا في لسان التنزيل الایفاض شتافتن یعنی در قیامت
خلقان بسوی ندای شتابند یعنی چون اسرافیل در صور دمد همه خلق زنده شوند واز گورها برآیند
وبحساب گاه حاضر شوند وقراءت ابن عامر وحفص بضم نون وصاد ست جمع نصب یعنی بتان
وباقی بفتح نون وجزم صاد خوانده اند خاشعة ابصارهم بمغاکی فرو شده باشد چشمهای
ایشان از ترس قیامت ترهقهم ذلة در رسدشان خواری وبپوشدشان یعنی

بل الاجداث هو الوجه وهو الاصح يا بيع

روبهای ایشان را الرهق فرو پوشیدن ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ۝ این آن روز باشد که وعده کرده شده اند در وی عذاب دوزخ نعوذ باللہ من عذاب النار و در حدیث آمده ست هر که این سوره را بخواند بدهش حق سبحانه و تعالی ثواب آن کسانی که انبیا و وعدها را نگاه داشته باشند بداند که سوره نوح علیه السلام در مکه آمده ست بیست و نه بابیت و هشت یا سی آیت ست

سورة نوح علیه السلام مکیة وهی ثمان وعشرون آیة وکلمات

بسم الله الرحمن الرحیم

قصه نوح علیه السلام

اِنَّا بدرستی که ما اَرْسَلْنَا فرستادیم نُوحًا نوح پیغامبر را علیه السلام اِلٰى قَوْمِهٖ بسوی قوش اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ که بیم ده و بترسان قوم خود را ای قلنا بان انذر یجوز ان یکون ان مفسرة لان الارسال فیه معنی القول فلا محل لها حینئذ من الاعراب یعنی ما گفتیم بترسان قوم خود را بدانکه نوح علیه السلام بهفت واسطه بآدم می رسد و اصح آنست که عمری هزار و چهارصد و پنجاه سال بوده ست پنجاه کم هزار پیغمبر بود و همه روی زمین کافر بودند الا اندکی با ایمان بیخواند درین مدت و ایمان نمی آوردند و بیرامی زدند تا بیهوش می شد و می گفتند که مردوی باز بخود می آمد و خلق را براه خدا تعالی بیخواند تا روزی که بچه خوردی را پدرش فرمود که زد بعصا و سر او را بشکست خون روان شد نوح علیه السلام دعای بد کرد و گفت الهی من قوم خود را بسیار خواندم بایمان روز و شب آشکارا و پنهان بت پرستی را ترک نکردند هر چند معجزه دیدند از من ایمان نیاوردند الهی ایشان را هلاک کردان بیک قول هشتاد کس و بیک قول چهل کس و بیک قول هفت کس ایمان آوردند حق تعالی وحی فرستاد که از قوم تو هیچکس ایمان نخواهد آورد ما عذاب بیفرستیم کشتی بساز که قوم ترا هلاک خواهیم کرد مگر کسی که در کشتی باشد بتو درختان بنشان از ساج یعنی از آبنوس و نوح علیه السلام در کوفه بود درختان نشاند چهل سال بایست تا درختان کلان شدند درین فرصت بکافران هیچ تعرض نمیکرد و ایشان نیز باوی تعرض نمیکردند حق تعالی باران را از ایشان باز داشت درین چهل سال و درین مدت هیچ زن بچه نیاورد و آبهای ایشان بزمین فرو رفت بعد از چهل سال بوی وحی آمد که چوب را بپیرای و تخته ها ساز و جبریل او را تعلیم کرد که سر کشتی را چون سر خروس ساز و سینه اش چون

سینه بط و دمش را همچون دم کبوتر سیصد گز درازی او و پهنای او سیصد و سی و سه گز بلندی او و چشمهای قیر پیدا شد تا درون و بیرون کشتی را با وطلا کردند و بیخهای آهن کشتی را و وحشت هرگاه که کافران می دیدند می خندیدند که این دیوانه چرا میکند هیچ آب نی کشتی می سازد وحی آمد از حق سبحانه و تعالی که زود کشتی را تمام کن که غضب ما بسیار شد بر کافران چند سال روزگار گرفت و تمام کرد و همه چرندگان و پرندگان را با مر حق تعالی جبرئیل جمع کرد و پای نوح علیه السلام را می لیسیدند که در کشتی در آیند فرمان شد از هر جنسی دو نر و دو ماده در آرد ابلیس دم خر را گرفت و در آمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود و در یک طبقه چهارپایان و سباع بیابانی را انداخت و در طبقه دیگر مرغان را انداخت و در طبقه بالا خود و فرزندان همه نشست و سورچه را بالای سر خود نگاهداشت یعنی در سقف خانه ناگاه از تنور خانه وی آب بر آمد و خبر کرد و نشانی این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی در آورد و مگر عورسش را که علقه نام بود و پسر وی کنعان نام کافر بودند و عوج ابن عنق را در کشتی نگذاشت و وی کافر بود و آب طوفان نوح تا زانوی وی بیش نرسیده بود و او سه هزار سال عمر یافت تا موسی پیغمبر علیه السلام وی را کشت و چهل شبانه روز باران بارید کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران در نیاید و کشتی در روی آب سیصد و پنجاه روز بود غیر آن چهل روز که باران بارید بود و نوح را سه پسر بود حام و سام و یافث ایشان با عورسان خود و فرزندان با همه مؤمنان از کشتی بسلامت بیرون آمدند و همه کافران و همه جانوران که در کشتی نبودند هلاک شدند مگر عوج بسبب آنکه نوح را دامد کرده بود در کشتی تا شیر وعمر دراز برای این وا ماند تا خلق را خبر کند از قصه کشتی نوح علیه السلام نصیب و رویش ازین قصه آنست که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از عذاب ابدی خلاص یابد و اعتماد بر مال و جاه نکند قوله تعالی انا ارسلنا الایعنی گفتیم ما نوح را بترسان قوم خود را مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ پیش از آنکه آید بایشان عذاب دردناک اگر سخن ترا قبول نکنند چون فرمان رسید که بایشان بترسان قَالَ گفت نوح علیه السلام یٰقَوْمِ ای مردمان من اِنِّیْ لَکُمْ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ من مدرستی که من بر شما پیغمبرم ترسانده از عذاب خدا تعالی پیداست پیغامبری من پیش شما بمعجزات پیدا کننده ام حق را از باطل الا بانته پیدا شدن و پیدا کردن لازم و متعدی می فرمایم شما را اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ که پرستید و بندگی کنید خدا تعالی را و بتان را بندگی نکنید و نه پرستید وَاتَّقُوْهُ و به ترسید خدا را

عزوجل وَاَطِيعُونِ و فرمان بردار باشید مرا در آنچه میفرمایم شما را يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ
تا بیامرزد مر شما را و گناهان شما را فمن زائدة یا بیامرزد از گناهان شما بعضی را فمن للتبعیض
وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى و تا زمان دهد تا وقت نام برده شده که آن مرگست اِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ
إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ بدرستی که وقتیکه خدا تعالی نهاده ست از برای مردن چون بیاید پس انداخته
نشود ساعتی لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ اگر شما هستید که میدانید بدانکه اجل یکی ست که بیشتر و کمتر وقف لازم
نشود پس معنی این آیت این است که فرمان بردار باشید خدا تعالی را بر خورداری دهد تا از عمر و مال و
فرزندان تا وقت مرگ و اگر فرمان برداری نکنید رنج دهد تان از قحط و بلا تا وقت مرگ آسایش نبینید
و الله تعالی اعلم چون نوح علیه السلام قوم خود را بطاعت خدای خواند و ایشان قبول نکردند قَالَ رَبِّ
إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من بدرستی که من خواندم
قوم خود را در شب و روز بایمان و طاعت و ایشان قبول نکردند فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا
پس زیادت نکرد خواندن من ایشان را مگر گریختن از دین و طاعت وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ ۝
و بدرستی که هرگاه من ایشان را بخواندم لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی مر ایشان را جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي
آذَانِهِمْ گیرد انید خدا ایشان انگشتان خود را در گوشهای شان تا حق را نشنوند وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ
و جامهای خود را در سر کشیدند وَأَصَرُّوا و اصرار کردند ایشان و ایم بر کفر اصرار نمودند الا اصرار بر گناه ایستاده
وَاسْتَكْبَرُوا و گردن کشی کردند از ایمان و طاعت اِسْتِكْبَارًا گردن کشی کردن بزرگ ثُمَّ
إِنِّي دَعَوْتُهُمْ پس من خواندم ایشان را بر راه راست جِهَارًا آشکارا با آواز بلند جهارا فی موضع
الحال ای مجاهرا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ باز بلند گفتم ایشان را وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا
و پنهان گفتم ایشان را پنهان گفتنی بزرگ هر یکی را علحده و پنهان نصیحت کردم یعنی همه وقت ایشان را
براه حق خواندم گاهی بشب و گاهی بروز و گاهی باشکارا و گاهی پنهان و هیچ تقصیر نکردم در مدت هزار و
پنجاه سال ایشان را براه حق خواندم از ایشان جز کفر و کافری و گناه هیچ ندید چون سخن او را قبول
نکردند حق تعالی باران را باز داشت از ایشان در مدت چهل سال و بیک روایت مدت هفتاد سال
و هیچ نوعی فرزند نیاوردند و آبهای ایشان بزمین فرو رفت و مالها و ستوران ایشان هلاک شدند حق تعالی
ایشان را بزبان نوح وعده کرد که اگر شما توبه کنید و ایمان آرید من کرم کنم و باز بر شما باران فرستم و فرزندان

وهم‌مال و هم گفتند ما هرگز ایمان نیاریم و سخن ترا قبول نکنیم نوح علیه السلام ایشان را گفت : فَقُلْتُ
اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ پس گفتم ایشان را که آمرزش خواهید از پروردگارتان یعنی کفر بارها کنید
تا بر شما رحم کند و بیامرزدتان إِنَّهُ كَانَ از بهر آنکه وی یا بدرستی که وی کان بود و هست و خواهد بود
غَفَّارًا نیک آمرزنده گناه گناهکاران هست اگر ایمان آرند يُرْسِلِ السَّمَاءَ فرستد باران را عَلَيْكُمْ
بر شما مِدْرَارًا بسیار ریزان پیوسته مفعال من الدرور والدروس فرو باریدن در آلبن یدر دَرًّا
وَدُرُورًا دمادم یعنی پی در پی آمدن تند شیر و اگر ایمان آرید يُمْدِدْكُمْ مدد کند شما را الامداد
افزون کردن بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ و بپسران وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ و بکند برای شما
بوستانها یعنی بدهدتان وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بکند برای شما أَنْهَارًا جویهای آب روان یعنی بیافریند
آب های روان چون این نعمتها را از شما گرفته است بسبب کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد
و مالهای بسیار دهد و پسران و باغها و آبهار روان باز دهد چنانکه داده بود بزرگان دین گفته اند که هر که مبتلا
شود بانواع بلا زنهار باید که استغفار الله بسیار گوید چنانکه درین آیت اشارت هست قوله تعالی یرسل
ویمدد ویجعل مرتین مجزوم مجواب الامر وهو استغفروا چون گناه کرده بودند و کافر شده بودند
و دل از رحمت حق تعالی برداشته و بلا ها بایشان رسیده امید رحمت نمیداشتند نوح علیه السلام ایشان را
خبر میدهد مَا لَكُمْ ..... چه بوده است مر شما را لَا تَرْجُونَ امید نمیدارید
لِلَّهِ مر خدای را وَقَارًا بزرگ داشتنی یعنی امید نمیدارید که خدای تعالی
بزرگ گرداند شما را و نعمتها بدهد چنانکه داده بود اگر ایمان آرید و عمل نیک کنید و بزرگی و عزت از خدای تعالی
طلب کنید نه از بتان وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا و همیشه شما را و نعمت داده است وَقَدْ خَلَقَكُمْ
أَطْوَارًا و بدرستی که آفرید شما را بارها و قیل گونه گونه یعنی نطفه بودید علقه کرد و علقه را مضغه کرد و گوشت
و پوست و استخوان گردانید تا آدمی تمام شدید و طفل بودید جوان و پیر گردانیدتان و محل وَقَدْ خَلَقَكُمْ
نصب بالحال و اطوارا ظرف باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید كَيْفَ چگونه
خَلَقَ اللَّهُ آفریده است خدای تعالی سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را بر زبر یکدیگر طِبَاقًا طبق
طبق وَجَعَلَ کرد الْقَمَرَ ماه را فِيهِنَّ نُورًا درین هفت آسمان روشن کننده یعنی در آسمان دنیا ماه
را آفرید فاما نور او در هفت آسمان ظاهر گردانید وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا و گردانید آفتاب را

چراغ تابان یعنی آنچون چراغ ابن عباس و ابن عمر و قتاده رضی الله عنهم می گویند که روی آفتاب و ماه سوی آسمان ست و پشت او سوی زمین ست و هفت آسمان از ایشان نور دارد چنانکه زمین باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ وخدایتعالی بروبانید شما را مِنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی پدر شما را از زمین آفرید استعیر الانبات بالانشاء نَبَاتًا ۱۷ یعنی بیرون آوردتان از زمین پس رستید رستنی یعنی سبز شدید و پیدا شدید از زمین پیدا شدنی نباتا منصوب علی المصدر ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا پس باز گرداند شما را در زمین یعنی چون بمیرانند شما را و در گور ها باز برد هرگاه که خواهد وَيُخْرِجُكُمْ اِخْرَاجًا ۱۸ و بیرون آرد شما را از زمین بیرون آوردنی بقدرت کامله از بهر جزا دادن در روز قیامت باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ بِسَاطًا وخدایتعالی گردانید از برای شما زمین را همچو شادروان گسترده یعنی همچو قالینها کرد زمین را لِتَسْلُكُوا مِنْهَا تا میروید و میگریدا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا ۱۹ راههای فراخ جمع فج راهها را پیدا کرد در کوهها و دشتها تا بمقاصد خود برسید و از شهرهٔ بشهرهای دیگر بروید و از انواع نعمتها بهارید و ببرید وقد اظهر نوح علیه السلام باسم الله تعالی فی الآیات ولم یکتف بالضمیر التزاما باسم معبوده واظهارا المقصود ۲۰ نصیب عارف ازین آیتها این ست که بارشاد و نظر صحیح خلق را براه حق تعالی بخواند و در اثنای آن از ذکر حق تعالی غافل نشود چنانکه شیخ المرسلین یعنی حضرت نوح علیه السلام بیان کرده ست اولا دلیل از وجود ایشان بایشان نمود و ثانیا از آسمان که محل نظر ایشان بود و ثالثا از تزیین آسمانها و رابعا از انشاء اصل ایشان که آدم بود از زمین و خامسا از زمین که مادی و ممر و مسالک ایشان بود چون بچندین دلیل قاطعه و براهین ساطعه تمرد نمود بعد از اظهار طرق استدلال تضرع کرد بحضرت ذوالجلال و گفت قَالَ نُوحٌ گفت نوح علیه السلام بطریق تحزن و تحسر و تضجر از افعال کافران رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي ای پروردگار من مرا که این کافران قوم من بیفرمانی کردند مرا و از سخن من روی گردانیدند وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ اِلَّا خَسَارًا ۲۱ کسی را که مال وی و فرزندی زیاده نکرد و بیرا مگر زیان کاری یعنی مرا متابعت نکردند توانگران و کلانتران را که مال دارند و فرزندان را متابعت کردند آن مال و آن فرزند سبب زیان دو جهانی ایشان ست نصیب درویش این ست که میل تواگران و ظالمان نکند

وبصحبت صالحان میل دارد و در راه فقر و صبر سعی تمام نماید که دنیا را بقائی بیشتر نیست و دوران کوشد
که از علم ظاهر و باطن بهره گیرد و عمل کند تا بدوستی حضرت مولی مشرف شود **بیت** طواف جانان
دارم بگرد یار می گردم ۔ نه اخلاق سگان دارم که بر مردار می گردم وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا گاه
و مکر کردند مکر بزرگ و مکر ایشان این بود که کلانتران و توانگران ایشان وَقَالُوا گفتند مر قوم خود را لَا
تَذَرُنَّ مگذارید هیچگونه الِهَتَكُمْ خدایان خود را بسخن نوح که وی دروغ گوی است و دیوانه
است بطریق اجمال گفتند باز طریق تفصیل گفتند وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید این پنج بت را وَدًّا وَلَا
سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ۔ این نامهای بتان قوم نوح است وَقَدْ اَضَلُّوا كَثِيرًا
و بدرستی که گمراه کردند کلانتران قوم بسیاری از مردم را و این پنج بت را جمشید ساخته بود و چون جمشید را
کشتند این بتان در میان مردم می بودند و آن پادشاه که جمشید را کشت وی نیز بت پرست بود حق سبحانه
و تعالی نوح را پیغامبری آن قوم فرستاد و آن قوم سخن وی را نشنودند پس نوح علیه السلام گفت
وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِيْنَ ای خدای من نزیادت مگردان ستمکاران را اِلَّا ضَلٰلًا مگر زیانکاری و هلاکت
و حق سبحانه و تعالی دعای نوح را قبول کرد و گفت مِمَّا خَطِيْٓـٰٔتِهِمْ از خطاها و کفرهای ایشان بود
اُغْرِقُوْا که غرقه شدند در آب طوفان فَاُدْخِلُوْا نَارًا پس در آورده شدند در آتش دوزخ از پس آن
و بقول امام ضحاک رحمة الله علیه از یک طرف قوم نوح در آب غرق می شدند و از طرف دیگر بآتش دوزخ
می سوختند و این آیة دلیل ست بر آنکه کافران را در گور عذاب باشد نعوذ بالله من ذلک فَلَمْ يَجِدُوْا لَهُمْ
مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَنْصَارًا پس نیافتند قوم نوح خود را یاری کنندگان بدون خدا تعالی یعنی هیچکس فریاد
نرسید شان از عذاب خدا تعالی یعنی آن قوم سخن کلانتران و توانگران خود را شنودند و آن قوم که سخن
ایشان را شنیدند هیچ سود نرسانیدند نصیب درویش اینست که سخن اهل شریعت و طریقت را بشنود و از
سخن اهل دنیا دور باشد تا هلاک نشود **بیت** من سگ اصحاب کهفم بر در سروان مقیم ۔ گرد هر در می
گردم استخوانی می کوبیاش ۔ چون نوح علیه السلام از ایمان آوردن قوم خود نومید شد دعا کرد و گفت وَقَالَ نُوْحٌ
و گفت نوح رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا ای پروردگار من مگذار از کافران
هیچ کس را زنده و باشنده یعنی هیچکس اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْٓا اِلَّا فَاجِرًا
کَفَّارًا ۔ اگر تو ایشان را بگذاری بندگان تو را گمراه کنند و جز فرزندان بدکار کافر نیاورند رَبِّ اغْفِرْ لِيْ
خداوندا بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ چون نوح علیه السلام این دعا کرد همه کافران هلاک شدند مگر عوج ابن عنق که وی از اهل دار

نبود زیرا که وی از بسیاری بزرگی در هیچ خانه و داری ساکن نمی توانست شد وی هلاک نشد و نزیست تا زمان موسی علیه السلام و بروست او هلاک شد انک ان تذرهم بدرستی که تو اگر بگذاری ایشان را هلاک نکنی یضلوا عبادک گمراه کنند بندگان ترا ولا یلدوا الا فاجرا کفارا و نزایند مگر فرزندان بدکردار و فاجر و کفار نیک ناسپاس یعنی کفر اختیار کننده و این دعا وقتی بود که معلوم وی شده بود بوحی که فرزندان ایشان نیز ایمان نخواهند آورد و زنان ایشان عقیم شدند پس از آمدن عذاب ایشان بچهل سال چون کافران را دعای بد کرد و مؤمنان را دعای نیک کرد گفت رب اغفر لی ای پروردگار من و آفریدگار من بیامرز مرا ولوالدی و مرما در و پدر مرا و هر دو مومن بودند ولمن دخل بیتی مؤمنا و بیامرز هر کسی را که در آید در خانهٔ من یعنی در کشتی و یا در مسجد وی و یا در دین وی او مؤمن باشد چنین گفت تا ابلیس شامل نشود اگرچه داخل کشتی بوده باشد وللمؤمنین والمؤمنات و بیامرز همه مردان با ایمان را و زنان با ایمان را تا قیامت و درین اشارت هست که انبیا و اولیا مظهر قهر اند بر اعدا و مظهر لطف اند بر اولیا بیت

در جنگ چو آهنیم و در صلح چو موم بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم

ولا تزد الظالمین الا تبارا و میفزای و زیاده مکن ستمکاران را الا در هلاکت و عقوبت التبار و التبیر هلاک کردن سه دعا کرد کافران را و مؤمنان را و ظالمان را اگر گوئیم مراد از ظالمان کافران اند تکرار شود و دعای او مستجاب شد در حق کافران و ظالمان و ظاهر شد امید میداریم که بر همهٔ مؤمنان رحمت کرده شود و همه ستمکاران بقهر هلاک کرده شوند ای در ویش سعی نمای تا از مومنان باشی و از کافران و ظالمان نباشی تا بقهر هلاک نگردی و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من قراءها کان من المومنین الذین یدخلهم دعوة نوح علیه السلام

سورة الجن مکیة وهی تسع وعشرون آیة وکوعان

بسم الله الرحمن الرحیم

قل بگوای محمد کافران مکه را و غیر ایشان را اوحی الی وحی فرستاده شد بمن انه استمع بدرستیکه گوش داشتند نفر گروهی من الجن از پریان فقالوا پس گفتند انا سمعنا بدرستیکه شنودیم ما قرآنا خواندنی عجبا عجب که هرگز باین بلاغت و فصاحت و خوبی سخن نشنوده بودیم یهدی الی الرشد راه

سیمایه بصواب و دین راست الرُّشْدُ وَالرَّشَادُ وَالرَّشَدُ راه راست یافتن و راه نمودن فَآمَنَّا بِهِ
پس ایمان آوردیم باین قرآن وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا و هرگز شریک نیاریم بعد ازین بخدای خود
یعنی کسی را و درین سخن اشارت هست بفضل مجدّ خدا تعالی بنسبت این پریان و سرزنش است کافران مکه را که ایمان
نمی آرند با وجود آنکه خود را از عقلاء و فصحا میدانند و بتان را شریک میدارند بحضرت واجب الوجود و یکبار پریان
قرآن را شنودند ایمان آوردند و ایشان دایم می شنوند و نمی گروند قوله ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ
يَشَاءُ در سیر النبی علیه السلام آورده است که این قصه در سال دهم از نبوت بود و آن چنان بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در قریه نخل محمود با یاران خود نماز بامداد می گذارد که گروهی از پریان آمدند و قرآن را شنودند و
رفت و وجد در دلهای ایشان پیدا شد و دوستی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در دلهای ایشان
پدید آمد بطاقت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند شبی در پیش رسول علیه السلام ایمان آوردند
و در لیلة الجن غیر عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه کسی دیگر با رسول نبود و عبد الله ابن مسعود گفت که رسول
علیه السلام خطی کشید و مرا فرمود تا در میان آن خط نشستم و رسول علیه السلام رفت و پریان را دعوت کرد
باسلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند و در صحیح مسلم آورده ست که هیچکس از صحابه با وی نبود و رسول علیه السلام
گفت که پریان بر سه نوع اند بعضی همچو مرغان با پر و بال در هوا می پرند و بعضی بصورت سگان و مارانند و بعضی
بهر جنسی و صورتی که خواهند می گردند و لیلة الجن در مکه ست و در سوقی که آنرا حجون گویند این حجون گورستانیست
متصل مکه همچون گورستان بقیع در مدینه و کلانتر آن نفر که استماع قرآن کرده بود نام وی عمرو بود و عبد الله ابن
مسعود گفت از قومی شنودم که گفتند ما در سفر بودیم ماری دیدیم کشته و در خون غلطیده و یکی از ما آن مار را در زیر
زمین کرد و ما رفتیم بعد قومی پیش آمدند و گفتند که از شما عمرو را که در زیر خاک دفن کرد و گفتیم عمرو کیست گفتند آن
مار که شما او را دفن کردید و در فلان موضع آن از یاران رسول بود از پریان و نام او عمرو بود و استماع قرآن کرده
بود و در میان دو قبیله از پریان جنگ شد یکی فریق مسلمان بودند و عمرو از ایشان بود و فریقی دیگر کافر
کافر عمرو را کشتند و مرتبه شهادت یافت وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا بر آنینه بلند ست بزرگواری پروردگار ما
تعالی بلند شدن الجد بزرگواری بیان بزرگواری کرد و گفت مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا نگرفته ست هیچکس را
بزنی و فرزندی چونکه گرفتن زن از نقصان ست و حضرت او از نقصان منزه ست الضمیر فی انه للشان
قرئ فی السبعة وانه بالکسر عطفا علی انا سمعنا لانه مبتدا محکی بعد القول وکذلك

البواقي وهي ثلثة عشر موضعا وبالفتح عطفا على انه استمع فيكون من الموحى اليه اى الى النبي عليه السلام او على الهاء في امنا به مكانه اى قيل فامنا بانه تعالى الجد ربنا او على الجار والمجرور فكانه قيل صدقناه وصدقنا انه تعالى الجد ربنا وهذان الوجهان الاخيران ابقيا معنى ولفظ اللقرب وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا هر آئنه بود كه ميگفت بيخرد ما بر خدا تعالى گفتني دور از حق و دروغي بزرگ و آن ابليس بود و يا كافران جن لعنهم الله تعالى عليهم كه شريك ميگفتند مر حق تعالى را و اثبات زن و فرزند ميكردند پريان گفتند كه چون ما قرآن شنوديم دانستيم كه اين دروغ بوده كه حق تعالى را شريك باشد و زن و فرزند چون در قرآن منع كرده شده است و دليل عقلي نيز اين اقتضا ميكند پس ما را دليل عقلي و سمعي حاصل آمد و دانستيم حق ما و درين تعريض ست مر كفار را كه ايشان معاندند و بيعقلند السفيه بخير و السفها جماعة الشطط دوري الضمير في اند للشان وكان ويقولون تنازعا في سفيهنا او سفيهنا اسم كان ويقول خبره مقدما عليه على الله متعلق بيقول وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و بدرستي كه ما گمان مي برديم كه هرگز نگويد آدمي و پري بر خدا تعالى دروغي يعني گمان مي برديم كه ايشان راست مي گويند كه خدا تعالى را زن ست و فرزند و شريك تا ما قرآن را شنوديم دانستيم كه ايشان دروغ مي گفتند ما از ايشان بيزار شديم و مسلمان گشتيم كذبا صفت مصدر محذوف اى قولا كذبا اى مكذوبا فيه وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا بدرستي كه بودند مردماني از آدميان كه پناه مي گرفتند بمردماني از پريان پس زيادت كردند اين آدميان پناه گيرنده پريان را تكبر بزرگي و بيداوي و تباهي كردند معنى رهق اين ست يا زيادت كردن پريان آدميانرا گمراهي و تباهي بسبب آنكه بايشان پناه گرفتند در جاهليت و كافري رسم اين بود كه چون كافران بسفر رفتندي و در بيابان فرود آمدندي گفتند ما پناه مي گيريم بكلانتر پريان اين موضع از بدي قوم او و ازين سخن پريان را تكبر و گمراهي زيادت شدي كه آدميان مي ترسند از ما و پناه مي گيرند ما پس اين پريان كه قرآن را شنودند دانستند كه هيچكس كسي را فرياد نمي رسد مگر الله تعالى و پناه گرفتن روا نيست مگر بحضرت رب العزت او ازين برگشتند و توجه بحضرت اوجل جلاله كردند پس مؤمن موحد بايد كه چون بمرسد در بياباني يا در سفر يا در حضر بگويا عُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بگويد قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ و معوذتين را بخواند و بگويد اعوذ بكلمات الله التامات كلها من شر

ماخلق وذرأ وبرأ هیچ چیزی بوی ضرر نرساند انشاء الله تعالی ویکی از یاران رسول
صلی الله علیه وسلم گفت که در وقت کفر و کافری در سفر بودیم در بیابانی ناگاه گرگی آمد و گوسفندی
از رمه شخصی گرفت و می برد آن شخص فریاد کرد که ای کلانتر پریان ما در پناه تو آمده ایم و بتو پناه
می گیریم آوازی شنیدیم که ای گرگ گوسفند را رها کن که وی بما پناه گرفته است در حال گرگ
گوسفند را رها کرد و برفت واین استدراج باشد نعوذ بالله من ذلک نصیب تو اینست که پری خوانی
نکنی که کافر شوی و عروس بر تو طلاق شود و اعتقاد و بکتاب طالع و حشویات نادان نکنی و
بوی سوختن وچراغ نهادن از برای دفع مضرت پریان نکنی وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ
أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا و بدرستی که پریان گمان می برند چنانکه شما کافران گمان می برید که هرگز
زنده نکند خدای تعالی هیچکس را بعد از مردن پریان که قرآن را شنودند این چنین گفتند و ازین
اعتقاد برگشتند و درین نیز تعریض ست مر کافران مکه را ویحتمل ان یکون الضمیر فی انهم
وظنوا راجعا الی رجال من الانس وَظَنَنْتُمْ کان خطابا للجن علی سبیل الموعظة من
المستمعین وقیل این دو آیت از سخن پریان نیست بلکه از جملهٔ وحی ست وهو عطف علی انه
استمع تقدیره علی هذا قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ انه کان رجال من الجن الایه وانهم ای کفار الجن
ظنوا کما ظننتم ای ایها الکفار من الانس والاول اولی بقرینة ما قبل الآیتین وما
بعدهما وهو قوله تعالی وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا
وَشُهُبًا و پریان گفتند بدرستی که ما مسودیم آسمان را یعنی خواستیم که بآسمان برآئیم پس یافتیم آسمان را
پر کرده شده از نگاهبانان قوی وستارگان روشن الحرس جمع حارس معنی فهو اسم جمع ولذلک
وصف بشدید الحراسة نگاهبانی کردن الشهب جمع شهاب یعنی پارهٔ از شعلهٔ نور ستاره که انداخته شود
بدیو تا گریزد و برآسمان برنیاید وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ باز پریان گفتند بدرستی که ما بودیم
که می نشستیم در جایهای نشستن از آسمان از برای شنودن سخن فرشتگان یعنی پیش ازین ما می توانستیم که برآسمان
برآئیم و در کجا خواستمی نشستمی و سخن فرشتگان شنودمی فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا پس
هر که از ما اکنون بسخواهد که برآسمان برود و گوش دارد سخن فرشتگان را می یابد از برای خود ستاره را که راه او را
نگاه دارد و می زندش و نمی ماندش تا بآسمان برآید مقاعد جمع مقعد ست جای نشستن الآن یعنی اکنون وهو مبنی

علی الفتح بلازمة لام التعریف از صد نگاهبانان اسم جمع او جمع را صد الرصد والرصود چشم داشتن و نگاه
داشتن وَأَنَّا كُنَّا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا
و بدرستی که ما نمیدانیم که بلاء و عقوبت خواسته شده ست باهل زمین یا خواسته ست باهل زمین پروردگار
شان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین ما نمی دانیم چنانکه پیشتر ازین میدانستیم پس منع کردن ما را از آسمان
بسبب نیکی اهل زمین ست یا بسبب بدی ایشان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت که هر قبیله از
پریان کسان بودند که بر آسمان برشدندی و جائی نشستندی چون وحی آمدی باسمان فرشتگان شنیدندی
آوازی مثل آواز آهن که بر طاس زده شود همه فرشتگان سجده کردندی تا وحی آمدی پرسیدندی که این چه
وحی آمد اگر حکمی بودی که همه در آسمان بودی پس قبول کردندی و اگر وحی حکمی بودی که تعلق بزمین
داشتی از قحط و وبا و فراخی و مردن و غیر آن باکید بگفتندی و پریان شنیدندی و آن خبر را
بدوستان خود که پری پرستان بودند و منجمان و فال گویان گفتندی و دروغ بسیار بآن آمیختندی
و سبب فساد خلق شدندی چون حق تعالی محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم بخلق فرستاد و آسمان را
پر نگاهبانان کرد تا دیوان را منع کنند و کشاف آورده ست که رفتن ستاره پیش از رسول صلی الله
علیه وسلم بود فاما بسیار نبود چون او را بخلق فرستادند آسمان پر شد از نگاهبانان فان قلت
پس این پریان که گفتند فوجدناها املئت حرسا تا آخر از ان کسان بودند که قرآن را استماع کرده بودند
یا از غیر ایشان قلت احتمال دارد که از ایشان بوده باشند و ظاهر این ست والله تعالی اعلم
و چون ستارگان بسیار رفتن گرفتند ابلیس علیه اللعنة گفت کاری بزرگ در زمین پیدا شد که پریان را
از آسمان باز داشتند پس لشکر خود را فرستاد تا از هر اقلیمی یکمشت خاک آوردند ابلیس بوی کرد و گفت
این کار در زمین بنی تهامه ست یعنی در زمین عرب پیدا شده ست و این نشان پیغامبر آخر الزمان
ست و معجزه اوست بعد ازان پریان را فرستاد تا ایشان تفحص این معنی بکنند ایشان بزمین عرب
آمدند مصطفی را صلی الله علیه وسلم یافتند در نماز که قرآن می خواند چون بقوم خود باز گشتند این قصه را
بیان کردند و گفتند ما دانستیم که حکمت در باز داشتن ما چه بوده ست وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و از ما جز نیکان هستند یعنی
پریان در دستی که از مانیکان و پارسایان هستند وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و از ما جز نیکان هستند یعنی
کافران و فاسقان كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا و بودیم ما بر دو نیها و مذهب های مختلف یعنی جهودان

و ترسایان و گبران و این سخن بر یمان است که قرآن را شنودند و قوم خود را پندی دادند تا ایمان
آرند و دین مسلمانی را قبول کنند و چنانکه بودند نباشند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طریقة راه طرائق
جماعة القدد پارهٔ از چیزی قدد جماعت والمضاف من قوله کنا طرائق محذوف ای کنا اصحاب
مذاهب مختلفة شبه المذاهب بالطرق المختلفة فالاستعارة مصرحة وَاَنَّا ظَنَنَّآ و بدرستی که دانستیم
ما که بر یمان ستیم بیقین اَنْ لَّنْ نُّعْجِزَ اللّٰهَ فِی الْاَرْضِ که هرگز ما عاجز نتوانیم کرد خدای عزوجل را در زمین
اگر ما چیزی رساند از بلا و عقوبت وَلَنْ نُّعْجِزَهٗ هَرَبًا ۝ و هرگز او را عاجز نتوانیم کرد بگریختن یعنی از انچه
خواهد ما نتوانیم گریختن و ما بوی ضرر نتوانیم رسانیدن المراد بالظن العلم الا عجاز عاجز کردن و در
گذشتن هربًا ای هاربین الهرب گریختن وَاَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰٓى اٰمَنَّا بِهٖ و بدرستی که ما چون
شنیدیم راه راست را یعنی قرآن را که راه راست مینماید گرویدیم ما باو و تصدیق کردیمش فَمَنْ یُّؤْمِنْۢ بِرَبِّهٖ فَلَا
یَخَافُ بَخْسًا وَّلَا رَهَقًا ۝ پس هر که بگرود بخدای خود پس نترسد کم کردن را و ظلم کردن را یعنی کم نکنند ثواب طاعت
او را و زیادت نکنند عذاب معصیت او را المبتداء محذوف ای فهو لا یخاف البخس کم کردن
و رهقه رسید بوی رهقا یعنی نترسد رسیدن ستم را از حق تعالی وَاَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُوْنَ و بدرستی
که ما بر یمان مسلمانند وَمِنَّا الْقٰسِطُوْنَ و از ما ستمکاران راستند و ظالمان و کافران فَمَنْ اَسْلَمَ فَاُولٰٓئِكَ
تَحَرَّوْا رَشَدًا ۝ پس هر که اسلام آورد پس ایشانند که طلب کردند راه راست را و قصد کردند
راه حق را القسوط بیداد کردن الاقساط داد دادن الخیر ثواب جستن و قیل نیز او آرستن
بعد ازین یاد کرد عذاب کافران و ظالمان را و گفت جل جلاله وَاَمَّا الْقٰسِطُوْنَ فَكَانُوْا لِجَهَنَّمَ
حَطَبًا ۝ و اما ستمکاران و کافران پس باشند هیزم مر دوزخ را وَاَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوْا عَلَى الطَّرِيْقَةِ
ان مخففة من الثقیلة وضمیر الشان اسمها محذوف یعنی بدرستی که شان و کار این است
که اگر ایستادندی اهل مکه بر راه اسلام یا همهٔ آدمیان و پریان اگر ایمان آوردندی و راستی کردندی ۝
لَاَسْقَيْنٰهُمْ مَّآءً غَدَقًا ۝ هر آینه ما ایشانرا دادمی آب بسیار یعنی نعمت بسیار دادمی ایشان را
چون نعمتها باب باران می شود آب گفت و نعمتها خواست ذکر سبب و اراده مسبب از بلاغت است
لِنَفْتِنَهُمْ فِيْهِ تا آزمودیم ایشان را بدان نعمت که شکر می گویند یا نی چون نعمتها بسیار
شود باید که شکر نیز بسیار شود تا نعمت بیاید زیاده شود قوله تعالی وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِيْدَنَّكُمْ

مصراع ای شکر نعمتهای تو چند انکه نعمتهای تو نظم من چیستم وی قدر تا توانم کرد ۰ احسان ترا شمار نتوانم کرد ۰ گر بر تن من زبان شود هر موئی ۰ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ۰ نصیب عارف اینست که استقامت ظاهره و باطنه بجای آرد تا مشرف بزیادتی معارف الهی شود کما قال النبی صلی الله علیه وسلم استقیموا ولن تحصوا یعنی راست بایستید و ثمره آنرا شمار نتوانید کرد یا ثمرهٔ آنرا ندانید یا نتوانید راست ایستادن الا استقامته راست ایستادن الا حصاء دانستن و توانستن و شمار کردن قال سید الطایفة جنید بغدادی رحمة الله علیه کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب الکرامة فان الرب عز وجل یطلب الاستقامة والنفس تطلب الکرامة چون جزای استقامت را یاد کرد سزای عدم استقامت را نیز یاد کرد و گفت ومن یعرض عن ذکر ربه و هر که روی بگرداند از یاد کردن پروردگار خود و طاعت او نکند یسلکه در آورد شعر عذابا صعدا در شکنجهٔ سخت تر و شوار تر الصعد سخت و شوار نصیب مومن طالب و مرید صادق این ست که دائما بذکر حضرت مولی مشغول باشد و ملول نگردد و روی نگرداند تا بعذاب فرقت و نا یافت دولت ابدیه مبتلا نگردد و نعوذ بالله من ذلك اوقات او قات ذکرست و صفا صفای ذکر رباعی از ذکر همی نور فزاید ماه را ۰ در راه حقیقت آورد گمراه را ۰ هر صبح نماز شام ورد خود ساز ۰ خوش گفتن لا اله الا الله را ۰ قال النبی علیه السلام حکایة عن الله تعالی انا جلیس من ذکرنی باید که تلقین ذکر از کامل مکمل باشد یعنی قطب الارشاد یا خلیفهٔ وی تا نتایج آن ظهور کند حضرت شیخ مارحمة الله علیه می فرمودند که از مقلد کامل کار بر نمی آید کامل مکمل می باید وان المساجد لله و بدرستی که همه مسجدها یا همه روی زمین یا همه اعضا که بآن سجده کرده می شود مر خدای تعالی را راست فلا تدعوا مع الله احدا پس مخوانید با خدا یتعالی هیچکس را یعنی کافر مشوید و اخلاص پیش آرید مساجد جمع مسجد بفتح جیم یا بکسر جیم باشد جای سجده کردن چون مسجد ها خدا یتعالی را باشد در وی باز زگانی مکنید و در وی سخن دنیا مگوئید و در وی خصومت مکنید و آواز بلند نکشید و در وی راه مسازید و جای باشیدن مسازید و جز طاعت در وی کار دیگر مکنید بدانکه نگاهداشتن حرمت مسجد از آداب دین ست و مسجد فاضل تر ست از جمله موضعها که در آسمان و زمین ست چنانکه در حدیث آمده است که رسول علیه السلام جبرئیل را گفت سل عن ربك عن احب البقاع الیه لا علق بها قلبی فعرج جبرئیل

ثم نزل فقال یا محمد قال الله تعالی شر البقاع الاسواق وخیرها المساجد جبرئیل علیه السلام
گفت که الله تعالی میفرماید که بهترین موضعها مسجدها است و بدترین موضعها بازارها است و در قنیة الفتاوی
آورده است که بهترین ذکر آنست که خفیه در بازارها باشد یعنی بذکر خفیه در بازارها مشغول باشد که خرید و فروخت
او را باز ندارد از ذکر الله و در وقت خواجه مادر رحمة الله علیه در بازار بخارا از ذاکران بسیار بودند روزی
درویشی صاحب وقت در بازار بخارا سماع آمد و گفت در شهرهای دیگر و در خانقاه ها و مسجدها این مقدار
ذاکر نیست وانه لما قام عبد الله یدعوه قیل اذا عطف علی انا استمع فی اول السورة یعنی بگو
ای محمد که وحی آمد بمن بدرستی که چون ایستاد بنده خدای تعالی یعنی محمد علیه السلام در قرائت نخله می خواند خدای تعالی
را یعنی نماز بامداد می گذارد و قرآن می خواند کادوا یکونون علیه لبدا خواستند بر این که باشند
بروی افتادگان یعنی انبوهی کنندگان و برز بر یکدیگر افتندگان یعنی ازدحام کردند و بر شنیدن قرآن رغبت نمودند
و خواستند که بر یکدیگر افتند والضمیر فیه للشان یدعوه حال ای داعیا ایاه اللبد
بالکسر جمع لبدة وهی الجماعة واللبد کحطم بضم اللام واحد قائم مقام الجمع والقرات بها
وقیل این ابتدا اخبار است از حق تعالی چون بنده مؤمن یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبری را آشکارا
کرد و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له و قرآن میخواند و خلق را بوحدانیت و عبادت
می خواند خواستند کافران که باشند بلاک کنندگان وی و گرد آمدند بروی فاما حق تعالی وی را نصرت داد
و نگاه داشت او را از شر ایشان و این مناسب تر است با آیت آینده که قل انما ادعوا ربی بگوای محمد
بدرستی که می خوانم و بندگی میکنم پروردگار خود را ولا اشرک به احدا و انباز نمی آرم بخدای خود
بهیچکس و هیچ چیز را القراة قل وقال قل انی لا املک لکم ضرا ولا رشدا بگوای محمد که من
نتوانم که شما را زیانی رسانم و کفر و کافری و هم شما را براه راست و هم شما را در راست من هیچ
اینها نیست جز پیغام رسانیدن حق را هر که قبول کند از عذاب خلاص یابد و هر که قبول نکند بعذاب مبتلا شود و
الضر گرفتن و رسانیدن قل انی لن یجیرنی من الله احد بگوای محمد هرگز نرهاند مرا از عذاب خدا تعالی
بهیچکس ولن اجد من دونه ملتحدا و هرگز نیابم از غیر خدا تعالی پناه گاهی که بوی گریزم و
نرهانند مرا از عذاب خدا تعالی بهیچکس الا بلاغا من الله ورسالته مگر رسانیدن شریعت بخلق
و بیان کردن پیغامهای خدا تعالی این دو چیز مرا پناه باشد و رهاننده از عذاب و سبب عزت من

در دنیا و عقبی باین تقدیر بلا غا بدل باشد از ملتحدا و رسالاته عطف باشد بر بلا غا و روا باشد که استثنا
باشد از لا املک لکم ضرا و باقی کلام معترضه باشد لکن الاول اولی و یخطر ببالی ان یکون
الا بمعنی غیر و یکون صفة للملتحد ا نصیب اهل حق اینست که در رسانیدن سخن حق بخلق تقصیر نکنند
و مدد و عزت خود جز رسانیدن شرایع و بیان کردن احکام شرع ندانند و ما را بتجربه معلوم شده است
که هر چند تبلیغ احکام شرع بظالمان و مبتدعان کرده می شود باخلاص ایشان نیک می نماید و همه دوست
می شوند بتائید الله تعالی الا الحاد و ره نیندن الملتحد پناه گاه الا التجا و پناه گرفتن و من یعص الله
و رسوله ، و هر که گناه کار شود و بفرمان نشود خدا یتعالی او رسول و یرا فان له نار جهنم
پس بدرستی که ویرا باشد آتش دوزخ خالدین فیها ابدا جاودانه باشد در آتش دوزخ
همیشه یعنی هر که کافر شود و ایمان بخدا یتعالی و رسول وی نیاورد همیشه در دوزخ باشد نعوذ با الله من ذلك
مرا و از عصیان اینجا کفرست من شرطیه فلذا جزم یعص بحذف الیاء فان له جزاه و حمل الضمیر فی له علی
لفظ من و جمع خالدین نظرا الی معناه و هو حال مقدرة ای تثبت لهم نار جهنم
مقدرین الخلود فیها علی انفسهم حتی اذا رأوا ما یوعدون ای امهلهم الله تعالی
یعنی الله تعالی مهلت داده ست این کافران را تا چونکه ببینند انچه بیم داده می شوند بآن یعنی قهر خدای
تعالی را ببینند در دنیا و عقبی فسیعلمون من اضعف ناصرا و اقل عددا پس بدرستی که بدانند
یاز و بود که بدانند که کیست سست تر یاری کننده وی و کیست کمتر شمار لشکر وی و این چنان بود که
کافران می گفتند که ای محمد کار بزرگ پیش گرفته و همه عالم بتو دشمن اند و ترا یاری کننده نیست و لشکر ندارد
ما بر تو میتریسم ازین دعوی پیغامبری باز گرد تا ما ترا نصرت دهیم حق سبحانه و تعالی در روز جنگ بدر
بایشان نمود و در آخرت نیز بنماید شان که مدد و بسیاری یاری کراست الضعف سست شدن
علق تعلمون الاستفهام بعده ناصرا تمیز و کذا عددا من نسبته الجملة
ای من اضعف چون کافران گفتند که این کی خواهد بود که عذاب بیاید این آیت آمد قل ان ادری
اقریب ما توعدون بگو ای محمد که من نمیدانم که نزدیک ست آنچه وعده کرده می شوید و بیم داده
می شوید از عذاب حق تعالی یا دور ست امر یجعل له ربی امدا ، یا گرداند ویرا خدای تعالی
مر این عذاب را وقت معینی یعنی من نمیدانم تا که خبر کرده نشوم که دور ست این عذاب یا نزدیک عالم الغیب

الغيب اى هو عالم الغيب يعنى الله تعالى علم غيب را مى داند فلا يظهر على غيبه احدا پس دانا نگرداند بر غيب خود هيچكس را الا من ارتضى من رسول مگر كسى را پسندد از پيغمبران كه او را بغيب خود دانا گرداند بوحى يا بالهام يا بمشاهده اسباب يا بجواب وصاحب كشاف گفته ست كه درين آيته ابطال كرامات ست مر اولياء را از بهر آنكه آنكسانى كه كرامات را منسوب كرده ميشود بايشان اگرچه پسنديده باشند فاما رسول نيستند وعبارته هذا وفى هذا ابطال الكرامات لان الذين يضاف اليهم وان كانوا اولياء مرتضين فليسوا برسل الى اخره بدانكه معتزله كرامات اولياء را منكرند واين مسكين از ايشان بوده ست امام فخر الدين رازى وى را مسكين مى گويد حق مذهب سنت وجماعت ست كه كرامات اولياء حق ست چنانكه در علم كلام مذكور ست واين آيت دلالت بر ابطال كرامت نمى كند بر تقدير تسليم اگر دلالت تخصيص بر يك نوع اطلاع بر غيب دلالت مى كند نه بر جميع آن و بدانكه انكار اطلاع بر غيب مر غير رسول مصطلح را انكار نص قرآن ست قال الله تبارك وتعالى وَاَوْحَيْنَا اِلٰى اُمِّ مُوْسٰى اِلٰى قَوْلِهٖ اِنَّا رَادُّوْهُ اِلَيْكِ وَجَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ وما در موسى عليه السلام رسول مصطلح نبود واز وقت ولادت او تا وقت نبوت مدت مديد بوده ست ونيز انكار ست مر چيزها را كه از صحابه ومشايخ كبار مرويست وما نيز بسيار چيزها را مشاهده كرده ايم از اولياء پس اين آيت را تاويل بايد والله تعالى اعلم بخاطرم مى آيد كه بطريق منع بگوييم مر معتزله را كه چرا نشايد كه مراد از غيب لوح محفوظ باشد چنانكه در سورهٔ ن والقلم گفته ست صاحب كشاف فى قوله ام عندهم الغيب فهم يكتبون اى اللوح ودر سورهٔ والنجم اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ اى اللوح يا معنى غيب وحى باشد بطريق معهود واين معنى مناسب ست درين محل يا چرا نشايد كه از رسول معنى لغوى مراد باشد چنانكه معتزله مى گويند ودرين آيت قوله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رَسُوْلًا قَالُوْا الْمُرَادُ بِالرَّسُوْلِ الْعَقْلُ عَلٰى مَا عُلِمَ فِى الْاُصُوْلِ ودر وياى صالحه از نبوت ست قال النبى عليه السلام لم يبق من النبوة الا الرؤيا الصالحة وقال النبى عليه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله وقيل الفراسة من غض بصره عن المحارم واملك نفسه عن الشهوات وعمر باطنه بدوام المراقبة ويعود اكل الحلال لم يخط فراسته بنور الله تعالى وقال الرؤيا الصالحة جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة وفى الرؤيا اطلاع على الغيب وهركه اين را بشناسد وداند كه نزد اهل سنت وجماعت كرامت حق ست واگر محب ايشان باشد وصحبت ايشان يافته باشد

ول مرده او با نفاس شریفه ایشان زنده گردد و انکار ایشان نکنند **مثنوی**
هین که اسرافیل وقتند اولیا ∴ مرده را زایشان حیاتست و نما ∴ جانهای مرده اندر گورتن
بر جهد از او از شان اندر کفن **فَاِنَّهٗ** بدرستی که خدایتعالی **یَسْلُكُ** درمی آرد **مِنْ بَیْنِ**
یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهٖ رَصَدًا از پیش پیغمبر و از پس او نگاهبانان یعنی فرشتگان را
می فرستد تا نگاهدارند آن بنده فرستاده شده را به پیغمبر تا ابلیس علیه اللعنه و دیوان او را گمراه
نکنند چون حق تعالی وحی فرستادی گرداگرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاهداشتندی چون
ابلیس لعین خود را بصورت فرشته ساختی و آمدی آن فرشتگان آن پیغامبر را خبر کردندی
که این ابلیس است که می آید و اولیاء اللّٰه نیز محفوظان حق اند **رباعی** زانجا که جمال و جاه
جانانهٔ ماست ∴ عالم همه در پناه جانانهٔ ماست ∴ ما را چه از آنکه عالمی خصم شوند ∴ پیش و پس ما
سپاه جانانهٔ ماست ∴ و اولیا علما باللّٰه اند ایشان بنصیب تمام دارند از ولایت نبی
متبوع ایشان قال النبی صلی الله علیه وسلم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قال
علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی امته صفت اولیاء الله را نهایتی نیست **بیت**
بر ترند از عرش و کرسی و خلا ∴ ساکنان بقصد صدق و صفا ∴ **اللهم اجعلنا منهم**
وارزقنا متابعتهم ومحبتهم لیعلم تا بداند خدای تعالی در حال چنانکه
میدانست در ماضی و میداند در استقبال ای فعل ذلك لیعلم **اَنْ قَدْ اَبْلَغُوْا** این را که تحقیق
رسانیده اند پیغمبران **رِسٰلٰتِ رَبِّهِمْ** پیغامهای خدایتعالی را و تقصیر نکردند و قیل تا بیان
کند الله تعالی و یا تا بداند رسول که رسانیدند فرشتگان پیغامهای خدایتعالی را **وَاَحَاطَ**
بِمَا لَدَیْهِمْ و فرا رسیده است علم حق تعالی آنچه نزد ایشان است که تبلیغ رسالات کردند بی تغییر و
تقصیر **وَاَحْصٰی كُلَّ شَیْءٍ عَدَدًا** ۰ و دانسته است خدایتعالی شمار همه چیزها را و قطرهای باران را
و ریگ بیابان را و کفک دریاها را و احوال بندگان را نصیب مؤمن این است که با ادب باشد
واز مخالفت حضرت او پرحذر باشد تا بعقوبت او گرفتار نگردد

سورة المزمل مكية وهي عشرون آية وفيها ركوعان

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها المزمل ای مردجامه بخود پیچیده وقیل ای آراسته بلباس پیغمبری قم اللیل برخیز ورشب وشب را بیدار وار ونماز بگذار وقرآن بخوان وذکر بگوی الا قلیلا مگر اندکی ازشب که آن اندک نصفه یا نیمه شب باشد او انقص منه یا کم کن ازنیمه شب قلیلا تا دو وانگ شب او زد علیه یا زیادت کن برنیمه شب تا مقدار چهار وانگ او را اختیار دادند درین که بیدار باشد نصف را که سه وانگ باشد یا کمتر از نیم شب که دو وانگ باشد یا زیادت بروی که چهار وانگ باشد وسبب نزول این آیت آن بود که چون وحی آمد تر سید رسول علیه الصلوة والسلام که دیوانه شود وگفت زملونی یعنی درجامه پیچید مرا جبرئیل آمد وگفت یا ایها المزمل و مزمل در اصل متزمل بود تا را بزا بدل کردند وادغام کرده شد مزمل شد بدو تشدید اللیل ظرف قم نصفه بدل منه چون این آیت آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با یاران بیدار می بودند در شب ونماز میگذاردند چون دشوار بود دانستن نیمه شب وو وانگ شب وچهار وانگ شب همه شب بیدار می بودند از ترس آنکه تقصیر نشود در فرمان تا پاهای شان ورم کرد ورنگهای روی ایشان زرد گشت حق تعالی این حکم را از ایشان برداشت ونج وقت نماز بر ایشان فریضه شد ودر حدیث آمده است که هر که نماز خفتن ونماز بامداد را بجماعت بگذارد ثواب کسی یابد که همه شب بیدار بوده باشد ونماز کرده باشد و بیک قول تا یکسال فرض بود وبقول دیگر تا ده سال وبر رسول علیه السلام تا آخر عمر فرض بود وبیک قول وبقول دیگر نفل بود ونزدیک اهل سلوک شب بیدار بودن ودوازده رکعت نماز بعد از نیم شب گذاردن مستحب است از اول شب ویا آخر شب نیز آمده است ودر نماز شب فضائل بسیار است چنانکه در احادیث آمده است خدای تعالی همه را توفیق بخشد ورتل القرآن ترتیلا ۵ وآهسته خوان قرآن را یعنی با ادای حروف ونگاهداشت وقوف الترتیل آهسته وکشاده خواندن ودر حدیث آمده است که قرآن خوان را در روز قیامت گفته شود که در بهشت ودر ای قرآن میخوان بآهستگی و بدرجهای بهشت برمیرو چنانکه در دنیا می خواندی که آخرین درجه تو بازپسین آیتی باشد که برخواندی وعبد الله ابن مسعود گفت رضی الله تعالی عنه که قرآن را بآهستگی نخوانید وزود زود مخوانید چنانکه شعر را میخوانید وبایستید در موضع عجایب وی ودلهارا حرکت دهید یعنی بوعده ووعید دلها را متحرک

لسانیه

سازید و قصد شما نباشد که زود سوره را تمام کنید و این فقیر می گوید که چون در بلدهٔ فاخره بخارا در آمدم و از شهر هرات آمده بودم در منزل فتح آباد مقابل قبر حضرت سیف الحق والدین الباخرزی رحمة الله علیه حجرهٔ بود دران می بودم شبی بخاطرم آمد که بکدام علم از علمها مشغول شوم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که قرآن می خواند آهسته آهسته بخاطرم آمد که چرا آهسته می خوانند باز هم در خواب بخاطر رسید که ورتل القرآن ترتیلا در حق ایشان هست و باین اشارت بقرارهٔ تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی قیام نموده اند و بود این رؤیا می صالحه در سنهٔ اثنین و ثمانین و سبعمایه و بسبب این امتثال و اشتغال بتفسیر فوائد بسیار حاصل آمد و معانی قرآن ببرکت اشارت مصطفویه علیه افضل الصلوة واکمل التحیات ضبط شد و همدرین اوقات حضرت شیخ العالم شیخ سیف الدین رحمة الله علیه را در خواب دیدم مرا گفت بگوی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ اِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ۝ بدرستی که می اندازیم ما بر تو گفتاری گرانمایه یعنی وحی میفرستیم بر تو کتابی که در وی حکمهای بزرگ هست و گرانست بر کافران و منافقان یا کتابی که در وی معانی و دقائق و حقایق بسیار ست و سبک و بیمعنی نیست یعنی شب بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان هشیار باش که ما ترا بکار بزرگ رسانیدیم و به پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در اول نبوت بود نصیب درویش و مرید صادق این ست که شب بیدار بر اشعار خود سازد و بتلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شائستهٔ بارگران ولایت و ارشاد گردد بار درین درگاه بمقدار بار ست و از عزیزان نقلست که می گفتند که هر گاه که دل جمع شود کار بنده برآید دل شب و دل قرآن که یس ست و دل مؤمن اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که برخواستن در شب از خواب هِيَ اَشَدُّ وَطْئًا سخت ترست بر نماز کنندهٔ از جهت ایستادن الوطی کف پای بر زمین نهادن یعنی ایستادن در شب و نماز گذاردن بعد از خواب سخت ترست از نماز گذاردن روز و اگر وطأ خوانی معنی این

باشد که نماز در شب موافق تر است یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق تر است در نماز شب
از نماز روز چون در شب خلق آرمیده اند و شغلی نیست حاصل آنکه در نماز شب حضور دل پیشتر است
از نماز روز وَاَقْوَمُ قِيلًا و راست تر است از جهة گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب
بحضور دل نزدیک تر است و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر پیدا می شود و قیل ناشئة
اللیل ساعتهای شب و قیل تن خیزنده بشب فعلی الاول الناشئة مصدر کالعافیة
و علی الثانی اسم فاعل من نشأت السحابة اذا ظهرت در این آیت اشارت فضیلت
نماز شب است چنانکه در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام
اللیل فانه داب الصالحین قبلکم و قربة الی ربکم و مکفرة للسیئات
و منهاة عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا
طَوِيلًا بدرستی که ترا ای محمد در روز آمد شد دراز است و مشغولی و تصرف در کارها است
بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و استعداد جهاد و غیر آن پس در شب بیدار باش قرآن
بخوان و راز گو بحضرت رحمن چون روز فرصت بیشتر نداری در شب عبادت کن پنهان و در این
آیت اشارت است که محل راز نماز شب است خاصة تقیه روز در شب باید خواست بیت

گر ترا روز تو پر سودا شد شب بیا با شب تا رت نرم شد و در حدیث آمده است از صحاح
ستة انه قال النبی صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة
الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الاخرة یقول من یدعونی فاستجیب
له من یسئلنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفرله و فی روایة المسلم ثم یبسط یدیه
و یقول هل من مقرض غیر عدوم و لا ظلوم حتی ینفجر الفجر و قال النبی صلی الله علیه وسلم
ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسئال الله فیها خیرا من الدنیا و الاخرة
الا اعطاه ایاه و ذلک کل لیلة من المصابیح حضرت شیخ جنید را رحمة الله علیه در خواب دیده
پرسیدند که حال چیست جواب گفت که تاهت العبادات و فنیت الاشارات و ما نفعنا
الا رکعات رکعناها فی جوف اللیل یعنی فائده نکرد ما را تعریفات و تصنیفات و تضعیف مکرر
فائده نکرد ما را چند رکعت نماز که در دل شب گذاردیم و قیل بدرستی که تو در روز وقت قیلوله بهشت

پس بروز راحتی بگیر تا شب بیدار توانی بود فعلی هذا السبح النوم وعلی الاول السبح لیلا
اسراعا والاقبال والادبار فی الامور ومنه السباحة فی الماء لان فیها اضطرابا واقبالا
وادبارا یکی از اکابر گفته است که من هرگز در سفر و حضر قیلوله را نمانده ام تا در شب بیدار توانم بود
در نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم همه کارهای خانه خود کردی از بهر این گفته
شد که ترا در روزگار بسیار است و روزی حضرت علیه السلام در خانه در آمد و عائشه رضی الله
عنها نان می پخت حضرت گفت یا عائشه ترا یاری دهم پاره خمیر گرفت و نان ساخته در تنور بست
همه نانها پخت و آن نان نمی پخت عائشه گفت یا رسول الله همه نان پخت و نان شما نمی پخت گفت
یا عائشه دست من بروی رسیده است آتش بروی کار نمی کند امید میداریم که هر چند گناه کار یم فاما
دوستی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم داریم حق تعالی ما را از آتش دوزخ نگاه دارد و همه دکر مه واذکر اسم
ربك و یاد کن نام پروردگار خود را وتبتل الیه تبتیلا ۸ و ببرا از خلق بوی بریدن بزرگ یعنی
خبر دوستی دی در دل هیچ دوستی دیگر مدار **بیت** ز غیرت خانه دل را ز غیرت کرده ام
خالی ؛ که غیرت را نمی شاید درین خلوت سرا رفتن **رباعی** تا در نزنی بهر چه داری تاش ؛
هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش ؛ ما را خواهی خطی بعالم در کش ؛ کاندر یکدل دو دوستی
ناید خوش ؛ واین معنی را اهل سلوک نفی ما سوی الله می گویند واین معنی بکثرت ذکر حاصل آید و تبتل
از لیه و خدمت شیخ کامل مکمل **بیت** بیعنایات حق و خاصان حق ؛ گر ملک باشد سیاهستش
ورق ؛ یک نظر بارک شیخ که محبوب حق و مجذوب مطلق باشد چندان تصفیه و تخلیه ظاهر و باطن
حاصل آید که بانواع عبادات ظاهر حاصل نیاید **بیت** آنکه بتبریز دید یک نظر شمس دین
طعنه زند هر دو به سخره کند بر چله ؛ حضرت مخدومی خواجه ما رحمة الله علیه میگفتند که ما فاضلانیم
ما را بفضل خود قبول کرده است واین بیت را می گفتند **بیت** آنرا که در پذیرد معبود لا
لعله ؛ اورا چه حاجت آید رنج چهار چله ؛ اللهم ارزقنا من جذباتك ما یلیق
بك وملك قیل تبتیلا مکان تبتلا لان المعنی بتل نفسك تبتیلا رب
المشرق والمغرب ای هو رب المشرق والمغرب ویست آفرید گار جای برآمدن آفتاب
وجای فرو شدن آفتاب لا اله الا هو نیست هیچ خدای جز او فاتخذه وکیلا

پس بگیر او را کارساز خود یعنی کارهای خود را همه بوی گذار القراءة بس فع الباء خبر مبتداء محذوف و بکسره بدلا من ربك فی قوله تعالی واذکر اسم ربك وکیل باید که توانا و دانا باشد تا کار با و گذارند و این در حقیقت جز حضرت عزت جلت قدرته را نیست بدانکه از اول سوره تا اینجا اشارت بمقامات سلوک ست اول خلوت در شب بعده اشتغال بقراءت قرآن و ذکر رحمن بعده نفی ما سوی الله بعده توکل بخالق آسمان و زمین حضرت خواجه محمدی فرماید **قطعه** ۰۰ هر که خواهد تا شود ابدال حق ۰۰ چار چیزش کرد باید اختیار خامشی و جوع و عزلت راز خلق ۰۰ بودنش بیدار در شبهای تار ۰۰ باز اشارت کرد بمقام اعلی که آن صبر ست در بلا و جفای اعدا و بریدن از ایشان اگرچه باشند خویشان پس گفت جل جلاله **وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ** و صبر کن ای محمد بر آنچه می گویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون میگویند و تو دوست مائی و ما ترا نگاه میداریم چونکه ما را وکیل کرفته و کار با ما گذاشته غم مخور اگر همه عالم بتو خصم شوند **رباعی** زانجا که جمال و جاه جانانه ماست ۰۰ عالم همه در پناه جانانه ماست ۰۰ ما را چه از انکه عالمی خصم شوند ۰۰ پیش و پس ما سپاه جانانه ماست **وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا** و ببر از ایشان بریدن نیکو یعنی تعرض بجواب ایشان مکن و بجنگ ایشان مشغول مشو و این آیت بآیت سیف که **اقتلوا المشرکین** منسوخ است نصیب درویش این ست که از منکران تحمل کند و بار ملامت بکشد تا عاقبت عافیت یابد **رباعی** در عشق تو من بار ملامت بکشم ۰۰ در بشکنم این عهد غرامت بکشم ۰۰ گر عهد وفا کند جفاهای ترا ۰۰ باری کم از انکه تا قیامت بکشم ۰۰ روزی این فقیر را درد ناف پیدا شده بود و قبضی بود که هیچ قبضی نمیرسد و در رفتن بپیش شیخ تا سلی می بود و در مسجد بدرس مشغول بودم شخصی از در در آمد و کاغذ پاره بمن داد در وی این بیت بود جد و جهدی در سن پیدا شد حضرت خواجه امامی فرمودند رحمة الله علیه که بدست پنج ماه در بیابانها متحیر می بودم و قبض عظیم داشتم در شهر بخارا در آمدم گفتم این درویش بمن نمی کشاید در پیش مخلوق روم و خدمت حاکم بخارا کنم بر در مسجد محله دیدم چیزی نوشته اند گفتم فال سن باین باشد چون دیدم این بیت نوشته بود **بیت** ای دوست بیا که ما ترائیم

بیگانه مشو که آشنائیم ۱۲ فریاد ی ازمن برآمد و روی به بیابان نهادم بعد ازان قبض عظیم پیدا شد تا پنج شبانه روز بداشت سبحان من یتجلی مرة باحیائه بالقبض والانقضاض ومرة بالبسط والوصال بیت هم روت خوش هم موت خوش هم پیچ زلف و هم قفا ۱۲ هم شیوه خوش هم میوه خوش هم لطف خوب و هم لقا وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ ای مع المکذبین یعنی بگذار مرا ای محمد باین کافران که ترا دروغ گوی پیدا کرده اند اُولِي النَّعْمَةِ که با سایش و نعمتها اند یعنی توانگرانند و متکبرانند این آیت از برای تسلی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد وَالْمُكَذِّبِينَ يحتمل ان يكون مفعولا به ويحتمل ان يكون مفعولا معه وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ومهلت ده ایشانرا اندکی یعنی تا وقت مردن ایشان وآن اندک بود واین در حق کافران قریش بود که در جنگ بدر کشته شدند النعمة بالفتح النعم وبالكسر المال والغناء وبالضم المسرة شادی شدن پس بیان کرد عذاب ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود وگفت جل جلاله إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا بدرستی که نزد ماست در روز قیامت از برای کافران بندها ۱۲ ی وغلهای گران وَجَحِيمًا وآتش سوزان وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وخوردن گلو گیر وآن چون خار زقوم است وضریع وغسلین وَعَذَابًا أَلِيمًا ۱۲ وشکنجه دردناک وآن آتش دوزخ است نعوذ بالله من ذلك ودر حدیث آمده است که چون دوزخیان خوردنی بخورند در گلوی ایشان سخت شود وبماند صد سال نه فرو رود ونه برآید چون حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم این آیت را بخواند بهوش شد امام حسن بصری رحمة الله علیه روزه میداشت چون نماز شام طعام پیش آوردند این آیت در خاطر او گذشت تا سه شبانروز طعام نخورد وچون شب چهارم شد باز همین آیت بخاطرش آمد گفت که طعام را بر گیرید ودر گریستن شد فرزندان وی رفتند وشیخ ثابت یمانی را وبعضی یاران دیرا خبر کردند تا آمدند وبسیار الحاح کردند تا یک پیاله شربت آب خورد النكل بند وقيل غلهای گران والانكال جمعة النغصة گرفتن طعام در گلو وقیل گلو گیر يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ بدرستی که این کافران را نزد ماست بندها ست وعذابها ست در روزی که بجنبد زمین وکوهها از برای هیبت آن روز که قیامت است وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا وباشد در آن روز کوهها

همچون ریگ روان فرو ریخته المهیل فرو ریختن یوم ظرف لما فی لدینا من معنی الفعل
ای ثلث ذلک العذاب للکفار یوم ترجف الارض الایة إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ
رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ بدرستی که ما فرستادیم سوی شما ای اهل مکه پیغمبری بزرگ یعنی محمد علیه
الصلوة والسلام گواه بر شما در روز قیامت كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا چنانکه فرستادیم
سوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام را فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس بیفرمان شد و
سرکش فرعون رسول ما را فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا پس گرفتیم ما فرعون را بگرفتن سخت
الوبیل گران و ناگوارنده یعنی غرق کردیم فرعون را با لشکرش در آب دریا و پیغمبر خود را یاری
دادیم پس ای اهل مکه اگر شما ایمان نیاورید شما را نیز عذاب کنم در دنیا و آخرت نصیب تو اینست که پیروی پیغمبر
خود کنی و تمامی بدعتها را بگذاری و اگر نه بعذاب مبتلا شوی نعوذ باللہ من ذلک فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه پرهیز دارید
از عذاب قیامت و کجا حصاری شوید إِنْ كَفَرْتُمْ اگر کافر شوید و ایمان نیارید يَوْمًا روزی را یعنی در روزی که يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ
شِيبًا بگرداند کودکان را پیران و سفید سران الشیب جمع الاشیب یوما معقول به
لتتقون ولیس بظرف لکفرتم ای متم علی الکفر فی الدنیا فکیف
تتقون فی یوم القیمة من العذاب یعنی غمهای بسیار و اندوه بسیار باشد در روز
قیامت تا غایتی که کودکان از ترس آن پیران شوند و این بر حقیقت باشد و یا بر سبیل
مجاز یعنی پیر گرداند کودکان را کنایت باشد از بسیاری غم و اندوه هر دو گفته شده است
و در حدیث آمده است که فرمان شود مر آدم را که بهشتی را از دوزخی جدا کن از فرزندان خود آدم
گوید الهی از همه ایشان چند بدوزخ فرستم فرمان آید که از هزاری را به بهشت فرست و باقی را بدوزخ
آن وقت طفلان پیر گردند و بردم همچون ستان پیغمبر گردند صحابه گفتند یا رسول الله حال ما چه باشد
رسول علیه السلام گفت امید میدارم که یکی از شما باشد و هزار یاجوج و ماجوج باشد و امید میداریم
که نیمه بهشتیان شما باشید صحابه شادمان شدند و تکبیر و حمد و ثنا گفتند مر حق تعالی را رسول علیه السلام
گفت شما همچون یک تار موی سفید باشید در فراخ شاخ سیاه و باقی کافران باشند و در کشاف
آورده است که شخصی شب بخواب رفت جوان و سیاه موی بود فردا از خواب برجهاست پیر و سفید
موی شده از وی پرسیدند که چه بود ترا گفت قیامت را در خواب دیدم و عذابهای او را دیدم بترسیدم

دارترسن آن پیر شدم وبقول بعضی این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند وبقول بعضی فرزندان کافران باشند بار صفت
دیگر قیامت را شنو که فرمود السَّمَاءُ مُنفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافته شود بآن روز یعنی از هیبت قیامت آسمان شکافته
شود با وجود چنان بزرگی ای فرزند آدم تو با وجود این ضعیفی وانی که حال تو چه باشد کَانَ
وَعْدُهُ مَفْعُولًا وعدهٔ این روز یا وعدهٔ الله تعالی بآمدن این روز کرده شده که
که البته خواهد بود بیشک اِنَّ هٰذِهٖ تَذْكِرَةٌ بدرستی که این آیتها که درین سوره ست پند و وعظ
ونصیحت ست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا پس هر که خواهد که بگیرد بخدای
خود راهی یعنی ایمان آورد وعلم وعمل صالح کند چون صحابه این آیتهای با ترس را شنیدند در بندگی
کردن کوشش بسیار کردند تا رنجور شدند حضرت حق تعالی بر ایشان رحم کرد وسبک کرد کار
بر ایشان اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ وَطَآئِفَةٌ
مِّنَ الَّذِيْنَ مَعَكَ بدرستی که خدای تو ای محمد میداند که تو بر میخیزی بنماز گذاردن در شب کمتر
از چهار دانگ شب و در نیمه شب و در دو دانگ شب و برمے خیزند با تو جماعتی از مؤمنان
که با تو می باشند امام عاصم و امام حمزه و امام کسائی و امام ابن کثیر نِصْفَهٗ وُثُلُثَهٗ
منصوب خوانده اند عطفاً علی ادنی او هو منصوب تقدیر اظرف القوم وباقی قرا بجر
خوانده اند نصفه و ثلثه میخوانند عطفاً علی ثلثی اللیل وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
وخدا تعالی اندازه می کند شب را و روز را عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ دانست که شما نتوانید
بیدار داشتن شب را فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس باز گردانید شما را بآسان تر یعنی برداشت از شما رنج
را یعنی فرض بودن قیام شب را و در گذاشت از شما چون آیت قم اللیل آمد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
و یاران او بیداری بودند چنانکه پایهای ایشان ورم کرد و روی های ایشان متغیر گردید حق سبحانه
وتعالی از ایشان برداشت فرض بودن قیام شب را و فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ
پس بخوانید آنچه آسان تر باشد از قرآن در نماز شب وبقول دیگر در همه نمازها بعده بیان کرد حکمت را
در منسوخ کردن فرضیت نماز شب وگفت عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ مِنْكُمْ مَّرْضٰى خدا تعالی
دانست بدرستی که باشد از شما یان که بیمار خواهند شد ان مخففه از مثقله ست واسم وی ضمیر شان
محذوف ست يَضْرِبُوْنَ فِي الْاَرْضِ ودیگران باشند از شما که می روند در زمین

يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ می جویند از زیادتی نعمت خدا یتعالی یعنی بباز رگانی میروند و سود میطلبند تا مصلحت زندگانی خود کنند پس ایشان در سفر نماز شب نتوانند کرد ما از برای این معنی فرض بودن نماز شب را منسوخ کردیم ضرب فی الارض رفت در زمین وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و دیگران باشند که می روند در زمین از برای جنگ با کافران اگر نماز شب بر ایشان فرض سازیم دشوار شود بر ایشان فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید آنچه آسان تر بود بر شما از قرآن در نماز شب و مفسران گفته اند که این در اول اسلام بود پس منسوخ شد بپنج وقت نماز در این آیت دلیل ست که کسب حلال بباز رگانی بمنزل جهاد ست چون هر دو را حق تعالی جمع کرد وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را و ترک مدهید وَآتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة مال را وَأَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دهید خدا تعالی را وام دادن نیکو یعنی صدقه بدهید با خلاص و قرض گفت صدقه را تا بنده حریص باشد بدادن صدقه و امید وار باشد بیافتن ثواب از خداوند و باب عجب حالی که همه عالم ملک و ملک او و حضرت عزت جل جلاله از برای بندگان فقیر خود وام می طلبد نصیب ما سن این ست که گدایان را بانگ نزنند و چیزی بدیشان بدهند شاید که آن گدای ولی خاص الله تعالی باشد

مثنوی

هر نماز کرسی و عرش اسرار او ∴ شیأ الله شیأ الله کار او ∴ انبیا هر ایک همین فن میزنند ∴ خلق مفلس گریه ایشان می زنند ∴ هر دل لهای مردم هر زمان ∴ نعره ای اقرضوا الله می زنند

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ و هر چه پیش فرستید از برای تنهای خود از نیکی و طاعت تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ بیابید آنرا نزد خدا یتعالی یعنی در بهشت و ثواب آنرا بشمار سانند هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا این پیش فرستادن نیکی بهتر ست شما را از بخیلی کردن و مال را از برای میراث خوار گذاشتن و بزرگتر ست از روی مزد یعنی مال که صدقه کنی ترا بهتر ست و ثواب او بزرگتر ست از ان مال که بگذاری یکی را ده و ده را هفتصد و باز هفتصد را که هزار و چهار باشد هو ضمیر الفصل خیرا مفعول ثانی لتجدوا و الاول الهاء و کان اعظم اجرا تمیز وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و آمرزش خواهید خدا یتعالی را إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که خدا یتعالی نیک آمرزنده ست از گناهان و نیک بخشاینده بد کردار ان را

المزمل

است نصیب مؤمن اینست که نومید نباشد هرچند که گناه دارد

بیت

کرم بین و لطف خداوندگار | گنه بنده کرده ست او شرمسار

گفت غفورم بیامرزم گناهت را و رحیمم که رحمت را نثار تو سازم

بیت

ندارم هیچگونه توشه راه | بجز لا تقنطوا من رحمة الله

اللهم لا تجعلنا محرومین من رحمتك

سورة المدثر مكية وهي خمسون وستة وثلاثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای مرد جامه برخود پیچیده قُمْ فَأَنْذِرْ برخیز و پس بیم کن خلق را و بترسان از خدای تعالی الاصل متدثر بود و بر قول بعضی از سفران این اول سوره بود که وحی آمد و آن چنان بود که رسول علیه الصلوة والسلام پیش از وحی بکوه حرا میرفت و در غاری می بود چو توشه نماندی بیامدی بشهر و توشه بردی تا روزی آوازی شنود از هوا نظر کرد تختی دید از زبرجدی شخصی دید باجمال منور نشسته است و میگوید یا محمد انت رسول الله وانا جبرئیل آن حضرت علیه السلام بترسید و بخانه آمد و گفت من می ترسم که دیوانه شوم خدیجه رضی الله عنها گفت که تو هرگز دیوانه نشوی که همیشه راست می گوئی و مهمان را نیک میداری و بخویشان نیکوئی می کنی گفت برسر من آب بریزید چون آب بریختند جامه در پیچید و سر بنهاد و جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت را آورد یا ایها المدثر قم فانذر وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ پروردگار خود را به بزرگی یاد کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وجامهای خود را پاک و قیل تن خود را پاک کن از کفر و معصیت و محبت دنیا تا حلاوت طاعت یابی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ واز عذاب بتان بپرهیز و قیل از بتان و قیل از شرک و قیل از جملهٔ گناهان الرجز بالضم وبالکسر النجاسة الهجر بریدن از کسی وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ یعنی چیزی مده بکسی تا بیشتر بستانی و این حکم خاصه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد فاما امت را روا باشد چون او مخصوص بود بمکارم اخلاق

وقیل منت منه بطاعت حق تعالی به بسیاری که هر چند طاعت کنی شکر اندکی از نعمتهای او بجای
نتوانی آورد ﴿ ای شکر نعمتهایتو چندانکه نعمتهایتو ﴾ رباعی بیتو صنما قرار نتوانم کرد
احسان ترا شمار نتوانم کرد گر بر تن من زبان شود هر موئی یک شکر تو از هزار نتوانم
کرد ﴿ وقیل عطائی مده که آنرا بسیار داری و بر فقیران شمار کنی که من بتو چندین چیز دادم ـ
وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ واز برای خدای خود صبر کن در طاعتها و بلاها و محنتها و جفاهای کافران
ناجزای ایشان بدهد و ترا یاری کند فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس چون دمیده شود در
صور فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ پس آن روزی باشد دشوار عَلَى الْكَافِرِينَ
غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿ بر ناگروندگان نه آسان باشد آنروز یعنی بر همه خلق دشوار باشد و بر کافران
از همه دشوارتر و رسول علیه السلام گفت که چگونه دل خوش باشد شمارا و اسرافیل صور در
دهان نهاده ست و گوش فرا داشته و گوش نهاده ست که کی فرمان شود تا صور بردمد
یاران گفتند یا رسول الله چه باید گفت فرمود که بگوئید حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿ علی الله توکلنا
یکی از کبراء امت میگوید در نماز بامداد این سوره برخواند چون باین آیت رسید که فاذا نقر فی
الناقور نعره بزد و بیفتاد و جان را بحق تسلیم کرد النقر در میدان الناقور صور ذَرْنِي وَمَنْ
خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار مرا ای محمد با آنکس که آفریده ام او را تنها یعنی او را مال و فرزندان
نبود و یا من آفریدم وی را و با من هیچکس شریک نبود در آفریدن او وحیدا حال من
الفاعل او المفعول وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا و گردانیدم ویرا مال بسیار زیاده-
شونده بازرگانی و کشاورزی و گله شتران و رمه گوسفندان و صد هزاران درم و دینار و ویرا وَبَنِينَ
شُهُودًا و دادیم وی را پسران حاضر یعنی که با او بودندی در مکه که از وی غائب نشدندی یک
قول سیزده پسر داشت و بقول دیگر ده و بقولی دیگر هفت و این آیت در حق ولید بن مغیره لعنة
علیه بود بعد از ان مال وی کشدن گرفت تا همه نیست شد و نان از گدائی میخورد و پسرانش
گشته شدند و مردند وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِيدًا و گسترانیدیم یعنی بسیار کردیم نعمت و نیاز
بروی بسیار کردنی ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ باز طمع میکند که زیادت کنیم كَلَّا نه چنانست
که زیاده کنم بلکه مال و یرا کم کنم إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا بدرستی که این کافر بود مر دلایل

وحجج ما را و معجزات مصطفی صلی الله علیه وسلم را گردنکش و ستیهنده نصیب تو این ست که انکار راه حق
کنی و اولیای حق تعالی را دشمن بداری که بقهر الهی مبتلا گردی

مثنوی

پس تو ای ناشسته رو در چیستی ✤ پر نزاع و با حسد با کیستی ✤ با دم شیران تو بازی میکنی
با ملایک ترکتازی میکنی ✤ قال النبی صلی الله علیه وسلم حکایة عن رب العزة من
عادی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة عذاب این دشمن وحال دوست را بیان کرد و گفت «
سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا هر آینه در رسانمش من که خداوند عالم بکوه دشوار بر آمدن در دوزخ یعنی
بفرمایمش تا بکوه آتش بر آید هفتاد سال باید تا بر سر آن بر آید باز فرشتگان بزنجیرها بر بندندش
واز انجا بیندازندش به بیابان برسد همچنین عذاب باشد و پیرا نعوذ بالله من ذلك الصعود
گویی از آتش سبب نزول این آیة آن بود که چون فرود آمد سوره حم تنزیل الکتاب من
الله العزیز العلیم غافر الذنب رسول صلی الله علیه وسلم در مسجد حرام در آمد کفار قریش نشسته
بودند این سوره را بر ایشان خواند ولید بن مغیره نزدیک بود گوش داشت باز رویگر بر خواند ولید
برفت و در پیش کافران مکه گفت والله که من از محمد چیزی شنیدم که سخن آدمیان نیست و سخن پریان
نیست و آنرا حلاوتی وطراوتی دیدم که هیچ سخن را ندیدم و آن چیزیست که هر روز زیادت خواهد شد کافران
گفتند که ولید میل کرد بدین محمد علیه السلام چون وی مسلمان شود همه اهل مکه مسلمان شوند چونکه
ریحانه قریش اوست یعنی مقبول ایشان ست ابو جهل لعین نزدیک ولید برفت وگفت تو بطعام
محمد و ابو بکر میل کردی ویرا سخت آمد در پیش کافران آمد وگفت که محمد دیوانه نیست و ساحر نیست
و کاهن نیست و دروغ گو نیست از بهر آنکه این چیزها از وی ندیده ایم پس فکر کرد که وی جادوست
از بهر آنکه زن را از شوهر و پسر را از پدر جدا میکند و این چنین جادو می باشد کافران همه گفتند که راست
می گوئی پس این آیت آمد إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستی که ولید فکر اندیشه کرد وَقَدَّرَ و اندازه کرد کار محمد
علیه السلام و قرآن را فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ پس لعنت کرده
شده باد چگونه باز لعنت کرده شده باد ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ
پس بنگریست پس روی ترش کرد و آژنگ در پیشانی آورد و از کراهیت و عداوت پس
روی گردانید از ایمان و تکبر کرد و گردن کشی کرد از پیروی کردن حق فَقَالَ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ

يُؤْثَرُ پس گفت نيست اين قرآن مگر جادوئی که محمد از کس می گيرد و روايت می کند
از عجم چون در عرب جادوئی نيست اِنْ هٰذَآ اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ نيست اين قرآن مگر سخن
آدمی اين ملعون اول دانست بزرگی قرآن را فاما بسبب ابوجهل و سخن وی برگشت نصيب تو
اينست که از دشمنان اولياء حق دور باشی و با ايشان صحبت نداری که از شومی انکار ايشان اقرار تو
بزيان نبرد قطعه با بدان صحبت مگير و دور باش ❊ گرچه تو پاکيزه سازد پليد ❊
اين چنين شمع جهانست آفتاب ❊ اند کی از برگردد ناپديد ❊ با صادقان و عاشقان حق تعالی
صحبت دار تا از ايشان شوی بيت ابر گريان باغ را خندان کند ❊ صحبت مردانت از
مردان کند ❊ با عاشقان نشين و همه عاشقی گزين ❊ تا آنکه نيست عاشق يکدم مشو قرين ❊
سخن بر سر آن که فرموده اند فَرَّتْ مِنَ الْمَنْكَرِ كَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ اسد عذاب او را ياد کرد و گفت
جل جلاله سَاُصْلِيهِ سَقَرَ زود باشد که وليد را در آريم در دوزخ وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا سَقَرُ ❊
و تو چه دانی ای محمد که چيست دوزخ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ نگذارد و نماند اين دوزخ از دوزخيان
هيچ چيزی را نه گوشت را و نی پوست را و نی استخوان را چون نماند باز پيدا شود لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ
سياه کننده باشد اين دوزخ پوست روی دوزخيان را همچون شب تاريک و پيدا شوند و هست
اين دوزخ مر آدميان را يا پيدا ايشان را سوزنده باشد مر پوست آدمی را و شکننده باشد مر استخوانهای
آنها را نعوذ بالله من ذلك لواحة خبر مبتدا محذوف ای هی لواحة عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ❊ بر آن
دوزخ باشد نوزده فرشته که ايشان را زبانيه دوزخ گويند وَجَآءَ فی الحديث ان عيونهم
كالبرق الخاطف وانيابهم كصياصی البقر تلهب النار من افواههم يعنی چشمهای ❊
ايشان همچون برق باشد و دندانهای ايشان همچون شاخهای فراخ شاخ باشد و از دهان ايشان
آتش بيرون می آيد بين منكبی احدهم مسيرة سنة سيان و کتف ايشان يکسال راه باشد
يحرقون اشعارهم و می کشند مويهای خود را بزمين نوعت منهم الرحمة از دلهای ايشان رحمت کشيده
شده باشد يوفع احدهم سبعين الفا برميهم حيث اراد من جهنم يکی از ايشان
بيندازد در دوزخ هفتاد هزار کس را در هر کجا که خواهد لاحدهم قوة الثقلين هر يکی از ايشان را
قوت همه آدميان و پريان باشد چون اين آيت آمد ابوجهل گفت محمد می گويد که زبانيه دوزخ

نوزده اند شما بر ایشان غلبه می توانید کرد کافری بقوت بود گفت من هفده تن را بسنده باشم
ده تن را به پشت و هفت تن را بشکم و دو دیگر را شمایان کفایت کنید حق تعالی این آیت فرستاد
وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً و ما نگردانیدیم دوزخیان را مگر فرشتگان و یک فرشته را
بشما گماشتیم که ملک الموت ست روح همه را می گیرد و اگر نوزده فرشته را قوت دهیم تا کافران را
بدوزخ برند هیچ عجب نباشد بدانکه در تفسیر میسر از عبد الله بن مسعود روایت کرده ست که گفت
بسم الرحمن الرحیم نوزده حرف ست هر که یکبار با خلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت
این که نوزده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ
كَفَرُوا و ما نه گردانیدیم شمار ایشانرا نوزده مگر از برای عذاب کافران تا در شک افتند فاما
مؤمنان ایمان بیارند بانچه حق تعالی فرموده ست یا مگر از برای آزمودن مر ایشان را که ایمان
می آرند یا نی اگرچه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الفتن والفتنة والفتون آزمودن و شوختن
و عذاب کردن از بیان فائده دیگر کرد و گفت جل جلاله لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
و نوزده یاد کردیم ز بانیه را در قرآن تا یقین شود اهل توریت و انجیل را که قرآن کتاب سماوی
ست و راستست و درستست چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا
إِيمَانًا و تا افزون کند این عدد مخصوص را که نوزده ست مومنان را ایمان یعنی ایمان موسن بر
ایشان زیاده شود یا تا افزون شود از روی گرویدن الآزد یاد افزون کردن و افزون شدن
اصله الازدیاد من الافتعال وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ
باز از ریبی تاکید فرمود تا در شک نیفتند اهل کتاب و مومنان در حق بودن قرآن و رسالت
محمد علیه السلام وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ و تا گویند منافقان که در دلهای ایشان
بیماری نفاق ست و شک وَالْكَافِرُونَ و کافران مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا
چه خواست خدای تعالی باین مثل و عدد اندک که نوزده ست و کم و بیش فی و غرض انکار قرآن بود که قرآن کتاب الله
نیست مثلا تمیز او حال فیه المثل داستان و فی ماذا وجهان احدهما ان ماذا شیء و
احد ای شیء اراد فهو مفعول والثانی ما بمعنی ای شیء وذا بمعنی الذی ای شیء
اراد الله بهذا الحال کونه مثلا و من جهة المثل کذلک یُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ هم چنین فرو

میگذارد و در گمراهی خدایتعالی بعد از اختیار بنده هر کرا خواهد و راه راست می نماید آنرا که خواهد بعد از
اختیار وی ابو جهل لعنة الله علیه گفت که چون لشکر خدای محمد از نوزده زیاده نیست این آیت آمد
وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و نداند لشکرهای خدایتعالی را مگر وی موسی علیه السلام پرسید
که یارب فرشتگان آسمان چند اند خطاب آمد که دوازده سبط هر سبطی بشمار ذرّه های خاک زمین وَمَا
هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ و نیست این صفت کردن و خبر کردن از این دوزخ مگر یاد دهنده مر
آدمی را تا پند گیرد و از عذاب خلاص یابد و قیل نیست این دلائل و حجج و آیات قرآن مگر پند آدمیان را
كَلَّا نیست چنین که کافران می گویند که قیامت و دوزخ نخواهد بود وَالْقَمَرِ و بحرمت ماه وَاللَّيْلِ
إِذْ أَدْبَرَ و بحرمت شب چونکه باز گردد وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و بحرمت
سپیده دم چون روشن شود إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ بدرستی که سقر هر آینه یکی از دره های
بزرگ دوزخ ست از هفت درکات، و نام آن هفت درکات این ست جهنم لظی حطمه سعیر
سقر جحیم هاویه نعوذ بالله منها الکبر جمع الکبری تانیث الاکبر و قیل بدرستی که این سقر یکی
از بلاهای بزرگ ست نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ۵ در حالتی که ترساننده ست مر آدمیان را و قیل گردانیدم
ما جهنم را از سقر منذر یعنی بیم دهنده مر آدمیان را نَذِيرًا حال او تمیز او مفعول جعلنها
ای جعلنا الاخبار عنها نذیرا لِلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ بیم
دهنده ست مر کسی را که خواهد که پیش رود به بهشت بطاعت و یا پس رود از بهشت بمعصیت یعنی
هر کس را و این بطریق تهدید باشد کقوله تعالی فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ من
شاء بدل من البشر كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ۶ هر تنی گرو باشد
در دوزخ باز کرده ست در دنیا مگر یاران دست راست یعنی بهشتیان که خدایتعالی کناه ایشان را
بیامرزد بکرم و فضل خود و ایشان را در دوزخ جاوید نگذارد و قیل مگر اطفال مومنان را که ایشان
گناه ندارند پس محبوس نباشند در دوزخ و در حدیث آمده ست که طفل را گویند که در بهشت در آی
گوید الهی در نمی آیم تا در و پدر من در نیایند فاما اطفال کافران خادمان اهل بهشت باشند و قیل
مراد از اصحاب یمین علمای امتانند و قیل مراد از اصحاب یمین کسانی اند که اعتماد به عمل نکنند بلکه اعتماد
بر فضل خدایتعالی کنند و خواجه ما رحمة الله علیه می گفتند که ما فضلیانیم حق تعالی بفضل خود قبول کرده ست

بیت

۞ انراکه در پذیرد صعبود لا لعله	۞ انراچه حاجت آید رنج چهارچله ۞

واین بیت بسیار میخوانند وقیل هم الملائکة فعلی الوجه الاول الاستثناء متصل الرهینة لیست بمؤنث رهین الرهن کرهن کان لانه فعیل بمعنی مفعول فیستوی فیه المذکر والمؤنث کالجریح وانما هی اسم بمعنی الرهن کالشتیمة بمعنی الشتم کانه قیل کل نفس بما کسبت رهینة فی جنت باشند اینان اصحاب یمین وربوسنان ها حال من اصحاب الیمین او من ضمیر فی یتساءلون عن المجرمین ۞ می پرسند اصحاب یمین ازگناه گاران چون بینند ایشان را در دوزخ ما سلککم فی سقر ۞ چه در آورد شمارا در دوزخ این سوال از برای توبیخ باشد یعنی سزنش قالوا لم نک من المصلین ولم نک نطعم المسکین ۞ جواب گویند دوزخیان که نبودیم ما در دنیا نماز کنندگان ونبودیم ما در دنیا طعام دهندگان برگدایان را الاصل لم نکن حذف النون حذفا شاذا وکنا نخوض مع الخائضین ۞ ولبودیم ما در دنیا که در می آمدیم در کارهای باطل با باطلان یعنی با منکران قرآن الخوض در کار باطل وآنچه نباید در آمدن وکنا نکذب بیوم الدین حتی اتنا الیقین ۞ ولبودیم ما در دنیا که دروغ می داشتیم آمدن روز قیامت را تا آمد مارا مردن پس یقین شد مارا که روز قیامت حق ست دوزخیان چهار جواب گویند سبب در آمدن دوزخ رایکی انکه نماز را ترک کردند دیگر آنکه زکوة بگدایان وطعام وصدقه نفل باایشان ندادند دیگر آنکه با اهل باطل یار شدند وقیامت را منکر بودند نصیب تو اینست که نماز را ترک نکنی وحق خدای وصدقه را وطعام را از فقیران باز نداری وبا اهل بدعت وفاسقان یار نشوی وباشیخان باطل ودانشمندان جیال وامرای ستمگار یار نشوی واز امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت مرا واز اصحاب یمین طفلان مومنان اند واین طفلان ازگناهگاران پرسند که چه در آورد شمارا در دوزخ ایشان گویند ما نماز نمیکردیم وطعام بفقرا نمیدادیم ودر باطل شروع میکردیم وقیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز این همه را می کردیم فاما بروز قیامت انکار نمی کردیم پس از حال دوزخیان خبر کرد وگفت فما تنفعهم شفاعة الشافعین ۞ پس سود ندارد واین دوزخیان را شفاعت ودرخواستن شفاعت کنندگان پیغامبران باشند وفرشتگان

و شهیدان و عالمان و مومنان نیکوکار گناه کاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بی نماز و بی زکوة و باطلان و دروغ دارندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشفاعة جزو است

کردن چون حضرت ذوالجلال بطریق اکرام از

احوال قیامت و کافران خبر کرد ایشان قبول نکردند گفت جل جلاله علی سبیل الاستبعاد فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ۝ پس چه بوده ست مر این کافران را که از قبول کردن وعظ و قرآن و نصیحت کردن سرور پیغمبران روی میگردانند سخت كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنفِرَةٌ فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ مگویا که این کافران که میگریزند از قرآن و نصیحت و وعظ خرانی اند که رمیده اند یا رماننده شده اند از شیر یا از تیر اندازان یا از صیادان یعنی گویا ایشان خران وحشی اند که میگریزند از صیادان بصید درویش این ست که از وعظ حقانی مگریزد الا استفهام بنکیر رمیدن یا رماندن معرضین حال من الضمیر فی الظرف تقدیره ای شیء ثبت لهم حال کونهم معرضین القراءة مستنفرة علی اسم الفاعل والمفعول

چون کافران گردن کشی کردند و حق را قبول نکردند و طلب کاری که لایق بود کردند حق تعالی خبر داد و گفت بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنَشَّرَةً یعنی نه چنان ست که ایشان می خواهند لیکن گردن کشی می کنند و از حد بندگی قدم بیرون می نهند و اقتراح کار بزرگ می کنند الاقتراح بستم خواستن و می خواهند که هر کسی از ایشان را داده شود نامه باز کرده شده از حضرت باریتعالی بنام وی و این چنان بود که کافران گفتند ای محمد اگر نامه را از برای ما بیاری از خدایتعالی که ای فلان ایمان آر و برائتی بیاری از برای هریکی از ما که ما را آمرزید خدایتعالی تا ایمان آریم پس حق تعالی بیان کرد حال ایشان را و گفت جل جلاله كَلَّا بَل نه چنانست که ایشان می گویند اگر ما نیز این بکنیم ایشان ایمان نخواهند آورد از بهر آنکه ایشان یقین ندارند بآخرت لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ نمی ترسند ایشان از عذاب آخرت چون که ایمان ندارند بآن كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ حقا که این قرآن قدیم و فرقان عظیم پندست مر همه خلایق را و سحر و شعر نیست فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد که برحمت حق تعالی برسد یاد کند و پند گیرد باین قرآن وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ و پند نگیرند ایشان بقرآن مگر بخواست حق تعالی

فرد

جوینده ازان نه که جویان تو نیست در تو جویائی یقین دان که ترا جویان تست

هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ۔ وی ست سزای پرهیزگاری که ازو می بترسند و از غیروی نه ترسند و ویست سزای آمرزیدن گناهان بندگان یعنی وی بیامرزد گناهها نرا فی غیر وی یعنی هرکه بترسد و ازو می آمرزش خواهد بیامرزد اللهم اغفرلنا وارحمنا وارزقنا التقوی والمغفرة

سورة القيمة مكية وهي اربعون اية وفيها عاكون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

لَآ اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۔ بدانکه بعضی می گویند که کلمه لا زائدست و معنی وی چنان میشود که سوگند یاد می کنم بقیامت یعنی بحرمت روز قیامت و بعضی می گویند که لا زائد نیست و معنی وی چنین ست که نیست چنانکه کافران می گویند که زنده شدن در روز قیامت نیست نه سوگند یاد می کنم بروز قیامت که زنده شدن حق ست و در گواشی آورده ست که لَآ اُقْسِمُ نیز از قراءة سبعه ست و در کشاف آورده ست که در مصحف امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه لاقسم نوشته ست و تقدیر وی چنین ست که لا نا اُقْسِمُ هرآینه من سوگند یاد میکنم بروز قیامت لا نا بتداء و اقسم خبره واللام فی لانا لام الابتداء وَلَآ اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۔ و سوگند یاد میکنم بنفس مؤمن که همیشه خودرا ملامت میکند بر تقصیر در طاعتها اگرچه بیشتر کند و این قول امام حسن بصری رحمة الله علیه ست و بقول دیگر همه نفسها در قیامت لوامه باشند اگر طاعت کرده ست چرا بیشتر نکرده و اگر معصیت کرده ست چرا کرده و جواب قسم مقدرست انکم مبعوثون هرآینه شما زنده شوید بعد از مردن و دلالت می کند برین مقدر قوله تعالی اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ ۔ می پندارد آدمی منکر روز قیامت اَنْ لَّنْ نَّجْمَعَ عِظَامَهٗ ۔ که هرگز گرد نخواهیم کردن بعد از مردن و متفرق شدن استخوانهای اورا بَلٰى قٰدِرِيْنَ عَلٰٓى اَنْ نُّسَوِّيَ بَنَانَهٗ ۔ نه چنان ست که آدمی پندارد بلکه ما قادریم بر آنکه راست کنیم انگشتان اورا بعد از مردن چنانکه بود در زندگی اگر خرد استخوانهای او بود دقیق بلکه ما قادریم که انگشتان اورا یگانه آفریدیمی چنانکه ازان شتررا آفریدیم ما چندین حکمت در انگشتان

او نهادیم چون بدین قادریم بر زنده کردن نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکن ست چون
اول بود ممتنع نمیگیرد و چون هیچ ممکن ممتنع نمی گردد قاد دین حال من ضمیر بجمع بل
یرید الانسان لیفجر امامه نه چنان ست که این کافر می گوید و انکار قیامت میکند و آمدن
قیامت حق ست فاما این کافر می خواهد که فسق و فساد کند در پیش خود یعنی و ائما فساد کند و ایمان
نیارد و آمدن عذاب قیامت را و جزای اعمال را منکر می باشد و تعنت می کند و بطریق مسخر کی پیش
می پرسد ایان یوم القیمة کی خواهد بود روز قیامت تا من گناه نکنم چونکه زنده شدن نخواهد
بود و هر چه می کنم پرسش نخواهد بود لغو و باطل من هذا الاعتقاد قیل لیفجر لیکذب در روغ
میدارد و امامه آنچه در پیش ویست یعنی قیامت را و حساب را و عذاب را منکر می شود و میگوید
واسقان هستند که می گویند بیا تا ما خود را خوش داریم تا حالیکه خواهیم مرد و معلوم نیست که چه خواهد
شدن و باین سخن کافر می شوند چونکه انکار قرآن می کنند بسبب انکار آمدن قیامت حق تعالی از علامتها
او خبر کرده گفت جل جلاله فاذا برق البصر القراءة بکسر الراء یعنی چون خیره شود و متحیر
بماند چشم و بفتح الراء برق چون بهن باشد و باز ماند چشم از ترس قیامت وخسف القمر و چون
تاریک شود ماه و تمام نور او ببرود الخسف گرفتن ماه وجمع الشمس والقمر و چون
کرده شود آفتاب و ماه را و از مغرب بر آیند یا ببرد و کرد کرده شوند که ببرد و را نور نماند و یا گرد
کرده شوند و سیاه همچون دو کاو عقیر کشته شده و یا پی کرده و یا ببرد و را در یک برج جمع کرده شود
تا یکجا بر آیند بخلاف آنکه حالیا بر می آیند یقول الانسان یومئذ این المفر ۵ بگوید
آن کافر منکر روز قیامت کجاست جای گریختن یعنی از قیامت و بچه پناه گیرم از عذاب قیامت
کلا لا وزر حقا که نباشد در آن روز هیچ گریزگاهی و پناهی الی ربک یومئذ المستقر
به پروردگار تو باشد در آن روز جای قرار و آرامگاه الاستقرار آرام گرفتن یعنی از عذاب خدای تعالی
هیچ چیز پناه نتوان گرفت و هیچ چیز نتوان گریخت مگر بکرم و فضل خدای تعالی ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم
و اخر ط خبر داده شود آدمی را بآنچه پیش فرستاده باشد و بآنچه پس انداخته باشد یعنی از همه
کردار ناشش که در اول عمر و آخر عمر کرده باشد خبر کرده شود یا همه مالها که در خیر ما صرف کرده باشد
یا همه مالها که از پس خود مانده باشد خبر داده شود و حساب کرده شود یا بآنچه بوی اقدام نموده باشد

وکرده باشد و انچه پس انداخت و نکرد جزا و سزای هر دو آشکارا شود بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ بلکه آدمی بر خود گواه ست و قیل نیک بنیاد و داناست یعنی چاره نیست و یرا از حساب التاء فی بصیرة للمبالغة کما فی علامة وَلَوْ اَلْقٰی مَعَاذِیْرَهٗ اگرچه بیندازد پردهای خود را و پنهان شود و قیل اگرچه بیارد عذرهای خود را جمع المعذرة علی الثانی جمع المعذار علی الاول المعذار پرده یعنی اگرچه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد فردای قیامت همه اعضای او گواهی دهند بر کردن آن گناه لَا تُحَرِّكْ بِهٖ لِسَانَكَ مجنبان بقرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام از ترس آنکه فراموش کنی لِتَعْجَلَ بِهٖ اِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهٗ وَقُرْاٰنَهٗ تا تعجیل کنی بر قرآن بدرستی که بر ماست گرد کردن قرآن در سینهٔ تو و خواندن دیگر بار بر تو تا یاد گیری فَاِذَا قَرَاْنٰهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهٗ پس چون بخوانیم ما یعنی جبرئیل بخواند بر تو بفرمان ما پیروی کن خواندن او را ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهٗ پس بدرستی که بر ما باشد بیان کردن قرآن بر تو انچه مشکل شود بر تو از معانی قرآن ما آنرا بیان کنیم كَلَّا بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ حقا که نه چنان ست که شما کافران می گوئید یا آن کافران می گویند که قیامت نخواهد بود بلکه چنین ست که شما دوست میدارید دنیا را وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ و میگذارید آخرت را پس از برای این یعنی قیامت را منکر می باشید دوستی دنیا بر شما دوستی دنیا بر ین میدارد که گناهان بسیار می کنید حب الدنیا راس کل خطیئة قال النبی صلی الله علیه وسلم من احب الدنیا اضر بآخرته ومن احب الاخرة اضر بدنیاه فاثروا ما یبقی علی ما یفنی نصیب تو این ست که دوستی دنیا را از دل بیرون کنی که جاه طلبی و دنیا طلبی کافر را بکفر داشته ست

بیت

عز و غنا و سلطنت سر بجهات می کشد ٭ فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد ٭ چون کشیدست ناگهان تا نبری بخود گمان ٭ پیک قبول ماست هان جانب مات می کشد

پس بیان کرد فضیلت آخرت را بر دنیا و گفت جل جلاله وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ روهها باشد در ان روز تازه و تر و تابان و بخدای خود نگران

شعر

دیدار حق ست مومنان را ٭ خار زم نه هند وستان را

بدانکه دیدار حق سبحانه وتعالی رواست و حق ست بخلاف معتزلیان

نظم

ه هرکرا هست ازهوسها جان پاک ه زود بیند حضرت وایوان پاک ه
ه چون محمد پاک شد از نار و دود ه هرکجا رو کرد وجه الله بود ه
ه هرکرا باشد ز سینه فتح باب ه اوز هر ذره ببیند آفتاب ه

چون بهشت مهمان خانه سوسنان ست و مهمانی بی دیدار دوست نیک نباشد

بیت

اگر دیدار بنمائی وجنت را بیارائی ه برای هیزم دوزخ کشند از روضه طوبی را

اللهم ارزقنا لقائك قال النبی صلی الله علیه وسلم انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون و بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت رسول الله علیه وسلم حق سبحانه وتعالی را وجوه یومئذ باسرة و رویها باشد در آن روز ترش و سیاه شده و از دیدار حق تعالی دور مانده نعوذ بالله من ذلک تظن ان یفعل بها فاقرة دانند که عذاب کرده می شود - بایشان کاری که استخوان پشت ایشان را بشکند یعنی دانند که عذاب بزرگ خواهند کرد ایشانرا الفاقرة سختی پشت شکننده من الفقر الفقر پشت شکستن وجوه مبتدا روان کانت نکرة بحصول الفائدة ای وجوه کثیرة یومئذ ظرف للخبر وهو ناظرة کلا حقا که اذا بلغت التراقی چونکه برسد روح بسینه ها ی گردن یعنی نزدیک شود بمردن وقیل من راق وگفته شود کیست افسون کننده این بیمار را تا صحت یابد و جان او بقالب باز گردد والی قیل افسون کردن و قیل فرشتگان گویند کیست که روح او را باسمان برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان عذاب تا فرمان کرا باشد التراقی بالا شدن یکی از بزرگان دین می گوید که دوستی داشتم فوت شد و ران شب من در خانه او بخواب رفتم دیدم که فرشتگان رحمت و عذاب ایستاده اند و منتظر اند تا کرا فرمان شود که روح وی را بگیرد آوازی شنیدم که میگفتند بنگرید که هیچ عمل صالح با خلاص کرده ست یا نی اگر یک عمل با خلاص کرده ست خلاص یابد از عذاب

والا فی فرشته را دیدم که آمد و دست وی را بوی کرد و گفت مَا وَجَدْتُ یعنی نیافتم که بدست عمل با خلاص کرده باشد و همچنین پای را و دیگر اعضای او را تا بزبانش رسید بوی کرد و گفت وجدتک یا فتم که یکبار با خلاص گفته لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ فرمان آمد که وی را به بهشت ببرد این قصه در نوادر شیخ محقق خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه مذکورست وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ وچون بداند بیقین که این مردن جدائی ست از مال و فرزند و دوستان وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ وچون پیچیده شود ساق پای با ساق پای در کفن و قیل سختی بسختی پیوندد و قیل رنج دنیا با رنج آخرت جمع شود و عرب سختی را ساق گوید اِلٰی رَبِّكَ یَوْمَئِذِ ِالْمَسَاقُ ۚ و بپروردگار تو در آن روز راندن باشد سر خلق را یعنی خلق را بجزا خدای تعالی هر مذروح بهشتی را بعلیین برند یعنی با آسمانها و روح و دوزخی را بسجین یعنی بزیر زمین بهفتم برند فَلَا صَدَّقَ پس راست گوی نداشت رسول خدا را آن آدمی وَلَا صَلّٰی و نماز نگذارد وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰی ولیکن دروغ گوی داشت رسول را و روی از حق تعالی گردانید ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰٓی اَهْلِهٖ یَتَمَطّٰی ط باز رفت بسوی اهل خود میخرامید الضمائر راجعة اِلَی الْاِنْسَانِ فی قوله تعالی اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ و مراد از این انسان ابوجهل ست یا کافر دیگر یتمطی خرامیدن پس دعای بد کرد بر این کافر و گفت جل جلاله اَوْلٰی لَكَ فَاَوْلٰی ثُمَّ اَوْلٰی لَكَ فَاَوْلٰی وای بر تو باد ای کافر وای بر تو باد و قیل یعنی الاولی نزدیک باد بر تو شکنجه هلاک کننده یعنی بلائی بتو نزدیک ست بر حذر باش اولی مبتدا و لك خبره ۔ اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُّتْرَكَ سُدًی ط و پندارد آدمی یعنی ابوجهل که فروگذاشته شود وی مهمل یعنی بی امر و نهی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبی کسی را با وی کاری نباشد و چون بمیرد باز زنده نشود این چنین پندارد کافر فاما چنین نیست دلیل بیان کرد بر قدرت خود و گفت جل جلاله اَلَمْ یَكُ نُطْفَةً مِّنْ مَّنِیٍّ یُّمْنٰی آیا نبود این آدمی از پاره آب منی که ریخته شود در رحم الاماء فرود آوردن آب ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰی ط باز بود این آدمی خون بسته پس از آب بیافرید و پیرا حق تعالی پس راست کرد و پیرا و اندامهای وی را چون سر و روی و پای و دست و دیگر اعضا فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰی پس کرد از آب منی

دو جفت یکی نر و یکی ماده در درون زهدان اگر خواهد نر آفریند و اگر خواهد ماده و اگر خواهد هم نر و هم ماده یعنی خنثی اَلَیْسَ ذٰلِكَ بِقٰادِرٍ عَلٰٓى اَنْ يُّحْيِۦَ الْمَوْتٰى ۝ ایا نیست خداوندی که چنین کند از آب منی قادر و توانا بر این که زنده کند مردگان را یعنی قادر ست که همیشه بوده و باشد رسول ما علیه السلام گفت سبحانك بلی چونکه تمام شدی سوره دسنت این ست که چنین باید گفت

سورة الدهر مدنية وهي احدى وثلثون آية وفيها عا ون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسَانِ حِيْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْـًٔا مَّذْكُوْرًا بدرستی که آمد بر آدم علیه الصلوة والسلام روزگاری که نبود وی چیزی یاد کرده شده بقول امام سدی کالبد آدم علیه السلام چهل سال میان مکه و طائف نهاده بود سر بسوی مکه و پای بسوی طایف اول خاک بود پس بر وی باریدند تا گل شد پس آفتاب بر وی تافت تا بوی گرفت و حمأ مسنون شد حمأ مسنون گل سیاه بوی ناک را گویند پس باد بر وی وزید تا خشک چون سفال شد که آواز کردی چون دست بر وی میزدند کالصلصال وکالفخار وقیل المراد من الانسان همه آدمیان اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ اَمْشَاجٍ بدرستی و راستی که آفریدیم فرزندان آدم را از آب منی آمیخته آب مرد با آب زن الامشاج جمع مشج او جمع مشیج کخلط وخلیط واخلاط نَّبْتَلِيْهِ تا بیازمائیم ویرا بکاری شریعت تا پیدا شود از وی که باختیار خود خیری می کند یا شری چنانکه ما دانسته ایم از وی بعلم قدیم خود فَجَعَلْنٰهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا ۝ پس گردانیدیم این آدمی را شنوا و بینا از قطرهٔ آب منی یعنی از قطرهٔ آب منی آدمی را شنوا و بینا آفریدیم اِنَّا هَدَيْنٰهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَّاِمَّا كَفُوْرًا بدرستی که ما نمودیم آدمی را راه نیکی و بدی و حق و باطل یا شکر گوید یا ناگوید اگر شکر گوید و ایمان آرد و عمل نیکو کند راه بنا نمایش و اگر شکر ناگوید و کافر شود و گناه کند نیز راه بنا نمایش از ما همه کرم بود آدم نبود بست کردیمش از خاک و فرزندان او را از آب منی آفریدیم و شنوا و بینا کردیمشان و راه حق و باطل نمودیمشان اگر ایمان آرند و عمل نیک کنند جزای ایشان بهشت جاودان باشد و اگر ایمان نیارند

و عمل نیک نکنند جزای ایشان دوزخ باشد چنانکه بیان کرد حال هر دو طایفه را تا آخر سوره و گفت جل جلاله اِنَّآ اَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ سَلٰسِلَا۠ وَاَغْلٰلًا وَّسَعِيْرًا بدرستی که ما آماده کردیم مر کافران را زنجیرهای و غلهای گران و آتش سوزان بعد ازین حال مؤمنان را بیان کرد و گفت جل جلاله اِنَّ الْاَبْرَارَ يَشْرَبُوْنَ مِنْ كَاْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوْرًا بدرستی که نیکان یعنی مؤمنان نیکوکار بیاشامند در بهشت از شراب قدحی باشد که باشد آمیزش وی یعنی از آنچه در وی آمیزند خنک و سفید باشد چنانکه در شربت یخ آمیزند در دنیا در سفیدی و سردی و خوشبوئی همچون کافور باشد و قیل کافور در بهشت چشمه ایست عَيْنًا يَّشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ آن کافور چشمه باشد که بیاشامند از وی بندگان خدا یعنی اولیاء یُفَجِّرُوْنَهَا تَفْجِيْرًا بر اند آن آب را در منزلهای خود هر کجا که خواهند در بلندی و پستی بیچون بخلاف آب دنیا که می باشد خبر کرد که این بندگان کیانند و صفت ایشان چیست گفت جل جلاله يُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وفا می کنند این بندگان پاک نذرها که کنند در طاعتها و فرضها و سنتها وَيَخَافُوْنَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهٗ مُسْتَطِيْرًا و می ترسند روزیرا که بدی وی پراگنده باشد یعنی عذاب وی و بدی آشکارا باشد و همه گناهکاران برسد و امام قتاده گفت رحمة الله علیه از سختی آن روز آسمان شگافته شود و ستارگان بریزند و کوهها همچو گرد بهوا روند و آفتاب و ماهتاب را نور نماند و زمین بجنبد و آبها بزمین فرو رود مقدار چهار صد گز دانی که حال آدمی در آن روز چگونه باشد زهی غافل ازان روز منتر سد در کشاف و کواشی آورده ست و در بسیاری از تفاسیر آمده که این آیتها در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و اهل بیت او رضوان الله علیهم اجمعین نازل شده ست که ایشان روزه نذر میداشتند از برای صحت شاهزادگان و در سه شب طعام دادند مسکین و یتیم و اسیر را امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بسنان ملک دنیا کرفت و به سنان ملک عقبی گرفت مسکین تو که نه سنان داری و نه سنان و در این قصه مبالغه بسیار کرده اند که آن لایق ایشان نیست و محققان نمی پسندند و بقول مقاتل رضی الله عنه این آیتها در حق یکی از انصاری آمد که در یک روز طعام داد بمسکین و یتیم و اسیر وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا وَّاَسِيْرًا و خود نمی میدهند از برای دوستی حق با وجود دوستی طعام و حاجت بوی گدایان را

ویتیم و بی پدر را و اسیر را و می گویند انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء
ولا شکورا ۹ بدرستی که ما میدهیم خورد نی شما را از برای رضای حق تعالی و نمیخواهیم
از شما جزا و ثنا را انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا ۱۰ بدرستی که ما می ترسیم
از خدای خود روزی را که روی های گناه کاران در آن روز ترش باشد و سخت و شوار باشد آن
روز بر گناه کاران فوقهم الله شر ذلک الیوم ولقیهم نضرة وسرورا ۱۱
پس بسبب این کارهای نیک نگاهداشت ایشانرا خدای تعالی از بدی آن روز و او شان را
تازگی رویها و شادی دلها و دشمنان را او را سیاه روئی و غم و اندوه بحد و بی اندازه الوقایة
نگاهداشتن التلقیة چیزی به پیش کسی آوردن و دادن فوقهم و لقیهم بمعنی استقبل
و اجتول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشان را و خواهد داد و شان در روز قیامت وجزاهم
بما صبروا جنة وحریرا ۱۲ وجزا دهد ایشانرا بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلا ها
بهشت جاودان و جاهای حریر نرم چون در دنیا دوستان او را بلا بود در عقبی عطا بود و در
دنیا ایشان را غم در آخرت شادی بود و دنیا ایشان را زندان بود و عقبی بهشت جاودان بود و در دنیا
آنرا جاهای تنگ بود و در عقبی ایشان را جاهای حریر باشد فرو ترین کسی را هفتاد حلة و حریر پوشانند
و بهترین را هفتاد هزار هریکی را بلون دیگر و تنکی هریک همچون تنک برگ گل و چون از جای و جامه ایشان
خبر کرد از تخت و بخت ایشان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله متکئین فیها علی الارائک
تکیه زده باشند دران بهشت بر تختهای آراسته و در پیش هر تختی بوستانی و در پیش هر بوستانی
گوشکی و در پیش هر گوشکی گلستانی چون در دنیا بر بساط فقر و فاقه قناعت کرده باشند و در خانها
محقر نشسته باشند در بهشت چنین منزلها خوب باشد شان متکئین حال من
الضمیر المنصوب فی جزاهم کقوله تعالی لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا
لا یرون حال من الضمیر المرفوع المستقر فی متکئین یعنی نه بینند دران بهشت آفتاب
و زمهریر را یعنی گرما و سرما را یعنی چون در دنیا گرمای تابستانی و سرمای زمستانی دیده بودند
و طاعت را ترک نکرده آنجا از سرما و گرما در امان باشند چون کافران در نعم بوده باشند در تابستان
و زمستان در گرما و سرمای دوزخ در مانند چون از جای و جامه ایشان خبر کرد از سایه و میوه ایشان

نیز خبر کرد و گفت جل جلاله وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا و نزدیک باشد بآن بهشتیان سایهای درختان بهشت وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ای قربت منهم یعنی نزدیک کرده شود بآن بهشتیان میوهای درختان بهشت اگر نشسته و خفته و ایستاده آن میوها بایشان میرسد و نزدیک شود بسر آمدن درختان احتیاج نشود و انام مجاهد رحمة الله علیه گفت که صحن بهشت از نقره خام باشد و خاک آن از مشک و تنهٔ درختانش از زر و نقره و شاخهاء او از مروارید و از زبرجد و یاقوت و میوهای او بتو نزدیک باشد کر دست بوی برسد بیرنج از درخت می گیری و میخوری چون دشمنان او را در دنیا بوستانها و میوهای لون بلون بود در عقبی جای ایشان دوزخ ست و میوهای ایشان زقوم و ضریع عطف علی جنة ای واعطاهم جنة دانية ظلالها و مسخرة اهاء و الظلال جمع الظل التذليل رام کردن القطوف جمع قطف ست و قطف میوهٔ درخت را گویند بدانکه اول این عطاها آن بود که فرمود که فَوَقَاهُمُ الی اخره یعنی نگاه داشتشان و دادشان عطاها که اول آن تازگی رویهای ایشان بود از اثر تجلّی جمال من و شادی دلهای که از مشاهدهٔ جمال انوار صفات و ذات من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم که هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ و محقق دانند که این کرمها در دنیا و عقبی همه از بود که توفیق طاعت او داد و جزای طاعت نیز او دهد پس هر که را قبول کرد سرور و نکرد و هر که را رد کرد مقبول نکرد و

رباعی

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد	۞ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد
لطف بکدام ذرّه پیوست و نمی	۞ کان ذرّه بر از هزار خورشید نشد

من قبله قبله بلا علة ۞ ومن ردّه ردّه بلا علة

و از نعمت دیگر که داده شود و آن شرابهای شیرین باشد خبر کرد و گفت جل جلاله وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ و گردانیده شود بر بهشتیان آب و جامها یعنی شربها و قدحهای نقره و اکواب و کوزهای بی دسته كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ که باشد آن کوزها از شیشهها که از نقره باشد یعنی آنرا صفائی آنچنان باشد و سفیدی نقره که هرچه درون او باشد از شربتها رنگ بیرنگ از بیرون او بنماید عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت که اگر از نقره دنیا قدحی ساخته

شود تنک تر از پرگس انچه در درون وی ست نماید بخلاف قدح بهشتی که از نقره بود چنان باصفا
بود که هرچه در وی باشد از بیرون نماید همچو شیشه و شیشه دنیا از خاک باشد فاما شیشه بهشتی
از نقره پاک باشد قواریرا از روی ترکیب خرکانت باشد القراءة بتنوینهما و ترکه فیهما
بتنوین الاول و ترکه فی الثانی من فضة بیان الاصل القواریر کذ فی الکواشی
قدروها اندازه کرده باشند یعنی شرابهای بهشتی را در ان کوزها یا کوزها را اندازه کرده باشند
فرشتگان پیش از امدن بهشتیان در بهشت تقدیرا اندازه کردن که شراب بکوزها برابر باشد
بمقداری که بهشتی سیر شود نه کم آید و نی زیاد و این نوع بالذت امنی می باشد و شاید که این اشارت
باشد که اقداح راح شراب بمقدار حوصلهٔ ارواح باشد در معارف الهی و الله تعالی اعلم ویسقون
فیها و داده شوند آن بهشتیان را در بهشت کاسا قدحی را از شراب که کان مزاجها باشد
آمیزش وی زنجبیلا زنجبیل چیزی که خوشبوی و خوش مزه می باشد در عرب و قیل چشمه
ایست در بهشت عینا فیها تسمی سلسبیلا چشمه باشد که نامبرده می شود و سلسبیل
یعنی خوش بوی و گوارنده و فرمان بردار و سقی متعدی بمفعولین می باشد یقال سقاه الماء
مضاف محذوف می باشد کاسا ای شراب کاس چون صفت لباس بهشتیان و منزلها
و میوها و شرابها و قدحهای ایشان کرد صفت خادمان ایشان نیز کرد و گفت جل جلاله ویطوف
علیهم و می گردد بر ایشان ولدان کودکان یعنی بچگان و غلامان مخلدون جاوید کرده شدگان
که هرگز پیر نگردند و از جمال و حال خود بر نگردند بعضی گویند این خادمان بهشتیان فرزندان کافران
باشند که خرد نرسیده باشند و بعضی گویند این خادمانی باشند که حق سبحانه و تعالی ایشان را در بهشت
آفریده باز صفت دیگر شان یاد کرد و گفت اذا رایتهم چون بینی تو آن خادمان را حسبتهم
لؤلؤا منثورا پنداری و بدانی که مروارید های سفیدند پراگنده و ریخته شده از
غایت سفیدی و پاکیزگی همچون مروارید ها باشند و راز یکدیگر در بساطها برای خدمت کردن
بهشتیان ایستاده خادمان ایشان چنین خوب صورت باشند تا دانی که مخدومان چون باشند
واذا رایت ثم رایت نعیما چون تو انجا یعنی در بهشت بینی تو خوشیها و نعمتهای بسیار
وملکا و پادشاهی کبیرا بزرگ قال النبی صلی الله علیه وسلم ان ادنی اهل

ادناه یعنی کمترین بهشتیان را مملکتی باشد که مسافت آن هزار سال راه باشد دور را همچون نزدیک بیند که آنرا زوال نباشد و ملک بهت بزرگ بقول خواجه علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه آن باشد که هرچه او خواهد همچنان گردد و بقول امام مقاتل رحمة الله علیه ملک کبیر آنست که هفتاد هزار حاجبان و دربانان باشند مر هر بهشتی را چون فرشتگان خواهند که پیش آن بهشتی در آیند و از آیند و از این همه دستوری خواهند بعد ازان پیش بهشتی در آیند و سلام حضرت باری تعالی برسانند و هریکی هدیه بیارند که چشم کسی چنان ندیده باشد و بیچ گوش هم نشنیده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد فرشتگان گویند که حق تعالی از تو خوشنودست این هر ون بهشتی خوشتر از همه نعمتها باشد لقوله تعالی رِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ وَمُلْکًا کَبِیْرًا در قراءت عایشه رضی الله عنها آمده است کو مینی تو پادشاه بزرگ را یعنی خدا تعالی را باز حق سبحانه و تعالی صفت دیگر کرد بهشتیان را و جامهای ایشان را جل جلاله گفت عٰلِیَهُمْ بر بالای ایشان باشد ثِیَابُ سُنْدُسٍ جامهای تنک و قبیل دیبای تنک خُضْرٌ جامهای سبز یا سندس سبز وَاِسْتَبْرَقٌ دیبای جامهای دیبای سطبر بر هر مو منی باشد هفتاد حله هریکی بر یکدیگر و جامهای زیرین ایشان باشد دیبای سبز تنک تنکی هر حله همچون تنکی برگ گل القراءة بسکون الیاء عالیهم فهو مبتداء خبره ثیاب سندس و بنصبه ظرف ای ثبت عالیهم او حال من ضمیر علیهم و صفت دیگر بهشتیان را ذکر کرد گفت جل جلاله وَحُلُّوْٓا و آراسته شوند این بهشتیان اَسَاوِرَ دستنها مِنْ فِضَّةٍ از نقره و عادت ملوک و اشراف عرب این بود که دستنها در دست کردندی و صفت کردندی باز آن حق تعالی بهشتیان را بآن صفت کرد و باز صفت دیگرشان هم کرد جل جلاله وَسَقٰهُمْ و بدهد بشان رَبُّهُمْ پروردگارشان شَرَابًا شرابی طَهُوْرًا پاکیزه که چون خورده شود بول نگردد بلکه عرق شود و از تنهای ایشان بیرون آید بوی وی مشک باشد و دل ایشان را پاک کند از کینه و دشمنی و دوستی غیر حق تعالی سابقان و مقربان حضرت عزت را جل جلاله از بطنان یعنی از زیر عرش قدحهای شراب طهور از زبرجد سبز و از یاقوت سرخ و از نقره سفید بر سانند سواسطه دستی تالب و مقتصد اندرا و میانه رو اندرا فرشتگان دهند و عامهٔ اهل بهشت را غلمان دهند یعنی خادمان

بهشت چون از شراب بهشتی بخورند مست ذوالجلال کردند حجاب برگیرند تا جمال بیچون و بیچگون
او بجهت وسکان حق را ببینند اللهم ارزقنا واجعلنا بکرمك من المقربین اِنَّ
هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً بدرستی که این نیکیها که یاد کرده شده ست بود و باشد مر شما را بسبب
پاداش کارهای نیک شما وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُورًا و بود و هست کوششهای شما پذیرفته
و قبول کرده شده و کارهای شما ضایع نیست بلکه اندك پذیرد بسیار بخشد حضرت باریتعالی
اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ تَنْزِيلًا ۝ بدرستی که ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستادنی
پراگنده اگر یکبار فرستادمی یاد گرفتن او بتو دشوار بودی چون فرستادیم قرآن را و ترا پیغامبر گردانیدیم
و بخلق عالم فرستادیم اگر ترا ببر بخوانند و ساحر و شاعر گویند بر جفای ایشان صبر کن پس گفت
جل جلاله فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس صبر کن ای محمد از برای حکم حق تعالی بر رسانیدن شریعت
و احکام و اسلام و بر دروغ گوی داشتن خلق مر ترا و بر مصیبتها و ادای طاعتها وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر از
مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُورًا ازین کافران هیچ بزه کاری و ناسپاسی را یعنی ولید مغیره
و عتبه را که ایشان گفتند ای محمد ما ترا مال بسیار بدهیم و عروس صاحب جمال بدهیم ازین کار برگرد
و بقول دیگر مراد ابوجهل ست که رسول علیه السلام را از نماز گذاردن منع کرده بود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ
و یاد کن ای محمد نام خدای خود را بُكْرَةً در بامداد یعنی نماز بامداد بگذار وَّاَصِيلًا ۝ و شبانگاه
یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذار وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهٗ و بعضی از شب سجده کن مر پروردگار
خود را یعنی نماز شام و خفتن بگذار وَسَبِّحْهُ و بپاکی یاد کن مر او را لَيْلًا و شب طَوِيلًا ۝
دراز یعنی نماز شب بگذار و بقول دیگر مراد آنست که یاد کن بزبان مر پروردگار خود را در همه اوقات
اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستی که این کافران يُحِبُّوْنَ دوست می دارند بدل و جان الْعَاجِلَةَ دنیا را
وَيَذَرُوْنَ و می گذارند وَرَآءَهُمْ از پس خود يَوْمًا ثَقِيلًا ۝ روز گران را یعنی کار ایشان
همه از برای دنیا ست غم کهدان و اغلر چندان باشد شان که نیمه آن بلکه ازده بخش آن یکی از برای
آخرت نباشد شان فاما مومنان را همه غم آخرت باشد و تدبیر دنیا بقدر حال کنند فاما عاشقان را
جز طلب دوست هیچ نباشد ::

مثنوی

۰ ملک دنیا تن پرستان را حلال	ما غلام ملک عشق بی زوال ۰
۰ عاشقی گر خوان رحمن خورد قوت	صد عدد آن پیش او نیزد بر گ توت
۰ هشت جنت گر درارم در نظر	ور کنم خدمت من از خوف سقر ۰
سومنی باشم سلامت جوی من	زانکه این هر دو بود حظ بدن

وبطریق تعریض تنبیه کردشان وگفت جل جلاله

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما آفریدیم ایشان را وبس وَشَدَدْنَا وما استوار کردیم اَسْرَهُمْ عضوها واستخوانها وپیها ورگهای ایشان را وبقولی دیگر ما آفریدیم جای بیرون آمدن بول وغائط ایشان را یعنی راه پیش وپس چون چیزی بیرون آید هردو بهم فراز آیند چون چنین ست چرا باید که شب وروز عمر خود را بطلب کردن دنیا ودوستی آن مستغرق دارند وهیچ قدم بی طمع دنیا نزانند واز خالق ورازق خود چرا روی گردانند وبیان کرد که ما قادریم برین که این کافران را نیست کنیم وبدل ایشان دیگران را بیاریم وگفت جل جلاله وَاِذَا شِئْنَا وچون خواهیم که هلاک کنیم ایشان را بَدَّلْنَا اَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ۝ بدل کنیم ما بدنهای ایشان را بدل کردنی یعنی بهتر از ایشان بیاریم وما قادر مختاریم وحکیم غفاریم ورحیم ستاریم وکریم زود هلاک نکنیم ایشان را تا باشد که ایمان آرند اِنَّ هٰذِهٖ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ پندیست مر شما را ولطفیست مر دوستان را چونکه در وی حال بهشتیان ست وبیان رفتار ایشان ست فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد حال ایشان وجزای ایشان را اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيلًا ۝ بگیرد بخدای خود راهی یعنی بندگی او کند ورضای او جوید وهوای خود بگذارد

بیت

بادو قبله در ره توحید نتوان رفت رست	یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

وَمَا تَشَاۗءُوْنَ اِلَّآ اَنْ يَّشَاۗءَ اللّٰهُ ۝ ومخواهید شما چیزی را مگر وقت خواستن خدای تعالی یا مگر خواستن حق تعالی آن چیز را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا بدرستی که حق تعالی هست ولوده باشد نیک دانا ونیک استوار کار که غلط بروی روا نیست يُدْخِلُ مَنْ يَّشَاۗءُ فِيْ رَحْمَتِهٖ هر که را خواهد در رحمت خود در آورد یعنی ایمانش دهد وبهشت جاودان وَالظّٰلِمِيْنَ اَعَدَّ لَهُمْ

عذابا اليما ۵ وكافرانرا وستمكارانرا آماده كرده شكنجه دردناك يعنى كفر وكافرى را بكافران وبدو دوزخ جاودان وبدشان جزاى كردارشان القراءة ما يشاؤن بالتاء والياء الا ان يشاء الله ظرف او حال

سورة المرسلات مكية وهى خمسون وقيل واحد وثلاثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

والمرسلت بحرمت بادهاى فرستاده شده عرفا همچون يال اسپ پى در پى متصل انتصابه على الحال وقيل بحرمت فرشتگان فرستاده شده از براى كار نيكو العرف در لغت يال اسپ وكار نيكو وانتصابه على المفعول فالعصفت عصفا پس بحرمت بادهاى سخت رونده سخت رفتنى والناشرات نشرا ۲ وبحرمت بادهاى كه ابرها پراكنده كنند پراكنده كردنى فالفارقت فرقا ۳ پس بحرمت آيتهاى قرآن كه جدا كند حق را از باطل جدا كردنى فالملقيت ذكرا ۴ پس بحرمت فرشتگان كه اندازند وحى را در دلهاى پيغمبران عذرا از براى پيدا كردن حجت او نذرا ۵ يا از براى ترسانيدن يعنى حق تعالى كتابهاى خود را فرستاد وبر پيغمبران تا ايشان بامتان برسانند وعلماى امتان ايشان بشاگردان برسانند وايشان بخلق برسانند تا عذر باشد يعنى حجت پيدا كنند بر ايشان تا خلق نگويند كه نشنيديم ونداديم ونمارا كسى نرسانيد وازروز قيامت خبر نكرد وبحرمت اين چيزها كه انما توعدون لواقع ۶ بدرستى كه آنچه شما را وعده كرده ميشود يا وعده كرده ميشود شما را من الايعاد والوعيد لواقع ۶ هر آينه واقع شدنى است وباشندنى است يعنى قيامت وبهشت ودوزخ خواهد بود بيشك فاذا النجوم ۷ پس چون ستارگان طمست ۸ نور زدوده شوند نسوريزند والطمس در لغت ناپديد كردن واذا السماء فرجت ۹ وچون آسمان شگافته شود وسست شود پس شكافد پس از هم جدا شود وپاره پاره شود وذره ذره شود ونگاه نيست شود ذكر فى التفسير ان اول حال السماء الوهى يعنى سست شدن ثم الانشقاق ثم الانفطار ثم الانفراج حتى يتلاشى فتصير كالهباء لم تكن

وَاِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ وچون کوهها پراگنده شوند و بباد داده شوند اول پراگنده شوند پس رانده شوند
در هوا همچون پشم رنگین پس ریزه ریزه شوند همچون کرد پس ناچیز شوند گویا که هیچ نبود وَاِذَا الرُّسُلُ
وچون پیغمبران اُقِّتَتْ گرد کرده شوند جواب فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ تا اینجا محذوف ست یعنی
چون این کارها واقع شود قیامت بیاید لِاَیِّ یَوْمٍ اُجِّلَتْ مر کدام روز را تاخیر کرده شده ست
این کارهای بزرگ استفهام از برای تفخیم ست لِیَوْمِ الْفَصْلِ جواب گفت از برای روز جدا
کردن حق را از باطل وَمَا اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ وچه دانی تو که چه بزرگ ست روز جدا کردن
یعنی تو چه دانی بزرگی روز قیامت را یعنی چون نفخ صور شود و زمین بر خود لرزیدن گیرد آسمان بر خود
ترقیدن گیرد و کوهها از جای خود در هوا شوند و ستارگان بزمین فرو ریختن گیرد و پیغامبران را جمع
کرده شود و خصم و خصم آویختن گیرند وای و هلاکی باد در آن روز مر کافران را چنانکه حق تعالی گفت
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای در آنروز مر دروغ دارندگان را و قیل وادی ست در دوزخ
که آنرا ویل گویند اگر کوهها در آنجا اندازند بگداز ند و این جامی کافران باشد نعوذ باالله منه ذٰلِكَ
نُهْلِكِ الْاَوَّلِينَ آیا نیست و هلاک نکردیم قوم پیشین را یعنی قوم نوح را ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ
الْاٰخِرِينَ پس از پی ایشان در آوردیم و نیست کردیم امتان پسین را یعنی قوم ثمود را و قوم
لوط و قوم فرعون و غیر ایشان را چون ایمان نیاوردند بپیغمبران خود كَذٰلِكَ نَفْعَلُ
بِالْمُجْرِمِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وهمچنین کنیم بر گناهگاران یعنی کافران
امت ترا بقصد خود بگیریم و نیست کردانیم و ترا بر ایشان نصرت دهیم چون منکران قیامت را یاد کرد
و از هلاک کردن ایشان نیز خبر کرد اشارت بدلائل قدرت خود کرد که ما قادریم که قیامت را بیاریم و همه
مردگان را زنده گردانیم و دوستان را بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این همه ممکن ست
پس گفت جل جلاله اَلَمْ نَخْلُقْكُّمْ آیا نه آفریدیم شما را مِّنْ مَّآءٍ مَّهِينٍ از آب ست یعنی
خوار ناپاک که آن آب مادر و پدر ست فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن آب را و نهادیم اش فِي
قَرَارٍ مَّكِينٍ در آرامگاه استوار که آن رحم و زهدان مادر ست اِلٰى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ
تا اندازه و دانسته شده که نه ماه ست یا بیشتر یا کمتر فَقَدَرْنَا بمعنی قدر پس اندازه کردیم ما آن وقت را
که کم نشود و بیش نگردد فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس ما نیک اندازه کنندگانیم ای المقدرون

چون دلائل ظاهر شد با وجود این کافران منکر شدند قدرت را به آوردن قیامت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ هلاکی باد منکران اسلام و احکام آن را در آن روز اَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نگردانیدیم زمین را كِفَاتًا گردکننده و فراهم آرنده اَحْيَاءً زندگان را وَاَمْوَاتًا و مردگان را یعنی زمین را جای قرار زندگان و مردگان گردانیدیم وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ و گردانیدیم در زمین کوهها ی استوار بلند و چندین منفعتها در این کوه ها نهادیم از زر و نقره و آهن و لعل و غیر آن الرَّسْوَة استوار شدن الشموخ بلند شدن وَاَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا و دادیم شما را آبخوش شیرین خنک و با وجود این کافر شدید جزا دادیم شما را وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی باد دروغ دارندگان را یعنی کافران را در آن روز اِنْطَلِقُوا اِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ گفته شود مر کافران را روز قیامت بروید بسوی آنچه بود بدید شما که دروغ گوی میدانستید پیغامبران را آن چیز یعنی بروید بدوزخ الانطلاق رفتن اِنْطَلِقُوا بروید اِلَى ظِلٍّ بسوی سایه ذُو ثَلَاثِ شُعَبٍ که ویرا سه شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه اطراف کافران گرفته بود شعبه شاخ شعب جماعت لَا ظَلِيلٍ آن سایه دود دوزخ خوش خنک نباشد الظلیل پوشنده وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ کفایت کند آن سایه از آتش دوزخ یعنی هیچ در وی نفع نباشد و قیل تمام و همیشه خوش و خنک نباشد اِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ کَالْقَصْرِ بدرستی که آن آتش دوزخ می اندازد اخگرها و قیل سرشکها را که آب جگرها باشد بچون کوشکهای بزرگ كَاَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ ۝ گویا که آن اخگرهای آتش اشتران سیاه اند که بزردی می زنند القصر کوشک و قیل درخت سطبر الجمل اشتر الجمالة جماعت والجمالات جمع الجمع وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ وای و هلاکی باد در آن روز کافران را که دروغ گوی میدانستند پیغامبران را هٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ ۝ این روزی ست که در وی سخن نگویند کافران یعنی در روز قیامت وقتی باشد که سخن نگویند کافران در آن وقت و مر او را همه روز نیست وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ و دستوری داده نشود مر دوزخیان را تا سخن گویند و عذر خواهند بقول امام مقاتل چهل سال سخن نگویند از سختی عذاب آن روز قیامت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای در آن روز مر کافران را هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این

روز جدا کردنی ست میان دوستان و دشمنان جَمَعْنٰکُمْ گرد کردیم شمارا وَالْاَوَّلِیْنَ با مانان
پیشین فَاِنْ کَانَ لَکُمْ کَیْدٌ پس اگر باشد شما را مکری و حیلہ کنید سرا در
دور کردن عذاب از خود فَکِیْدُوْنِ ۝ پس مکر کنید مرا و این عذاب را از خود دور
کنید و این سخن مر کافران را سرزنش باشد وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ وای و ہلاکی
مر کافران را در آن روز و چون حق سبحانہ و تعالی حال شمنان را یاد کرد حال دوستان را
یاد کرد و می گوید جل جلالہ اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ ظِلٰلٍ بدرستی کہ ہر آئینہ پرہیزگاران
در دور باشند گان از کفر و کافری باشند در بوستانہا و سایہا با آسایش وَعُیُوْنٍ
یا چشمہای آب روان وَّفَوَاکِهَ و میوہای نیکو مِمَّا یَشْتَهُوْنَ ۝ از آنچہ آرزو برند
کُلُوْا وَاشْرَبُوْا بخورید و بیاشامید از نعمتہای بہشت هَنِیْٓـًٔا نوش و گوارنده و خوش
باد شما را بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچہ کردید شما در دنیا از طاعتہا یعنی جزای کردارہای
شماست اِنَّا کَذٰلِكَ بدرستی کہ ہمچنین نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ جزا میدہیم نیکو کاران را
الاحسان نیکوئی کردن وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ وای و ہلاکی باد مر کافران را
در آن روز کُلُوْا بخورید ای کافران از نعمتہای دنیا وَتَمَتَّعُوْا و برخوردار گیرید قَلِیْلًا
اندکی یعنی روزی چند اِنَّکُمْ مُّجْرِمُوْنَ ۝ بدرستی کہ شما کافرانید و مستحق دوزخ شده
اید کہ از دنیا بیرون شدن ست و بعذاب گور گرفتار شدن نعوذ باللہ من ذلک الا جرام گناہ
کردن وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ وای در آن روز مر کافران را وَاِذَا قِیْلَ لَهُمُ ارْکَعُوْا و چون
گفتہ شود مر کافرانرا کہ نماز گذارید لَا یَرْکَعُوْنَ ۝ نماز نکنند الرکوع پشت
خم کردن وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ وای و ہلاکی باد در آن روز مر کافرانرا بقول امام
مقاتل این در دو نیابود کہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم مر وفد بنی ثقیف را فرمود کہ نماز گذارید ایشان
گفتند کہ ما ایمان می آریم فا ما نماز نمی گذاریم ما را ننگ می آید کہ رکوع و سجود کنیم وفد کسانی را
گویند کہ پیش کسی آیند از برای خبر رسانیدن و ایلچی گری کردن و بقول عبد اللہ بن
عباس رضی اللہ تعالی عنہما این در قیامت خواہد بود کہ فرمود قولہ یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ
سَاقٍ وَّیُدْعَوْنَ اِلَی السُّجُوْدِ چون کشف کنند از ساق مؤمنان

سجده تواند کرد و کافران نی چنانکه در سورهٔ ن والقلم گذشت فَبِأَيِّ حَدِيثٍ
پس بکدام سخن بعدهٔ پس از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان می‌آورند

چو بآیات بینات قرآن ایمان نیاورند بکدام سخن

ایمان خواهند آورد یعنی ایمان
نخواهند آورد بهیچ
سخن والله
تعالی اعلم
بالصواب
تم

سورة النبأ مكية اياتها ۴۰ ركوعاتها ۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ اصل عم عما بوده است یعنی از چه سوال می کنند و می پرسند یکدیگر را اهل مکه التسائل از یکدیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت جل جلاله عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از خبر بزرگ می پرسند الَّذِي هُمْ فِيهِ آن خبر که ایشان در وی مُخْتَلِفُونَ اند اختلاف می کنند الاختلاف خلاف کردن یکدیگر و آمد شد کردن مؤمنان می گویند قیامت حق است و خواهد بود چونکه حق تبارک و تعالی از وی خبر کرد که آمدنیست و این خبر بزرگ ست چونکه خبر کننده خدای بزرگ ست و کافران می گویند که نخواهد بود بعضی می گویند که این خبر بزرگ پیغامبر محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم مؤمنان میگفتند که حق ست و کافران می گفتند که حق نیست بعضی گفته اند آن خبر بزرگ قرآن ست که مؤمنان می گفتند که حق ست و سخن خدای تعالی است و کافران می گفتند که حق نیست و سخن خدای تعالی نیست و ما شکر گوئیم که از مومنانیم نه از کافران حق سبحانه و تعالی نام ما در دیوان مومنان داشت بی آنکه از ما طاعتی و عبادتی بوده باشد در ازل پس می باید که دایما بذکر و شکر او مشغول باشیم

رباعی

ای بیتو صنما قرار نتوانم کرد	احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر مویی	یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

حق سبحانه و تعالی کافران را جواب داد و انکار ایشان را رد کرد و گفت جل جلاله كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ و راست بوده ست چونکه بمیرند و در گور در آیند و عذاب گور بچشند ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ حق بوده ست چون بقیامت زنده شوند و عذاب دوزخ را بدانند بعضی می گویند این تکرار از

برای تاکید ست بعضی می گویند تکرار نیست یکی دانستن در گور باشد و یکی دانستن در قیامت ابن عامر ستعلمون بتای خطاب خوانده ست و معنی این باشد که زود باشد که بدانید که این خبر بزرگ حق بوده ست چونکه بقیامت زنده شوید و بعذاب دوزخ درمانید و کلا حرف ردع ست و اسم می بود بمعنی حقا و درین آیت شاید که این معنی بوده باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود و این سوگند ست الودع بازداشتن کسی را از چیزی و اگر حرف بود معنی کلا این باشد که باز ایستید ای کافران از این اعتقاد بدتان که قیامت نخواهد بود سیعلمون یعنی زود باشد که بدانند چون حضرت حق تعالی رد کرد انکار کافران را یاد کرد دلیلها و قدرتهای خود را بیان کرد که انکار نمی توان کرد چونکه بعضی زیرپای ایشان ست و بعضی بربالای سر ایشان ست و بعضی در ذات ایشان ست پس گفت جل جلاله اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهٰدًا آیا نگردانیدیم ما زمین را بساط شما که در وی می باشید و زراعت می کنید و تجارت می کنید و زندگانی و مردگی شما در وی ست المهد گسترون یعنی پهن کردن والمهاد آرامگاه یعنی خداوند تبارک و تعالی قادر ست بمه را زنده گرداند و قیامت را بیارد چنانکه قادر ست بر آفریدن زمین ها و آسمان ها و قادر ست بر درست کردن شما وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا آیا نه کردیم کوهها را میخهای زمین تا نجنبند و در تفسیر تیسیر آمده ست که چون حق تعالی زمین را آفرید زمین می جنبید کوه ها را آفرید تا زمین قرار گرفت آفریدن زمینها را و آسمانها را ندیده ایم اما اعتقاد داریم که چنین ست فاما آفریدن خود را دانسته ایم که بهیچ وجه انکار نمی توانیم کردن چون نیست بود یم ستمان کرد و اشارت باز کرد و اشارت باز کرد و گفت جل جلاله وَخَلَقْنٰكُمْ اَزْوَاجًا و گردانیدیم و آفریدیم شما را جفتها یعنی جفت جفت نر و ماده و سفید و سرخ و سیاه و زرد و دراز و کوتاه و غیر آن الازواج جمع زوج یعنی جفت جفت یا گونه گونه وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا و کردیم خواب شما را راحت السبات آسایش تن بعضی گفته اند راحت وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا و کردیم شب را پوشش شما که تاریکی شب همه چیزها را بپوشد و در شب فائده بسیار ست وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا و گردانیدیم روز را وقت زندگانی شما تا در وی کسب کنید و چون مانده شوید در شب آسایش کنید و این معلوم شماست که بهیچ وجه انکار نمی توانید کرد که المعاش زندگانی کردن و زیستن معاشا ای ذا معاش وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا

شِدَادًا وبنا کردیم بر زبر شما هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کهنه و سست نشود والشداد جمع الشدید وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ۝ و کردیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان الوهجان درخشیدن وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ۝ و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد ببارید آب بسیار ریزان الثجج ریخته شدن الثج ریزانیدن و قیل فرستادیم بباد ها که این ابر را عصیر و غفش کند تا باران از و بیرون آید و باین قول من بمعنی با باشد و بالمعصرات نیز خوانده شده ست قیل باران را فرستادیم از آسمان ها در کشاف و کواشی و شرح کشاف سید یمنی آورده ست که باران از آسمانها می آید و در تفسیر تیسیر آورده ست صاحب منظومه رحمة الله علیه که عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفته ست که از زیر عرش فرو می آید ارزاق حیوانات و در نوادر شیخ بزرگ محقق خواجه ابن علی ترمذی نیز چنین گفته ست که بوحی حق تعالی باران می آید از بحر الحیوة که زیر عرش ست تا بآسمان دنیا میرسد باد را فرمان میشود که آن باران را در ابرها پراگنده کند و ابر را فرمان میشود تا همچون غربال بیزد آنرا و تا باران را فرشتگان در موضعش می نهند و ازین سخن معلوم میشود که قول منجمان و فلاسفه باطل ست که می گویند ابر باران را از دریا می آورد و این قول که مراد از معصرات آسمانها ست قول امام حسن بصری و امام قتاده رحمة الله علیهما ست لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ۝ تا بیرون می آریم بآن آب بسیار دانه را یعنی گندم و جو و غیر آن را از دانها و گیاه را که علف ستوران باشد وقیل الحب اللوء و النبات ما انبت من الارض یعنی باین باران مروارید را و جمیع نباتات را بیرون می آریم از عدم خلق می کنیم وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و بیرون می آریم بآن آب بستانهای سبز انبوه را که شاخهای درختان او در هم پیچیده باشد از بسیاری و الفاف جمع باشد چونکه حق سبحانه و تعالی دلائل عظام یاد کرد بر قدرت تامهٔ خود بر آمدن روز قیامت و گفت جل جلاله إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ۝ بدرستی که روز قیامت که جدا کرده شود در وی دوست را از دشمن و حق را از باطل هست وعده گاه گرد آمدن همه خلق در وی برای شمار و جزا الفصل جدا کردن يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز جدا کردن باشد روزی که دمیده شود در بهمور و صور مانند شاخیست که اسرافیل علیه السلام در وی دمد و قیل پیکرها جمع صورت فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید شما از گور بعرصات قیامت گروه گروه و جماعت جماعت

ودر کشاف آورده ست که در حدیث آمده که اهل عرصات بده گروه بیایند یک گروه بصورت حمدان آیند وآن خرکشان باشند ویک گروه دیگر سر زیر و پای بالا و بروی خود می روند واینها ربا خوران باشند وگروهی دیگر نابینا و کور باشند واین قاضیان وسفتیان باشند که در حکم و فتوی میل کرده باشند بناحق وگروهی دیگر گنگ باشند واین کسانی باشند که در طاعت عجب آرند وگروهی دیگر زبانها خود را می خایند واینها عالمان باشند که بعلم و وعظ خود عمل نکرده باشند وگروهی دیگر دست وپای ایشان بریده باشد واین کسانی باشند که همسایه را رنجانیده باشند وگروهی دیگر برابر دارهای آتشین کشیده باشند وایشان غمازان وسعی ناحق کنندگان باشند که مردمان را در پیش سلطان ظالم وعوان بی باک در اندازند هشتم گروهی باشند که همه اعضای ایشان از هر پلیدی پلیدتر و از هر گندگی گنده تر باشند واینها کسانی اند که لذتهای دنیا را از در مهای حرام گرفته باشند وحق خدای را نداده باشند ونهم گروهی باشند که جامها از قطران وگوگرد سیه پوشیده باشند واین ها متکبران وفخر کنندگان باشند بمال وجاه دنیوی وهم گروهی باشند بصورت خوکان وچشمهای ایشان نابینا ودندانهای ایشان از دهان بیرون آمده ومار ان وکژدمان در دهان ودر چشم ایشان افتاده دغلها وزنجیرها در گردن ایشان واین ها شراب فروشان وشراب خوران باشند نعوذ بالله من ذلک اینها بدبختان وعاصیان باشند اما مومنان وصالحان وجوانمردان بعضی بصورت ماه شب چهارده وبعضی بصورت آفتاب وبعضی بصورت ستارگان باشند قوله وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا گشاده شود آسمان پس باشد درهای آسمان یعنی پاره پاره شود وذره ذره شود آنگه ناچیز شود وقیل گشاده شود درهای آسمان تا فرشتگان فرود آیند امام عاصم وحمزه کسائی فتحت بتخفیف خوانده اند وباقی قراء فُتِّحَتْ بتشدید خوانده اند وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا وروانده شود کوهها را از زمین یعنی از روی زمین پس همچون نمایش سراب شوند یعنی ناچیز شوند سراب آنچه در نیم روز نماید در بیابان مانند آب وهیچ چیز نباشد چون چنین شود عقوبت دوزخ پیش آید إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستی که باشد دوزخ راه گذر خلق هر که بهشت رود بر صراط بگذرد وصراط پل باشد بر بالای دوزخ واز امام حسن بصری روایت کرده شده ست که پل صراط سه هزار سال راه ست از سوی باریکتر از شمشیر تیز تر هزار سال بر آمدن باشد وهزار سال فرود آمدن وهزار سال همواری باشد

تیز و باریک برگناه گاران باشد و فراخ و پهن بر مؤمنان خدای ترس بعضی زود بگذرند همچون برق و بعضی را هفت هزار سال باید تا بگذرند و کافران نتوانند گذشتن و در دوزخ افتند و هر موئی نوزی باشد بعضی را هر چند نظر کنند و بعضی را تا زیر قدم این سخن را نقل کرده شده است از رسالهٔ خواجه محمد پارسای بخاری رحمة الله علیه که برادر طریقت ما بوده اند و زینت اصحاب حضرت خواجه ما بوده اند علیهم الرحمة والرضوان بقول دیگر مرصاد کمین گاهست لِلطَّاغِينَ مَآبًا ۝ بدرستی که باشد دوزخ مرطاغیان را یعنی مر کافران را جای بازگشت و جای باشیدن که همیشه در وی باشند لٰبِثِينَ فِيهَآ أَحْقَابًا ۝ باشند کافران در دوزخ روزگارهای دراز بی نهایت كَذٰلِكَ فِي ٱلْكَشَّافِ وَٱلْكَوَاشِي ولیس المراد عددا محصورا الحقب روزگار باشد و از حقب هشتاد سال مراد نیست اینجا لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ۝ نچشند در آن دوزخ و یا در ان روزگار هیچ خنکی و هیچ آشامیدنی یعنی هیچ راحتی نباشد ایشان را الشراب آشامیدن قیل برد ای نوما یعنی آسایش خواب و خورد نی نباشد شان قیل خنکی و قیل خواب إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ولیکن آب گرم کرم و ریم آبهٔ دوزخیان را بخورانند و بیاشامند الحمیم آب گرم الغساق خون و ریم دوزخیان جَزَآءً وِفَاقًا ۝ این عذابها که یاد کردیم باشد جزای موافق کردارهای ایشان هیچ کرداری بدتر از کفر نیست و هیچ عذابی سخت تر از عذاب آتش دوزخ نیست و ایمان بهترین کارهاست و بهشت خوشترین جایهاست نصب علی المصدر ای جوزوا جزاء موافقا لاعمالهم چون بیان کرد کارایشان را در دنیا و گفت جل جلاله إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ۝ بدرستی که این دوزخیان در دنیا بودند که نمی ترسیدند از شمار قیامت و قیل امید نمیداشتند حساب را الرجاء امید داشتن و ترسیدن و قیل امید نمیداشتند قیامت را وَكَذَّبُوا بِـَٔايَاتِنَا كِذَّابًا ۝ و بودند که دروغ میداشتند قرآن را و حجتهای توحید را دروغ داشتنی بزرگ یعنی هیچ متوجه دلائل عقلیه و نقلیه نمی شدند و در کفر انهمام تمام داشتند انهمام در کاری در آمدن نصیب مؤمن اینست که حساب خود کنند و به توبه و استغفار عذر خواهی کنند و بعد از نماز دیگر محاسبهٔ احوال و اقوال و اوقات گذشته اشتغال نماید شاید که حکمت خواندن سورهٔ عم بعد از نماز عصر این بوده باشد و الله اعلم وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ۝ و هر چیزی را دانسته ایم و شمرده ایم و نوشته ایم در لوح محفوظ

یعنی پیدا کرده ایم الاحصاء شمردن و دانستن و نوشتن فَذُوقُوا پس بچشید جزاهای کردارهای بد خود را فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا پس هرگز زیاده نکنیم شما را مگر عذاب و این آیت سخت ترین وعید است مر دوزخیان را و ازین آیت معلوم می شود که مراد از احقابا ابدالآباد ست نه عدد مخصوص و در تنبیه الغافلین آورده ست که دوزخیان باران را طلبند ابر سیاهی پیدا شود و ماران همچون گردنهای شتران ببارد و کژدمان همچون شتران ببارد بر ایشان چون بگزد ایشان را هزار سال درد او زهر آن نرود و معنی این آیت که قوله تعالی زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ یعنی زیادت کنیم ایشان را عذابی بر بالای عذاب قوله تعالی فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا شاید که باین نوع عذاب باشد نعوذ باالله من ذلک والله تعالی اعلم چون از حال دشمنان و کافران خبر کرد از حال دوستان و مومنان متقی نیز خبر کرد و گفت جل جلاله إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا بدرستی که مومنان پرهیزگاران راست رستگاری یافتن و بهشت را و باغهای آراسته و انگورهای الوانی و در حدیث آمده ست که یک خوشهٔ انگور بهشتی چنان کلان ست که اگر زاغی یک ماه پرواز بالای آن بپایان آن نرسد و سوسن چون در بهشت در آید هزار باغ در بیند در هر باغی هزار درخت بود و بر هر درختی هفتاد هزار برگ بود و بر هر برگی نوشته که لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ و در روایت آمده ست که چون میوهٔ بهشتی را برند در حال در جای او میوهٔ دیگر بیرون آید بقدرت خدای تعالی روایت کرده ست از تمیم وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا مراین بهشتیان را باشند عروسان نارپستان کبران اصلی همزادان یعنی حوران بهشتی که هرگز پیر نشوند وَكَأْسًا دِهَاقًا و قدحهای بهشتی برابر پیاپی بدست غلمان بهشتی بر ملک حی لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا نشنوند این بهشتیان در بهشت سخن بیهوده و نه دروغ دارند یکدیگر را چون در دنیا مجلسهای ایشان پاک بوده باشد از سخن فحش و دروغ و مسخرگی و خبر چینی در آخرت نیز پاک باشند جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا این راحتها جزای طاعتها باشد و قیل عطای بسیار باشد از پروردگار تو و قیل عطای کافی بسنده باشد چندان بدهد شان که گویند بس نصیب درویش اینست که باید که دائما بطاعت و مراقبه و مجاهده و محاسبه و مشاهده اشتغال نماید و از

هزل و غفلت و تکذیب انبیا و اولیا حذر کند و از غافلان و هازلان دور باشد و سخن حضرت خواجه عبد الخالق عجدوانی ست رحمة الله علیه که گفته اند از صحبت بیگانگان حذر کنید چنانکه از شیر درنده

رباعی

باهر که نشستی و نشد جمع دلت	وز تو نبرید صحبت آب و گلت
زنهار ازان قوم گریزان میباش	ورنه نکند روح عزیزان بجلت

بیت

صحبت مردانت از مردان کند	ابر گریان باغ را خندان کند

رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ پروردگار آسمانها و زمین ها و انچه درمیان هردو است خدای مهربان ست لَا يَمْلِكُوْنَ مِنْهُ خِطَابًا نتوانند خلق بوی سخن گفتن از برای شفاعت کردن مگر بفرمان او و قیل القرات رب السموات بضم الباء وبضم النون يَوْمَ يَقُوْمُ الرُّوْحُ وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا نتوانند که سخن گویند بحضرت خدایتعالی در روزی که ایستد روح و فرشتگان صف زده یوم ظرف لایملکون باشد یا ظرف لَا يَتَكَلَّمُوْنَ وبعضی گفته اند گروهی اند از شکرهای خدایتعالی تبارک وتعالی که با ملائکه صف زنند در آنروز که آن گروه نه از ملائکه باشند و نه از فرشتگان یعنی در آن روز سخن نگویند خلایق اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ مگر انکسی خدایتعالی او را دستوری دهد و اذن کند بسخن گفتن وَقَالَ صَوَابًا وگفته باشد صواب یعنی در دنیا لا اله الا الله محمد رسول الله گفته باشد یعنی در روز قیامت شفاعت مومن کند مر مومن را و شفاعت حق ست مر پیغامبران را و اولیا را و علما را و شهدا را و هر کرا که خدایتعالی خواهد و قیل روح یک قول جبرئیل ست علیه السلام و قیل فرشته ایست از همه فرشتگان بزرگتر که وی تنها یک صف باشد و همه فرشتگان یک صف بعد از عرش مجید هیچ چیز از وی بزرگتر نیست و غیر این نیز گفته اند ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ این روز یست ثابت و باشد بیشک فَمَنْ شَآءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ مَاٰبًا بگیرد بخدای خود جای بازگشت یعنی ایمان آرد و عمل صالح کند تا جای یابد در بهشت برحمت خدایتعالی اِنَّآ اَنْذَرْنٰكُمْ عَذَابًا قَرِيْبًا بدرستی که ما ترسانیدیم شما را بعذابی که نزدیک ست آمدن او يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ

یدا ه در روزی که بیند هر آنچه پیش فرستاده باشد و دست او از نیکی و بدی ویقول الکافر و بگوید کافر یا لیتنی کنت ترابا ای کاشکی من خاک شدمی چنانکه حیوانات دیگر شدند حق سبحانه و تعالی همه مخلوقات را زنده گرداند و ایشان را و خود از یکدیگر بستانند اگر گوسفند بی شاخ را گوسفند با شاخ زده باشد وی را شاخ دهند تا ویرا بزنند و همه ستوران و جانوران را زنده کنند فرمان آید که من شما را از برای فرزندان آدم آفریده بودم در دنیا ایشان شما چه معامله کردند گویند الهی تو دانائی ما فرمان بر داری ایشان کردیم ایشان کاهی و جوی و سبوسی و کنجاره بما دادند و نعمتهای خوب را ایشان خوردند و رین باشند که ناگاه کافران بینند در عذاب دوزخ گویند الهی ما راضی شدیم از انچه بما کردند فرمان آید که همه خاک شوید چون خاک شوند کافران آرزو برند حال ایشان را و گویند ای کاشکی ما نیز خاک شدیمی همچون ایشان تا از عذاب ابدی خلاص یافتمی چون این سوره را تمام کنی بگوئی اللهم اعتق رقابنا و رقاب آبائنا و امهاتنا من النار برحمتك یا ارحم الراحمین وصیت والد شریف رحمة الله علیه باین فقیر این بود که این دعا را بعد از سوره عم بخوان قیل مرا ازین کافر که گوید یا لیتنی کنت ترابا ابلیس ست که آرزو برد بر آدم یعنی ابلیس آرزو برد که کاشکی من خاک بودمی همچون فرزند آدم علیه السلام والله اعلم بالصواب

سورة النازعات مکیة وآیاتها واحد وکوعان

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی درین سوره به پنج چیز سوگند یاد کرده ست مفسران را اختلاف ست که آن پنج چیز چیست اصل اقاویل این ست که در هر چند مراد فرشتگان اند که بکارها حق تعالی ایشان را مشغول کرده ست و ما این قول را اختیار کردیم والنازعات غرقا ای نزعا عنیفا والغرق بمعنی الاغراق ویقال غرقته واغرقته ای اخذته بقوة النزع کشیدن والغرق والاغراق گرفتن بسختی یعنی بحرست فرشتگانی که بکشند جانهای کافران را کشیدن سخت چون جان بحنجر کردن رسد بگذارند تا همه در تن در آید باز کشند تا بر کافران سخت شود جان کندن نعوذ بالله من ذلك نزع در لغت عرب کشیدن را گویند غرقا یعنی کشیدن محکم والناشطات نشطا و بحرست

فرشتگان که بگیرند جانهای مؤمنان را بآسانی و بیرون آرند نشط الدلو من البیر ای اخرجها کذا فی الکشاف یعنی چنانچه بیرون آورد دلو را از چاه وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا و بحرمت فرشتگان که شناوری کنند بشتابند در فرمانهای حق تعالی السبح شناوری کردن یُقَالُ فُلَانٌ سَابِحٌ وَسَبُّوحٌ یعنی اسپ تیزرو در هوا و هموار گویا که در آب میرود یا همچون آب میرود لسرعته فی سیره بسهولة کانه یسبح فی الماء فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا پس بحرمت فرشتگانی که بر یکدیگر پیشی گیرند در خیرها طاعتها فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا پس بحرمت فرشتگانی که تدبیر می کنند کارعالم را و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام عزرائیل گرفتن جانها موکل ست و جبرئیل بلشکرها و بادها موکل ست و میکائیل بر بارانها و نباتات و اسرافیل بر لوح محفوظ اطلاع می باشد و پس وی ازانجا می گیرد و بفرشتگان دیگر میرساند و بقول دیگر اسرافیل را حق تعالی دائما می گرداند بانچه خواهد بود و وی بفرشتگان دیگر میرساند چنانکه آدم علیه السلام را در یک لحظه دانا گردانید باسماء بی واسطه یکسی جواب قسم معدودست یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ جفت یعنی بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ و آن روز که بلرزد لرزنده الو لرزیدن یعنی زمین بجنبد چون در صور دمیده شود اول بار همه خلق بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پس وی در آید پس در آینده التبع والتباعة والتابع والرادف از پس در آمدن یعنی بار دوم که در صور دمیده شود و زمین بجنبد و خلق زنده شوند و میان این دو دمیدن چهل سال باشد قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلهای خلق در آنروز تپنده شوند الوجف تپیدن دل أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ چشمهای ایشان در آنروز از ترس خوار و ذلیل و بمغاکی فرو رفته باشند ابصارها یعنی بینائی خداوندان دلها چون کافران بمصیبت قیامت را شنیدند عجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالی از ان خبر کرد : يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ می گویند کافران که ما باز گردانیده شدگانیم یعنی خواهیم بود بحال اول و باز زنده شویم چنانکه اول بودیم الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس مرگ أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً آیا چون شویم استخوانهای پوسیده میانه کاواک که باد در وی گذرد و آواز شنیده شود القراءة ناخرة ونخرة العامل فی اذا المحذوف ای انبعث اذا کنا عظاما قَالُوا گفتند کافران تِلْكَ إِذًا یعنی زنده شدن بار دیگر کَرَّةٌ بار گردانیدنیست خَاسِرَةٌ زیان کار باشیم چون عمل نیک نکرده ایم و ایمان نیاورده ایم چون

کافران منکر شدند آمدن قیامت را و دور داشتند حق سبحانه و تعالی بر ایشان رد کرد و گفت
جل جلاله فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ۝ پس بدرستی و راستی که نیست این زنده کردن ایشان
و ورد کردن بحال اول مگر یک بانگ هرزدنی یعنی یک دمیدن در صور فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان
بِالسَّاهِرَةِ باشند در روی زمین قیامت که آن زمین نزدیک به بیت المقدس باشد چون منکران
محمد صلی الله علیه وسلم را یاد کرد از حال فرعون و انکار او از موسی علیه السلام خبر داد که با وچه رسید با ایشان
نیز خواهد رسید پس گفت جل جلاله هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ بدرستی که هتوای محمد صلی الله علیک
رسید سخن موسی علیه السلام إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ چونکه خواند او را خدای او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
طُوًى در جای پاک که نام او طوی ست اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فرمود حق تعالی موسی
علیه السلام را که برو بسوی فرعون بدرستی که وی از حد در گذشته ست و و بیرا بدین حق بخوان که وی
از حد در گذشته ست و دعوی باطل میکند خاک در دهن وی که خود را خدای میگوید لعنة الله
علیه فَقُلْ پس بگو مر فرعون را هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ آیا هیچ رغبت هست ترا که پاک شوی و از کفر
و گناه دور باشی و ایمان آری بخدای تبارک و تعالی بدست من وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ
و راه نمایم ترا بخدای تو تا بترسی و از کفر و گناه دور باشی فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ پس
نمود موسی علیه السلام فرعون را نشانی بزرگ یعنی عصا و ید بیضا یعنی آن بود که دست خود را موسی
علیه السلام در بغل خود می کرد و بیرون می آورد آفتاب روشن می شد و در عصا هزار معجزه بود و بعضی گفته اند که
ید بیضا کبر بود از بهر آنکه سحره فرعون نتوانستند سحر می بصورت ید بیضا آوردن و بصورت عصا
آوردند فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ پس دروغ گوی داشت فرعون موسی علیه السلام را و عاصی
شد ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ پس برگشت از قبول کردن ایمان و کوشش کرد در فساد کردن
و دشمنی بموسی علیه السلام فَحَشَرَ پس گرد کرد فرعون جادوان و لشکر خود را و قوم خود را فنادی
پس خواند ایشان را و آواز داد ایشان فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ پس گفت منم پروردگار
بزرگتر شما لعنة الله علیه یعنی بتان خدایان خود را و سن کلانتر ایشانم فَأَخَذَهُ اللَّهُ
پس گرفتش خدا تعالی نکال الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ بر سوائی دنیا و آخرت در دنیا غرق کردش
باب و در آخرت سوختش بآتش إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ بدرستی که در این
عذاب

کردی را کردیم پند است مر هر کسی را که بترسد از خدا یتعالی العبرة پند و انگشت نمای خلق شدن نصیب تو این ست که اهل حق را انقیاد باشی و بایشان دشمنی نکنی تا همچون فرعون محروم نمانی

مثنوی

امتی رسولان ضمیر راست زگوش	مستمع خواهند اسرافیل خو
نخوتی دارند و کبری چون شهان	چاکری خواهند از اهل جهان
تا او بهاشان بجا که ناوری	از رسالت شان چگونه برخوری
کی رسانند آن امانت را بتو	تا نباشی پیش راکع دو تو
راو دلبشان کی همی آید پسند	کامدند ایشان ز ایوان بلند

قصهٔ فرعون را خدا یتعالی عبرت گفت و انگشت ناگردانید مر عالمیان را ما نیز یاد کنیم بعضی را تا پند باشد و من الله التوفیق و علیه التکلان **بدانکه** وهب بن منبه روایت کرده ست که فرعون علیه اللعنه در خواب دید که کسی پیدا شود از بندگان تو که مملکت ترا خراب کند و ترا در آب غرق کند و لشکر ترا نیز از بنی اسرائیل همچون کسی پیدا شود چون بیدار شد غمناک شد و قوم خود را خبر کرد همه گریستند و تعزیت داشتند و مر فرعون را هزار جادو بود و هزار کاهن یعنی رمال و هزار منجم همه را جمع کرد و خواب را بایشان بگفت همه گفتند ما کفایت این کنیم ما را چهل روز فرصت بده پس فرصت داد شان ایشان رفتند کلیم پوشیدند و نان جوین میخوردند و بر خاک تر می خفتند و شب بیدار می بودند و روز روزه می داشتند و زاری میکردند پیش دیوانی که مسخر ایشان تا ایشان را خبر کنند از ین خواب فرعون و دیوان دران وقت با آسمان سیر فتند و از فرشتگان سخن می شنیدند چون کاری در دنیا می شدی حق تعالی از جملهٔ عرش خبر کردی و ایشان با اهل آسمانها گفتند و دیوان او را در آسمانها بشنیدند وحی آمد بجملهٔ عرش که ما در بنی اسرائیل پیغمبری خواهیم آفرید بلک فرعون را برانداز د و او را هلاک کند و این در اسکندریه یعنی در مصر خواهد بود در شب جمعه در فلان ماه معین چونکه سه ساعت از شب بگذرد از پشت پدر بر حم مادر آوریم وی را چون شیاطین این وحی زاد در آسمان شنیدند بزمین آمدند و منجمان و ساحران و کاهنان را خبر کردند که چهل روز دیگر همچنین

خبری خواهد شد و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند حال چنین ست فرعون گفت چه حیله میکنید تا مادر وی را پیدا کنیم و بکشیم تا این موجود نشود و گفتند ما این نتوانیم کرد فاما مردان بنی اسرائیل را در شب چهلم از زنان جدا کنیم تا این شخص موجود نشود و چون شب چهلم شد چنین کردند مردان بنی اسرائیل را در جای معین کردند و هر یکی را چیزها دادند و گفتند همه اینجا باشید با یکدیگر صحبت دارید منجمان آنشب بیدار می بودند و فرعون با عمران که وزیر خاص او بود و دربان وی بود با وی در شهر مصر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و فرعون نمیدانست و همهٔ بنی اسرائیلیان و لشکر فرعون بیرون شهر ماندند و فرعون عمران را گفت از در کوشک من جائی نروی و خود با لباس خواب رفت عمران چنان کرد تا آن وقت که خدای تعالی خواسته بود عروس عمران را خبر شد که عمران در شهر ست آمد نزدیک عمران و هر دو جمع شدند با یکدیگر موسی علیه السلام از پشت پدر بر حم مادر آمد عمران گفت مر عروس خود را که بداند که کس که فرعون از وی می ترسد این فرزند ما خواهد بود پنهان دار این سر را چون منجمان در آسمانها نظر کردند نشانی یافتند که موسی علیه السلام از پشت پدر بر حم مادر آمد فریاد برآوردند و نعره بر داشتند با آواز بلند که فرعون بشنید و بیدار شد و از عمران پرسید که این چه حالست عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان ست که با یکدیگر بازی می کنند خاطر فرعون نگران شد چون با مداد شد منجمان با رویهای سیاه و جامهای دریده پیش فرعون آمدند و گفتند این دشمن تو در شکم مادر پیدا شد فرعون غضب کرد بر ایشان ایشان گفتند ما تدبیر کنیم چون از مادر آید چون موسی از مادر آمد گفتند این دشمن تو ظاهر شد فرعون غمناک شد گفتند همه زنان بنی اسرائیل را جمع کن و فرزندان ایشان را که درین ماه از مادر آمده اند پیش ما بکش و دختران را گذار فرعون چنین کرد نود هزار پسر طفل را بکشت از بنی اسرائیل و حق تعالی موسی را نگاه داشت و باقی قصه در کتابها مذکورست پس عبرت و پند درین قصه این ست که هیچکس تقدیر حق تعالی را نگیرد نتواند کرد رضا بقضا باید داد

قطعه

چون قضا رفت و حکم شد تقدیر	دفع آن کار ابلهان باشد
هر که گردن نهد قضای ورا	مرورا حق نگاهبان باشد

چون کافران قیامت را منکر شدند حق تعالی قدرت خود را بیان کرد بر ین که وی قادرست بر

زنده کردن و بر برچه خواهد و گفت جل جلاله ءَاَنتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا آیا شما قوی تر یید از جهت
آفریدن اِدِ السَّمَاءُ بَنٰهَا یا آسمان بنا کرد او را خدا یتعالی رَفَعَ سَمْكَهَا و برداشت
سقف او را فَسَوّٰهَا پس راست کرد او را که در وی هیچ شگافی و عیبی نیست یعنی آن خدائی که
قادر ست بر آفریدن آسمانهای با عظمت اولی ترکه قادر باشد بآفریدن و زنده کردن خلق را بعد از
مردن ایشان و قدرت خود را باز دیگر یاد کرد و گفت جل جلاله وَاَغْطَشَ لَيْلَهَا و تاریک کرد
خدا یتعالی شب را که از آسمان پیدا شود تاریکی وی باز قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله
وَاَخْرَجَ ضُحٰهَا و بیرون آورد چاشتگاه یعنی نور آفتاب را از پس تاریکی پیدا کرد در آسمان پس هر
شب و هر روز میرانیدن و زنده کردن ست پس همه را در شب بخواب برد چون روز شود همه را بیدار
سازد وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰهَا باز قدرت خود را بر آفریدن زمین یاد کرد و گفت زمین را
بعد از ان گسترانید و پهن کرد و یرا بر روی آب عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت اول زمین را آفرید
لیکن فراخ نکردش تا آسمان را آفرید و عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما گفت حق سبحانه و تعالی
اول زمین کعبه را آفرید باندازهٔ خانهٔ کعبه چهار گوشه بروی ب نها و پیش از انکه آسمان و دنیا را آفرید هزار سال بعد
از ان آسمان و دنیا را آفرید و زمین را از ان زمین کعبه سرون کشید و بر روی آب گسترانید اَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا بیرون آورد
از زمین آب را وَمَرْعٰهَا و چراگاه او را یعنی هر چه آدمیان و ستوران خورند از زمین بیرون آورد
وَالْجِبَالَ و کوهها را اَرْسٰهَا آفرید و فرو گذاشت و ایستاده کرد الا رساء استوار کردن و ایستادن
مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِاَنْعَامِكُمْ این همه را آفرید تا برخورداری و منفعت شما باشد و علف ستوران
شما باشد چون بدین نعمتها شکر نگفتند و بدین دلائل عظام التفات ننمودند و ایمان نیاوردند
از عذاب بزرگ خبر کردشان و گفت فَاِذَا جَآءَتِ پس چون بیاید اَلطَّآمَّةُ الْكُبْرٰى
بلای بزرگ پوشنده عقلها و قیل غلبه کننده و قیل بیمناک و آن آواز اسرافیل ست که در
صور دمد یعنی چون بیاید قیامت و خلق زنده شوند یَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا سَعٰى در آنروز
بیندگیرد آدمی و یاد کند یعنی بیند انچه کرده باشد در دنیا از نیکی و بدی وَبُرِّزَتِ الْجَحِيْمُ لِمَنْ
يَّرٰى و پیدا کرده شود دوزخ مر آنکس را که بیند یعنی همه خلق دوزخ را بیند و دوزخی را بدوزخ برند و
بهشتی را بهشت فَاَمَّا مَنْ طَغٰى پس اما هر که بفرمانی کرد حق تبارک و تعالی را و از حد در گذشت

وَآثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وبرگزید زندگانی نزدیکتر یعنی دنیا را بر آخرت فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ وی ست جای بازگشت او و درین آیت وعید بزرگست مر اهل دنیا را که از حرام پرهیز ندارند وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ و اما آنکه بترسد جای ایستادن را از برای حساب پروردگار خود وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ و باز دارد تن خود را از هوا یعنی میل کردن بآنچه نشاید یعنی مراد نفس کریم شرع بوده باشد نفس خود نداند الهوی میل کردن دل بآنچه نشاید وقیل مراد نفس فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت هِيَ الْمَأْوَىٰ وی ست جای بازگشت او یعنی هر که هوای نفس خود بگذارد و بفرمانی خدای نکند بهشت جای او باشد که هرگز از وی بیرون نیاید خواجه ابو بکر وراق رحمة الله علیه گفت که خدای تعالی در دنیا و آخرت چیزی خبیثتر از هوا که مخالف حق تعالی باشد نیافرید و پیش اهل طریقت مرد وقتی بالغ شود که از هوای نفس خلاص یابد

بیت

خلق اطفال اند جز مست خدای	نیست بالغ جز رهیده از هوا

بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر و برادر وی عامر ابن عمیر آمد که پادشاه زادگان عرب بودند یکی مومن بود و دیگری کافر آیت در حق عامر ابن عمیر آمد که وی کافر بود و در روز جنگ بدر وی را برادر وی مصعب ابن عمیر کشت این آیت آمد که فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَآثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ آیت دوم وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ در حق مصعب ابن عمیر آمد که وی در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه و آن چنان بود که ابو سفیان پدر معاویه لشکر عظیم آورد در احد و احد کوهیست نزدیک مدینه رسول صلی الله علیه وسلم و دران جنگ علم اسلام بدست مصعب داده بود ابن قمیه نام کافری بود که پهلوان لشکر کافران بود لعنة الله علیه بر رسول علیه السلام نیزه انداخت مصعب خود را پیش انداخت تا نیزه بوی رسید و رسول علیه السلام بسلامت ماند و علم اسلام را فرشته بگرفت تا مانند مصعب تا علم بر زمین نیفتد و ابن قمیه لعنة الله علیه نعره زد که محمد را کشتم امیر المومنین علی رضی الله عنه دید که بگشت و لشکر کافران دران جنگ علم رسول علیه السلام حمزه را کشتند چنانکه در تواریخ مذکورست پس این آیت آمد که وَأَمَّا مَنْ خَافَ در حق مصعب آمد و چون رسول علیه السلام مصعب را دید مذکور خاست

دخون افتاده و زخم بسیار خورده گفت صحابه را که وی را دیده بودید که چه نوع جامها داشت در مکه گفتند نعلین وی از زر بود

رباعی

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند	لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صاه قی ز کشتن نگریز	مردار بود هر انچه او را نکشند

وظاهر این دو آیت عام ست در حق مؤمنان و کافران قال النبی علیه السلام بئس العبد عبد هوی یضله یعنی بد بنده ایست بندهٔ هوای گمراه کننده و خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه گفته ست که هوای مضل ترک خویست در کارها و عبادتها و این فقیر میگوید در بخارا بودم در خود کاهلی و تیرگی مشاهده کردم گفتم چند روزی روزه دارم تا باشد که این تیرگی دور شود نیت روزه کردم و بخدمت شیخ خود خواجه بهاء الدین رفتم چون حضرت ایشان مرا دیدند فرمودند تا طعام آوردند و گفتند این ضعیف را که طعام بخور و این حدیث را خواندند که بئس العبد الی آخره و معنی ویرا تقریر کردند و گفتند ما تجربه کرده ایم خوردن اولیتر ست از روزه بهوای نفس داشتن

مثنوی

نفس خود را زان شناس از زان بتر	زانکه آن جزو ست و نفس ست کل شر
مشورت با نفس خود گر میکنی	هر چه فرماید خلاف آن کنی
گر نماز و روزه می فرمایدت	نفس مکار ست چیزی زایدت
مشورت با نفس خود اندر مقال	هر چه گوید عکس آن باشد کمال
انچه گوید نفس تو کانجا بدست	مشنو ش چون کار او ضد آمد ست
تو خلافش کن که از پیغمبران	همچنین آمد وصیت در جهان

وگفته اند عمر دوباره می بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار دیگر عمل کند بآن ازین ارشاد فهم شد که در عبادت نافله نیز هوا میرود و گفته اند که عبادت نفل باید که باذن شیخ فاتی فی اند باشد که روی از هوا خلاص شده ست و بهوا رو کرده نمی شود و هیچ انگور پخته غوره نمی شود و هیچ میوهٔ پخته دیگر باکوره نشده ست الفانی لا یود باکوره میوه که اول برسد این فقیر از ایشان پرسید که اگر همچنین شیخ

یافت نشود چیکس گفتند چرگه که عبادت بکنید بعد ازان استغفار بکنید و حضرت خلیفه ما خواجه علاء الدین عطار رحمة الله علیه این فقیر را فرموده اند که بعد از هر نماز بیست بار استغفار بگوی همه صد بار میشود استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه قال النبي علیه السلام انی لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة یعنی در دل من پرده پیدا می شود همچون ابر تنک پس استغفار میکنم در هر روزی صد بار یَسْـَٔلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا میپرسند ترا ای محمد از قیامت که کی خواهد بود فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا در چیستی تو ای محمد از یاد کردن قیامت یعنی تو ندانی وقت آمدن او را إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا بخدای تست پایان او یعنی دانستن او و وقت آمدن او که کی خواهد آمد و غیر او کسی نداند إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا هر آینه تو بیم کننده آنکسی را که بترسد از قیامت یعنی تو نمیدانی که کی خواهد بود فاما پند میدهی کسی را که از آمدن قیامت بترسد و توبه کند كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا که ایشان آن روز را یعنی قیامت لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً نباشیده اند در دنیا مگر شبانگاهی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشتگاهی یعنی همه عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید بمقدار آخر روز یا اول روز چون درازی قیامت بینند و عذابهای او را بچشند همه عمر بر ایشان کوتاه نماید نعوذ بالله من ذالك

خدایا ما را از خواب غفلت بیدار گردان و ختم کار ما را بخیر گردان بکرمك یا ارحم الراحمین

سورة عبس مكية احدى واربعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ روی ترش کرد محمد علیه السلام وَتَوَلَّىٰ و روی گردانید أَن جَاءَهُ که آمد بوی الاعمی نابینائی یعنی عبد الله بن مکتوم رضی الله عنه سبب نزول این سوره آن بود که نابینائی بود در مکه در پیش عبد الله نام روزی در مجلس رسول علیه السلام آمد و در مجلس کلانتران مکه و توانگران بودند و رسول علیه السلام ایشان را بایمان می خواند نابینا گفت یا محمد علمنی مما علمك الله یعنی ای محمد بیاموز مرا از ان علم که خدای تعالی ترا آموزانیده هست و ندانست که رسول علیه السلام بچه کار مشغول است رسول علیه السلام روی از وی بگردانید و روی ترش کرد نابینا را صحابه خبر دار

گردند شرمنده شد واز مسجد بیرون آمد جبرئیل علیه السلام آمد وحجابی میان رسول وکلانتران مکه کشید تا رسول ایشان را ندید و در وی چشم او نقصان پیدا شد باز حجاب را برداشت واین آیت آمد در حال رسول علیه الصلوة والسلام دانست که از جهت نابینا بود در عقب نابینا رفت و ویرا یافت و عذر خواست وگفت تا زنده باشی نفقه تو بر من باشد و هر باری که ویرا دیدی گفتی مرحبا بالذي عاتبني فيه ربي یعنی خوشباد بآنکس که عتاب کرد بمن از بهر وی خدای من هیچ حاجت داری تا روا سازم و درین آیت شرف اهل اسلام ست و کمال درویشان و طالبان علم ظاهر و علم باطن فهم میشود نصیب تو اینست که بر فقیران صالح کرم کنی" وبایشان تقرب جوئی

بیت

این فقیران لطیف و خوش نفس		کز پی تعظیم شان آمد عبس

نظم

پادشاهی ز اهل فقر طلب		آن سبق بر دکان عالم جود
که نیرزد بنزد همتشان		همه ملک وجود قلب و جود

هر که بطلب علم ظاهر یا بطلب علم باطن مشغول باشد دایما او از جملهٔ اهل حق باشد وَمَا يُدْرِيكَ وتو چه دانی ای محمد لَعَلَّهُ مگر وی یا بود که وی یعنی آن نابینا يَزَّكَّىٰ پاکیزه شود بآنچه از تو بشنود وعمل کند اَوْ يَذَّكَّرُ پند گیرد واز گناه توبه کند الاصل بتزکی وبتذکر الاول اشارة الی تهذیب النفس عن الخصال الذمیمة والثانی اشارة الی الاتعاظ بالمواعظ الظاهرة وتطهیر الظاهر ودرین نیز اشارتست که طالب العلم را باید که دائما بطلب علم باطن یا بطلب علم ظاهر مشغول باشد تا از جملهٔ اهل حق باشد

رباعی

تا در طلب گوهر کانی کانی		تا زنده ببوی وصل جانی جانی
فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو		هر چیز که در جستن آنی آنی

فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ تا که سود کند شرا پند و وعظ تو اَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکه تو نگر شده ست

و پروای علم و ایمان ندارد فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى پس تو پیش می آئی مر او را و روی بوی می آری و گوش بسخن وی میداری وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى ۝ و چیست بر تو یا محمد یعنی بر تو چه باشد اگر آن کافران و تو نگران ایمان نیارند و پاکیزه نشوند و به نجاست کفر نجس باشند بر تو هیچ چیز نیست خبر رسانیدن بفرمان ما ایمان و عرفان بایشان نمیدهیم چون ایشان را پروای آن نیست وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ۝ و اما آنکه بتو آمد و می شتافت یعنی آن نابینا که آمد تا علم آموزد از تو وَهُوَ يَخْشَى و او می ترسد از خدای تعالی قیل و می ترسد در راه وقت آمدن چون راه را نمیدید فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ۝ پس تو ای محمد از وی روی می گردانی و بکافران و کافران و تو نگران روی می آری و بایشان مشغول می شوی خوش باش ای درویش فقیر طالب صادق که از برای نابینائی چون حبیب خود همچنین عتاب می کند معلوم میشود که کرم و لطف حضرت باریتعالی در حق فقیران و طالبان رضا و لقای او بسیار است بسیار فقیر حقیر باش بظاهر خراب و خاک آلود که وی از دوستان حضرت حق تبارک و تعالی باشد چنانکه پیغمبر علیه السلام می فرماید رُبَّ اشعث اغبر مرفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابرّه پس بحقارت بروی نظر مکن تا هلاک نشوی ۔

مثنوی

تو ز ضعف خود مکن بروی نگاه ۔	بر تو شب بروی همان شب چاشتگاه
چشم وی خفته دلش بیدار از آن ۔	شکل بیکار و روان در کار دان
حالت او خواب را ماند گهی ۔	خواب پندارد مر آن را گر بهی

كَلَّا نه چنان است که تو کردی ای محمد مکن مثل آنچه کردی إِنَّهَا بدرستی که آیتهای قرآن مادرین سوره تَذْكِرَةٌ پندیست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهُ پند گیرد از فقیران و تو نگران پند گیرد بقرآن و ایمان آرد و عمل کند تا دولت و سعادت یابد و هر که نکند زیان کار باشد و از بزرگی قرآن خبر کرد و گفت جل جلاله فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ این قرآن در کتابهای بزرگ گردانیده شده ست مَرْفُوعَةٍ بلند گردانیده شده ست یعنی در لوح محفوظ مُطَهَّرَةٍ پاک گردانیده شده از تناقض و دروغ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بدست نویسندگان كِرَامٍ نیکو بندگانند خدای تعالی را بَرَرَةٍ ۔ نیکوکاران یعنی فرشتگان که قرآن را نوشتند از لوح

محفوظ قیل یعنی صحابه رسول قرآن را نوشتند و یاد گرفتند و عمل کردند و بخلق رسانیدند قال رسول علیه السلام الماهر بالقرآن مع الکرام البررة یعنی هر که ماهر شد بقرآن یعنی قرآن دان باشد با کرام بررة باشد در مرتبه یعنی با فرشتگان مقرب باشد قُتِلَ الْاِنْسَانُ لعنت کرده شده باد آن آدمی مَا اَكْفَرَهٗ چه کافر کرد او را بخدا یتعالی مراد همه کافرانند و بقول امام مقاتل از ین انسان عتبه پسر ابی لهب است و قصه او مشهور ست که او داماد رسول بود علیه السلام بسفر میرفت آمد پیش رسول علیه السلام و دختر او را طلاق کرده آب دهان در روی مبارک رسول علیه السلام انداخت و گفت کرا و کافرست بقرآن و بسورهٔ وَالنَّجْمِ اذا هوی رسول گفت علیه الصلوة والسلام اَللّٰهُمَّ سلط علیه کلبا من کلابك ای بار خدایا بگمار بروی سگی از سگان خود و آن سفر آن ملعون را شیر پاره پاره کرد و بخورد و آن چنان بود که در بیابانی رسید کاروانی از مکه می آمد کسی گفت ایشان را که اینجا شیران درنده بسیارند واقف باشید چون شب شد ابولهب گفت من میترسم از دعای محمد که بر پسر من کرد پس همه کاروان یک جا جمع شدند و عتبه را در میان خود گرفتند و خوابیدند چون شب شد شیر آمد و هیچکس را نخورد مگر عتبه را که پاره پاره کرد و بخورد مِنْ اَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهٗ یاد کن آفریدن خود را ای کافر که از چه چیز آفریده ست خدا یتعالی ترا بیان کرد و گفت مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی خَلَقَهٗ آفریده ست وی را فَقَدَّرَهٗ پس اندازه کرد آفریدن ویرا چهل روز آب بود در شکم مادر و چهل روز دیگر خون بسته و چهل روز دیگر گوشت پاره بود بعد ازان روح در وی در آوردند چون مدت نه ماه بگذشت ثُمَّ السَّبِیْلَ یَسَّرَهٗ پس راه بیرون آمدن را از شکم مادرش آسان کرد پس مدتی عمر داد او را اگر خواست ثُمَّ اَمَاتَهٗ فَاَقْبَرَهٗ پس بمیرانیدش پس بگور بردش یعنی سنت گور کردن و کفن کردن و شستن و نماز جنازه گذاردن را بروی شروع کردانید و همچنین عزت و حرمت داشتن زحیات و ممات و همچون حیوانات دیگر نگردانیدش ثُمَّ اِذَا شَآءَ اَنْشَرَهٗ پس چون خواهد که زنده گرداندش روز قیامت آن خدائی که قادرست بر آفریدن اول قادرست بر زنده کردن بار دوم كَلَّا حقا که لَمَّا یَقْضِ مَا اَمَرَهٗ هنوز نگذارده ست و بجای نیاورده ست آن کافر آنچه فرموده ست حق تعالی او را که بکند یعنی با وجود چندین دلائل آن کافر نگروید و عمل صالح نکرد باز دلیل قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلٰی طَعَامِهٖ پس بنگرد آدمی بطعام خود که چگونه آفریدیم آن را پس بیان کرد و گفت

جل جلاله اَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ما آبرا از آسمان ریختیم ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقًّا پس شگافتیم زمین را شگافتنی فَاَنْبَتْنَا فِيهَا پس بروبانیدیم در زمین حَبًّا دانه که قوت شماست یعنی جو و گندم و غیر آن وَعِنَبًا و انگور را که نان خورش شماست و از وی منفعت بسیارست شمارا وَقَضْبًا و سبزه را که علف ستوران شماست وَزَيْتُونًا و زیتون را که از وی روغن شماست و در وی منفعت بسیارست شمارا وَنَخْلًا و درختان خرما را آفریدیم و در وی بنیدیم از زمین وَحَدَائِقَ و بوستانهای یا دیوارها را قیل باغها یا دیوار را غُلْبًا با بسیار درختان سطبر شاخها در یکدیگر جمع شده الا الغلب الغنق سطبر گردن و فی الاشجار مجاز وَفَاكِهَةً و میوه ها آفریدیم وَاَبًّا و چراگاه ستوران را آفریدیم مَتَاعًا لَكُمْ از بهر برخورداری شما و منفعت گرفتن شما وَلِاَنْعَامِكُمْ و از بهر برخورداری و منفعت ستوران شما

بیت

لطف نماندکان صنم خوش لقا نکرد ما را چه جرم گر کرشمش با شما نکرد

یعنی این همه را آفرید و مر بندکان خود را او وفا نا نعمت ایمان مر کافران را نداد و مؤمنان را داد اما مؤمن قرآن را و ایمان را قبول کرد و مکرم او و مشرف شد و کافر قبول نکرد و به تیر خذلان او هلاک شد چون انواع نعمتهای خود را یاد کرد کافران ایمان نیاوردند از قیامت خبر کرد و گفت جل جلاله فَاِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی دمیدن در صور در قیامت و قیل قیامت الصیحة کردن يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ قیامت روزیست که گریزد مرد از روی مرد مِنْ اَخِيهِ از برادر خود وَاُمِّهِ و از مادر خود وَاَبِيهِ و از پدر خود وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود وَبَنِيهِ و از پسران خود یعنی هیچ خویش را پروای یکدیگر نباشد و بقول بعضی این در حق کسی باشد که وی مسلمان نباشد و این کافران باشند و اما مؤمنان یکدیگر را شفاعت کنند لقوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین یعنی همه دوستان در آن روز دشمن باشند یکدیگر مگر خدای ترسان یعنی مؤمنان خدا ترس که یکدیگر را دشمن ندارند و شفاعت کردن حق ست باذن الله تعالی انبیارا و اولیارا و صالحان را شفاعت خواهد بود و مذهب اهل سنت و جماعت اینست لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ

یُغْنِیهِ مر هر مردی را از ایشان در آن روز کاری باشد که مشغول کند شان از غیر خود و قیل این عاست در حق همه کافران در مقامهای قیامت و خاص ست در حق مؤمنان در بعضی مقامها — وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ رویها باشد در آن روز مُسْفِرَةٌ روشن و تابان ضاحِکَةٌ خندان مُسْتَبْشِرَةٌ شادان یعنی رویهای مؤمنان روشن باشد از اثر وضو و بیداری شب و از گرد و غبار که در راه خدای تعالی در رویهای شان نشسته باشد این نور در روز قیامت در رویهای ایشان پیدا شود وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَةٌ و رویها باشد در آن روز که گرد نشسته باشد تَرْهَقُهَا فرو پوشدش الرهق فرو پوشیدن قَتَرَةٌ گرد سیاه و قیل تاریکی چون دود اُولٰئِکَ ایشان هُمُ الْکَفَرَةُ ناکروندگانند الْفَجَرَةُ نابکارانند یعنی بدگفتار و بدکردار بودند نعوذ باللہ من ذلک

سورة الکورت تسع وعشرون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

اِذَا چون الشَّمْسُ آفتاب کُوِّرَتْ در پیچیده شود یعنی روشنائی و پرتو او گرفته شود وَاِذَا النُّجُومُ و چون ستارگان انْکَدَرَتْ فرو ریزند و نمانند وَاِذَا الْجِبَالُ و چون کوهها سُیِّرَتْ از جای خود رانده شوند و ناچیز گردند وَاِذَا الْعِشَارُ و چون شتران ماده آبستن ده ماهه که بهترین مال عرب ست عُطِّلَتْ گذاشته شود بی خاوند و کس را پروای آن نباشد از ترس قیامت یعنی اهل دنیا از مالهای خود بیخبر شوند و مالها را بگذارند وَاِذَا الْوُحُوشُ و چون چارپایان درشتی که رمنده بودند از مردم حُشِرَتْ گرد کرده شوند بعد ازان که زنده کرده شود ایشان را تا در میان ایشان داد داده شود اگر گوسفند بی شاخی را گوسفند باشاخ زده باشد و ویرا شاخ دهند تا وی را بزند وای بر حال ظالمان که خون مردم را میریزند و مال مردم را تلف می کنند وَاِذَا الْبِحَارُ و چون دریاها را سُجِّرَتْ تفانیده شود تا برآتش شود و قیل تفانیده تا حمیم شود یعنی آب گرم گردد تا بشر و ددان و خزندگان شود ابی کعب گفت رضی اللہ عنہ که شش چیز پیش از قیامت پیدا شود آفتاب و ماه سیاه گردند و ستارگان فرو ریزند و کوهها از جای خود برخیزند و ناچیز شوند پس زمین بجنبد و بشگافد تا هفتم زمین را بیند و آسمانها شگافته شود تا آسمان هفتم را بیند و باد عظیم پیدا شود بعد ازان در صور دمیده شود و همه خلق بمیرند

وقیل زوج الصحف بالصالح والفاجر وقیل بالمؤمن والکافر وقیل بالنبی والامة مع الانبیاء والامم وقیل بالسوق مع السوق عائل السوق الی حشر الخلق والسوق الی الحساب وقیل السوق الی جهنم

مگر انچه خدایتعالی خواسته ست وابو العالیه گفت رضه که این شش چیز که از اوّل سوره یاد کرده شد پیش از نفخ دویم باشد وَاِذَا النُّفُوْسُ وچون تنهای مردمان را زُوِّجَتْ جفت کرده شود وهریکی را بمثل او جمع کرده شود نیک را با نیک وبد را با بد وَاِذَا الْمَوْءٗدَةُ وچون دختر زنده بگور کرده باشد سُئِلَتْ ۝ پرسیده شود که بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بچه گناه کشته شده ست یعنی مادر و پدرش را عذاب کنند از برای کشتن او وآن چنان بود که چون یکی را از عرب دختری شدی نگذاشتی تا پنج ساله یا شش ساله شدی بعد ازان ویرا زنده در چاه انداختی وچاه را پر خاک کردی از بهر این چنین می کردند که ایشان را از داماد ان عار می آمد وآن کسانی که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم مادر ایشان نیز بد می کنند وخون ناحق میکنند چون بچه زنده را می کشند وای بر ایشان که از خدایتعالی نمی ترسند وَاِذَا الصُّحُفُ وچون نامهای کردار بندگان را نشر ت باز کرده شود یعنی نامه هر کس را بوی دهند وَاِذَا السَّمَآءُ وچون آسمان کُشِطَتْ باز کرده شود واز پیش برداشته شود ونماند وَاِذَا الْجَحِیْمُ وچون دوزخ را سُعِّرَتْ تفانیده شود بقهر خدایتعالی وَاِذَا الْجَنَّةُ وچون بهشت را اُزْلِفَتْ نزدیک کرده شود بمؤمنان عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر تنی وهر کسی مَّآ اَحْضَرَتْ آنچه حاضر کرده ست در قیامت جواب علمت ست یعنی هرگاه که این دوازده چیز پیدا شود یعنی بیاید شش در دنیا وشش در آخرت بداند هر کسی کردار خود را از نیکی وبدی وجزای آن بوی برسد چون خبر قیامت را شنودند کافران گفتند که این سخن خدای نیست ومحمد دروغ می گوید حق سبحانه وتعالی سوگند یاد کرد وگفت این سخن منست که جبرئیل علیه السلام بمحمد آورد وباور سانیده ست فَلَآ اُقْسِمُ سوگند یاد می کنم بِالْخُنَّسِ بستارگان باز شونده یعنی باز گردنده وخنس جمع خانس ست الخنوس از پس گرفتن الْجَوَارِ روندگان جمع جاریه ست الْكُنَّسِ پنهان شوندگان جمع کانس ست وآن پنج ستاره ایست که از مشرق تا بمغرب می روند زحل ومشتری ومریخ وعطارد وزهره قیل مراد همه ستاره کانست که بشب پیدا شوند وبروز پنهان شوند به سبب آفتاب وَالَّیْلِ وبحرمت شب اِذَا عَسْعَسَ چون تاریک شود وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ وبحرمت سپیده دم چون روشن شود بحرمت این چیزها که یاد کرده شد اِنَّهٗ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُوْلٍ کَرِیْمٍ هر آئینه سخن

حق تعالی ست که رسول نیکو برگزیده وی را یعنی جبرئیل آورده ست به محمد علیه السلام و سخن محمد نیست صفت جبرئیل عم کرد و گفت جل جلاله ذِي قُوَّةٍ با قوت ست عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزد خداوند عرش یعنی خداوندی که آفریننده عرش ست و هیچ مخلوقی بزرگتر از عرش نیست مَكِينٍ یعنی منزلت بزرگ دارد مُطَاعٍ فرمان برده شده ست یعنی فرشتگان او را فرمان بردار می باشند ثَمَّ آنجا یعنی در آسمان ها أَمِينٍ راست ست و در رسانیدن وحی خیانت نمیکند وَمَا صَاحِبُكُمْ مُحَمَّدٌ بِمَجْنُونٍ و بحرمت این چیزها که سوگند یاد کرده شد که نیست یار شما یعنی پیغمبر شما علیه السلام دیوانه و عاقل ترین همه خلق ست ما چون برسم و عادت بت پرستان عمل نمیکند و پیرا دیوانه می گویند

فرد	
با خلائق چون ندارم الفتے	خلق پندارند که من دیوانه ام

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ٥ بدانکه حضرت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه که پیشوای اهل سنت و جماعت ست از رئیس علمای ملت امام حسن بصری رحمة الله علیه روایت میکند معنی این آیت این ست که بدرستی که محمد علیه السلام حق تعالی را دید در حالتی که محمد بود در کناره پیدا یعنی در شب معراج چون از هفت آسمان بگذشت بصحرائی رسید که آنرا افق الافلاک می گویند که هفت آسمان و هفت زمین در پیش آن همچون حلقه باشد در بیابان قال النبی علیه السلام رایت ربی فی احسن صورة یعنی دیدم پروردگار خود را در حالتی که من بودم در بهترین صفتی اللهم ارزقنا و باین روایت معنی این آیت این باشد یعنی بحرمت این چیزها که سوگند یاد کرده شد که محمد دیوانه نیست و بدرستی و راستی که محمد دید خدای را در وقتی که بود محمد علیه السلام در افق پیدا که آن افق الافلاک ست پس چون مجنون باشد بلکه خوب باشد و بعضی می گویند که معنی این آیت اینست که بدرستی که محمد دید جبرئیل را در افق مبین که جای برآمدن آفتاب ست و الاول اولی و هر کرا عقل باشد داند که معنی اول مناسب ست بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وَمَا هُوَ این عطف باشد بر صاحبکم یعنی بحرمت این چیزها که سوگند یاد کرده شده ست که نیست محمد علیه السلام و یا جبرئیل علیه السلام عَلَى الْغَيْبِ بر حکمهای که از قرآن دانسته می شود از حال دنیا و آخرت

بِضَنِينٍ بِمتهم نیست یعنی دروغ نمی گوید و گمان بد بوی برده نشود بضنین نیز خوانده شده است بضاد یعنی بخیل نیست در رسانیدن علم شریعت و درین آیت دلیل است که باید کسی در رسانیدن علم شریعت بخیلی نکند و از فسق و رشوت و حیله حذر کند تا خلق بوی گمان بد نبرند وَمَا هُوَ و نیست این قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ گفتار دیو رانده شده و لفرین کرده شده بلکه کلام خدا تعالی است که جبرئیل او را آورده است به محمد علیه السلام فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا می روید ای کافران چون کافران می گفتند که قرآن سخن دیو است حق تعالی سوگند یاد کرد باآن چیزها که گذشت که قرآن سخن بشر نیست و در وی هیچ سخن دیو نیست و دیو از وی می گریزد و شما نیز پیروی دیو می کنید بازآیید و قرآن را پیشوای خود سازید از گمان جهال ایشان است که قرآن را سر در پیغمبران را می گذارند و پیروی شیطان می کنند حکیم سنائی غزنوی فرماید

قطعه	
گر دو قرآن گرد از آنکه هر که از قرآن گرفت	آن جهان رست از عقوبت این جهان رست از فتن
گر دو نعل اسپ سلطان شریعت سر مکن	تا شود نور الهی یار و چشمت مقترن
سرمه در چشم سنائی چون سنائی باد تیز	گر زمانی زندگی خواهد سنائی بی سخن

إِنْ هُوَ نیست این قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی عالمیان را لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ و این قرآن پندیست مر کسی را که خواهد از شما که راست ایستد یعنی قرآن راستان را پند است و اما فاسقان را و کافران را و غافلان را از قرآن منفعت نیست چون راست نمی شوند و راستی را نمی خواهند وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما یان إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر انچه خدا تعالی خواهد رَبُّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان ست امام حسن بصری رحمة الله علیه گفت که هیچکس اسلام نیارد تا خدا تعالی نخواهد و درین آیت دلیل ست که هیچکس کاری نکند از نیکی و بدی مگر نخواست حق تعالی و رضا بقضا رضاء الله تعالی باشد و در معصیتها نباشد عصمنا الله تعالی عما لا یرضاه

سورة انفطرت ایاتها کوعاتها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۝ چون آسمان بشکافد و بترقد وَاِذَا الْكَوَاكِبُ وچون ستارگان انْتَثَرَتْ پراگنده شوند و فرو ریزند وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ وچون دریاها رانده شود و در یکدیگر گشاده شود تا همه دریا شود و حضرت رئیس ملت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه گفته ست که همه آبهای دریاها را گرد کرده شود و در شکم ماهی که زمین بر پشت ویست درآورده شود و زمین را هموار کرده شود تا هیچ بلندی و پستی در وی نماند بقول دیگر آب هر دریائی در زمین خود فرو شود و خشک گردد و بقول دیگر همه را ایک دریا کرده بند شود و آتش گردد تا دوزخیان را عذاب کرده شود و نعوذ بالله من ذلک وَاِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ وچون گورها شوراینده شود و زیر و زبر کرده شود یعنی آنچه در گورها باشد زنده کرده شود و درین آیت دلیل ست که حشر جسمانی حق ست بدانکه حشر بر دو نوع ست یکی روحانیست و آن آنست که روح را در قالب درآرند فاما قالب دیگر سازند و حشر جسمانی آنست که روح را در همین قالب درآرند و قالب را باز پیدا کنند چنانکه در دنیا بود و قول حق اینست عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ چون این حالها پدید آید بداند هر تنی آنچه پیش فرستاده ست از خیرها و صدقه ها و فرزندان نیک وَاَخَّرَتْ و آنچه پس مانده باشد از نیکیها و بدیها و قیل ما قدمت آنچه کرده باشد از عملها که فرموده شده ست وَاَخَّرَتْ آنچه نکرده ست و از عملها بدترک کرده ست ابو هریره رضی روایت می کند از رسول علیه السلام که گفت هر که مردم را راه راست بنماید وی را مقدار همه ایشان ثواب باشد بی آنکه از ایشان چیزی کم شود و هر که مردم را راه بدعت و ضلالت بنماید وی را وبال همه ایشان باشد بی آنکه از وبال ایشان چیزی کم شود و لفظ حدیث این ست قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيُّمَا دَاعٍ دَعَا اِلَى الْهُدٰى فَاتُّبِعَ فَلَهُ اَجْرُ مَنِ اتَّبَعَهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ اُجُورِهِمْ شَيْءٌ وَاَيُّمَا دَاعٍ دَعَا اِلَى الضَّلَالَةِ فَاتُّبِعَ فَعَلَيْهِ مِثْلُ اَوْزَارِ مَنِ اتَّبَعَهُ لَا يَنْقُصُ ذٰلِكَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ يٰٓاَيُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ اى آدمی چه فریفت ترا و دلیر کرد بر بیفرمانی کردن پروردگار تو الکریم نیکو کار ست که بر تو نیکیهای بسیار کرده ست طاعت او را چرا گذاشتی و بیفرمانی کردی ابن عطا گفت

رحمة الله علیه ما غرّك ای ما قطعك عن صحبة مولاك یعنی چه فریفت ترا که بریدی از خدای تعالی و صحبت با وی نداشتی و صحبت بغیر وی داشتی اصحبوا مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله و سخن محققان ست که صحبت با الله دارید و اگر نتوانید صحبت بکسی دارید که او با الله صحبت دارد

فرد

∴ غرق آبیم و آب می طلبیم ∴	∴ در وصالیم و ہجر می طلبیم ∴

ہیچ دردی برابر این نخواہد بود که شب و روز بغیر او مشغول باشد یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله حضرت او شب و روز با ما ست و ما شب و روز بغیر او مشغول این خطاب شود ببنده که ما ترا بودیم و با تو بودیم تو بغیر ما چرا مشغول بودی ∴

فرد

ای دل عشاق بدام تو صید	ما بتو مشغول و تو با عمرو زید

امام مقاتل گفت دلیر کرد او را عفو خداوند تعالی چون باول مرتبه نگرفتش معاذ گفت رضی الله عنه مرا دلیر کرد بر گناه نیکی خدای تعالی همیشه بر من و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که ایشان چند بار غلام خود را آواز دادند و چند بار نشنید و غلام آواز نمیداد امیر از وی پرسید که چرا جواب نمی گوئی گفت مرا اعتماد هست بکرم و عفو تو که مرا نخواهی زد امیر المومنین علی گفت ترا آزاد کردم چون اعتماد بکرم من کردی خواجه مادر رحمة الله علیه می فرمودند که چون برحمت او میرسیم امیدوار میشویم واز والد فقیر این رباعی یاد دارم ∴

رباعی جز وصل تو راه کی نماید مارا ∴ جز جود تو بندگی کشاید مارا
کرچه همه وکون طاعت داریم ∴ بی فضل تو کار بر نیاید مارا ∴

الَّذِي خَلَقَكَ آن خدائی که آفرید ترا فَسَوّٰكَ پس راست کرد ترا و بعضی اندام درست داد ترا فَعَدَلَكَ پس برابر گردانید یعنی معتدل مزاج آفرید یعنی هر چهار طبع برابر کرد و قیل پس راست بالا کرد ترا چنانکه می باید اعتدال امری داشت بعضی گفته اند راست بالا کرد فِي أَيِّ صُورَةٍ در هر کدام پیکری که مَّا شَاءَ خواست رَكَّبَكَ بر هم نشاند یعنی اعضاء ترا بر هم نشاند

التركيب برهم نشاندن يعني آن خدائي كه ترا راست كرد و در سلسلهٔ تاريكي يكي در شكم مادر و زهدان ومشيمه يعني پردهٔ درون زهدان كه علم آدمي بآن نميرسد و از تدبير آن عاجزست پس طاعت او كن و معصيت مكن تا عزيز كروي كَلَّا حقا نه چنان ست كه شما ميكنيد بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ بلكه چنين ست كه دروغ ميداريد پيغمبر انرا و در آمدن روز قيامت و هرچه ميخواهيد ميكنيد و گمان ميبريد كه شما را حساب نخواهد بود و عذاب و زندگي نيست پس از مردن نه چنانست و از شما غافل نيستم وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستي كه بر شما ست لَحَافِظِينَ ۵ هر آئينه نگاهبانان يعني فرشتگان كِرَامًا بزرگواران و نيكوكاران كَاتِبِينَ نويسندگان اند دو فرشته در روز و دو فرشته در شب يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ميدانند آنچه ميكنيد از نيكي و بدي و همه را مي نويسند تا ناليدن امام مجاهد رحمة الله عليه گفت چون شب شود و بنده نيكيها كرده باشد شادمان شوند و اگر بدها كرده باشد غمناك شوند چون فرشتگان نيستها سازند نيكي و بدي را حق سبحانه و تعالى فرمايد كه مقابله كنيد بآنچه در لوح محفوظست و آنچه اين بنده كرده ست سر موئي بيش و كم نيابند هرچه مباحات باشد محو كنند و آنچه طاعت باشد بگذارند از بهر ثواب و عقاب و در حديث آمده ست كه مقعد ملكيك يعني جائي نشست دو فرشته تو شمايك روزندان كلان تست ولسانك قلمهما و زبان تو قلم ايشان ست وريقك و آب دهان تو مدادهما سياهي ايشان ست و تو شرم نداري از خدا يتعالى و از ايشان و هرچه مي خواهي ميكني و نيكوئي خدا يتعالى بر بنده نزديكتر ست از همه نزديكيها نصيب مومن اينست كه غافل نباشد و بعبادات روي آرد إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستي كه نيكوكاران مومنان لَفِي نَعِيمٍ هر آينه در آسايش باشند در بهشت وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستي كه بدكرداران و كافران لَفِي جَحِيمٍ هر آينه در آتش دوزخ باشند يَصْلَوْنَهَا در آيند در آتش دوزخ يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا يعني در قيامت وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ و نباشند اين بدكرداران از دوزخ غائب شوندگان يعني هميشه باشند و مراد از فجار كافران اند بر اين تقدير و بقول ديگر همه كافران و فاسقان باشند فاما فاسقان غائب نباشند از دوزخ از وقتي كه خدا يتعالى خواسته باشد و بعد ازان بيرون آيند و باين قول معني اين باشد كه كافر و فاسق غائب نباشند از براي در آمدن بدوزخ پس از براي تعظيم روز قيامت ياد كرد و گفت وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۵ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا

مَا یَوْمُ الدِّیْنِ و چه دانا کرد ترا ای محمد یعنی چه دانی تو که روز قیامت چیست پس چه دانا کرد ترا که روز قیامت چیست یعنی بعقل خود ندانی بزرگی و هیبت روز قیامت را هر چند بیندیشی از آن بزرگ تر ست بیان کرد روز قیامت را و گفت یَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَیْئًا آن روز نتواند هیچ تنی هیچ تنی را رها نیدن از عذاب حق تعالی و این در حق کافران باشد که دوستی می کردند تا یکدیگر را یاری دهند در کارها و از بتان امید شفاعت میداشتند و اما موحدان شفاعت انبیا و اولیا باذن الله تعالی باشد وَالْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ یعنی حکم کردن در آن روز میان بندگان خدا تعالی را باشد و غیر او را نباشد و حضرت شیخ ابوبکر واسطی رحمة الله علیه گفت که اولیا و عرفا را حکم نیست در دنیا و عقبی جز خدا تعالی را و عوام خلق نمیدانند و هر کس حواله میکنند اللهم ثبتنا علی الشریعة والطریقة والحقیقة

سورة المطففین وهی ست وثلثون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَیْلٌ وای فیل ویل وادی ست در دوزخ که زرد آب دوزخیان در آنجا جمع آید و مار و گزدم بسیار باشد در وی و دوزخیان بتر سند ازوی لِّلْمُطَفِّفِیْنَ مر کم بخندگان را و کم پیمایندگان را آلَّذِیْنَ اِذَا اکْتَالُوْا آنکه چون بگیرند پیمانه را عَلَی النَّاسِ از مردمان علی بمعنی من باشد یَسْتَوْفُوْنَ تمام بگیرند وَاِذَا کَالُوْهُمْ و چون پیمانه مردمان را یعنی از برای ایشان اَوْ وَّزَنُوْهُمْ یا بر کشند از برای مردمان یُخْسِرُوْنَ کم دهند یعنی چون از برای خود پیمانه کنند و بر کشند تمام بگیرند و چون بدیگران کم دهند یقال کلته وکلت له ووزنته ووزنت له و در کشاف می آرد که امام عکرمه گفت که هر که مبتلا شده ست بکیل و ترازو او در دوزخ ست گفتند اگرچه پسر تو باشد گفت آری گواهی میدهم که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتن و کم دادن عادت کند و لقمه اندچون حضرت رسول علیه السلام از مکه بمدینه میرفت این سوره در میان راه فرو آمد از بهر آنکه اهل مدینه را عادت بود که کم دادن و زیادت گرفتن و باین مشهور بودند چون رسول علیه السلام بمدینه در آمدند این سوره بر ایشان خواندند توبه کردند و تا این زمان بر آنند

که انچکس برایشان نیست در راستی اَلَا يَظُنُّ آیا نمیدانند اُولٰٓئِكَ آنها که کم دهند و زیادت
گیرند اَنَّهُمْ مَّبْعُوثُونَ بدرستی که ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مؤمنان را
باید که نکنند بلکه کسی کند که کافر باشد و قیامت را منکر بود لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ۵ یعنی نمیدانند
که زنده خواهند شد از برای حساب عملها در آن روز بزرگ که قیامت ست يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۶ آنروز که برخیزند مردمان از گورها از برای حکم خدای افریدگار جهان تا
نیک را از بد جدا کند نیکان را به بهشت فرستد و بدان را بدوزخ كَلَّا نیست چنانکه ایشان
میکنند باید که از این کار باز ایستند و توبه کنند و اگر نکنند و کم دادن و زیادت گرفتن را حلال
دارند کافر باشند و جای ایشان دوزخ باشد و نامهٔ ایشان و کردار ایشان در سجین باشد
چنانکه گفت جل جلاله اِنَّ كِتٰبَ الْفُجَّارِ بدرستی که نامهٔ اعمال و کردار کافران لَفِي سِجِّينٍ
هر آینه در زیر هفتم زمین ست که جای باشش ابلیس ست و لشکر او وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا سِجِّينٌ
و چه دانی تو ای محمد یعنی قوم تو ندانند که چیست سجین بیان کرد و گفت جل جلاله كِتٰبٌ
مَّرْقُومٌ نامه ایست نوشته شده که هرگز محو نشود وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ وای
دران روز مر دروغ دارندگان را که قرآن را و رسول را راست نداشتند و حق مردم را زیادت
گرفتند و کم دادند و کعب الاحبار گفت جان کافران را بآسمان هر بار راه ندهند و درها بسته شود
هر وی زمین هر بار زمین نیز قبول نکند بسجین هر بار شش که جای ابلیس و لشکر وی باشد لعنة الله
من ذلك اَلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان هرگز
قیامت نباشد ایشان را و مر او از فجار کافرانند وَمَا يُكَذِّبُ بِهٖٓ و دروغ گوی نمیدارد
بپیغامبران را و روز قیامت را اِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ اَثِيمٍ مگر گناهکار از حد در گذرنده اِذَا تُتْلٰى
عَلَيْهِ اٰيٰتُنَا چون خوانده شود بروی آیتهای ما را یعنی قرآن را قَالَ اَسَاطِيرُ
الْاَوَّلِينَ گوید آن کافر که این افسانها نوشته پیشینیان ست یعنی بقرآن که کلام ماست ایمان
نیارند كَلَّا نه چنان ست که ایشان میگویند بَلْ رَانَ چنین ست که زنگ نهاده ست عَلٰى
قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه می ورزیدند یعنی گناهان ایشان
سبب آن شده ست که دلهای ایشان سیاه شده ست و حق را قبول نمی کنند و ایمان نمی آرند رسول

علیه السلام فرمود که چون بنده مومن گناه کند نقطه سیاه در دل او پیدا شود و اگر توبه کند
دل او روشن شود و اگر توبه نکند همه دل او سیاه شود امام زجاج گفت مراد ازان اول چیزیست
که بشومی معصیت بر دل پیدا شود چون ابر تنک که او را میغ گویند یعنی غباری و سیاهی که چون
گناه بیشتر کند دل بیشتر سیاه شود یعنی سیاهی بسیار در دل پیدا شود و همه دل او را بگیرد و چون
بیشتر شود طبع و ختم گردد یعنی مهر لعنت پیدا شود و بآخر کار فراز دنیا برود و نعوذ باللہ من ذلک
كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ۝ حقا بدرستی که این کافران باشند در آن روز
قیامت از پروردگار خود باز داشته شدگان یعنی خدا تعالی را نه بینند چنانکه مومنان بینند
این آیت دلیل ست که مومنان را دیدار خواهد بود و کافران را نی بیت

دیدار حق ست مومنان را ۞ خوارزم نه بینند و دهستان ۞ یعنی اهل این دو شهر که
معتزلیانند دیدار نه بینند چرا که منکرانند ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ۝ پس بدرستی
که این کافران درآیند گانند در دوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
تُكَذِّبُونَ این دوزخ آنست که شما در دنیا دروغ گوی میداشتید پیغامبران را که خبر میدادند
از دوزخ چون حال فجار و کفار را بیان کرد حال ابرار و مومنان را نیز بیان کرد گفت جل جلاله
كَلَّا حقا که إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ بدرستی که نامه نیکوکاران هر آینه باشد در
زیر آسمان هفتم در زیر عرش وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ۝ و چه دانی تو ای محمد که چیست
علیون پس بیاد کرد و گفت جل جلاله كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ یعنی علیون نامه ایست
نوشته که حاضر آرند شش فرشتگان مقرب و بقول عبد الله عباس رضی الله عنهما علیون تختیست
از زبرجد سبز در زیر عرش و بقول ضحاک سدرة المنتهی ست و بقول مقاتل ساق عرش ست
و بقول دیگر بهشت ست چون عملهای نیکان را با آسمان برند فرشتگان مقرب از هر آسمانی در پی
وی میروند تا آنجا که جای وی باشد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ بدرستی که هر آینه نیکوکاران در آسایشها
باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهائی آراسته مرصع بدر و یاقوت بر بالای این
تختها چنانها باشد نظری اندازند وی اهل بهشت بسوی نعمتهای بهشت و مملکتهای ایشان که برابر
دنیا باشد بیکنظر همه را بینند و این نیکان کسانی باشند که بر چه حق تعالی ایشان را فرموده باشد

نکنند واز هرچه ایشان را باز داشته باشد باز ایستند واگر بدکردار باشند وبآخر عمر توبه کرده باشند وبهمان توبه مرده باشند ازابرار گردند تعرف فی وجوههم نضرة النعیم شناسی تو ای محمد در رویهای ایشان تازگی نعمتها وآسایشها رویهای بعضی چون آفتاب باشد وبعضی همچون ماه وبعضی همچون ستارگان یسقون داده شوند من رحیق از شراب صافی خالص بی آمیزش سفید که در وی هیچ مضرت نباشد وهمه منفعت باشد ختومه مهر کرده شده که هیچکس بآن نرسیده مگر دست ابرار ختامه مسك مهر مشك باشد در وی یعنی آخر مزهٔ وی بوی مشك باشد اللهم ارزقنا منه فی الدنیا والاخرة

بیت	
بهر مخموران حق جام طهورش	بهر این مرغان کور این آب شور

وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون ودرین نعمتها خواهانی نمایندگان یعنی عمل صالح پیش گیرند وبکنند واز کردار بد دور باشند شب وروز یعنی بجوئید این نعمتها را وطلب کنند آن را المتنافسون رغبت کردن بر چیزی شب وروز همت شما بر دنیاست ویکدیگر را حسد می برید وخون ناحق می کنید از برای دنیا وشما را اصلا پروای نعمتهای بهشت نیست همچنین مکنید بیت

گر رشک وحسد بری بدین بر — کین رشک وبدست انبیارا

وسفرهای دور می روید از برای دنیا ومسجد از برای نماز جماعت نمی آئید ودر کارهای دنیا مالهای بسیار خرج می کنید واز برای رضای حق تعالی دانگی بفقیران نمیدهید ومزاجه وآمیزش آن رحیق مختوم من تسنیم باشد از چشمه که نام آن تسنیم باشد عینا یشرب بها المقربون چشمه ایست تسنیم که بیاشامند از وی بندگان مقرب یعنی برگزیدگان خدای تعالی که در خیرها می شتافتند واز گناهان دور می بودند وعبد الله بن مسعود رضی الله عنهما گفت که تسنیم مخصوص مقربان باشد ودیگر بهشتیان ازان در شراب خود بیامیزند تا لذت آن زیادت شود وچشمه تسنیم از زیر عرش رود وبکوشکهای بهشتیان فرو آید واو شیرین ترین وخوشگوارترین شراب بهشت ست بیان کرد خدای تعالی که کافران چه می کردند در دنیا بمؤمنان وگفت جل جلاله ان الذین اجرموا بدرستی که آن کسانی که گناه می کردند وکافر می شدند در دنیا

همچون ولید مغیره و ابوجهل و یاران ایشان كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ
بودند که میخندیدند بکسانی که ایمان می آوردند و افسوس می کردند بمومنان فقیر همچون بلال
وصهیب و عمار وغیر ایشان رضی الله تعالی عنهم و می گفتند اینها هشتیانند هرگز چنین
نخواهد بود نصیب تو اینست که با درویشان صالح اعتقاد بد نکنی و ایشان را عزیز داری که
پادشاهان آخرت فقیران صالح و صابر خواهند بود تا از شفاعت ایشان محروم نمانی
وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وچون میگذرند مومنان بر کافران بخشم و ابرو اشارت
میکنند و افسوس میدارند و مسخرگی می میکنند بمومنان وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ وچون
باز گردند کافران با اهل خود شادان و بکافران دیگر انْقَلَبُوا باز گردند فَكِهِينَ شادان
وخندان و متکبران و فخر کنندگان از جهت مال و نعمت که دارند و ازین جهت که بفقیران
مسخری کرده اند و افسوس داشته شادان باشند وَإِذَا رَأَوْهُمْ وچون کافران
مومنان را بینند قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ گویند بدرستی که این مومنان گمراهند
و زیان کارانند که پیروی محمد می کنند و بسیاری هستند از منکران که درویشان را که معتقدان صالحانند
همچنین می گویند از دولت و سعادت محبت اولیاء الله محروم می باشند و بعذاب خدا یتعالی هلاک
می شوند ظاهر حال این طایفه را می بینند و اما از حال باطن ایشان خبر ندارند

فرد

ای بسا کس را که صورت راه زد	قصد صورت کرد و بر اصلش زد

لحدیث قلب المؤمن عرش الله تعالی وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ و این کافران
فرستاده نشده اند بر مومنان تا نگاهبان باشند و ایشان را باز دارند از انچه میگفتند فَالْيَوْمَ
پس در آنروز یعنی در قیامت الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ آنکسانی که ایمان
آوردند در دنیا می خندند از کافران یعنی کافران را می بینند در عذاب و عقوبت قیامت می بینند و شادی میکنند
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهای آراسته در بهشت یعنی در جنتهای از یاقوت و مروارید نشسته
می نگرند بهشت و دوزخیان را که در آتش سوزان میگردند چنانکه سنگ آسیا بر می آیند
و فرو میروند چنانکه تخود حوشه در دیگ مومنان شادی میکنند و میخندند هل

ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ بدرستی که جزا داده شدند کافران انچه بودند که می کردند در دنیا از استهزا و افترا التثویب جزا دادن الهی عاقبت کار ما را بخیر گردان

سورة الانشقاق مكية وهي خمس وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

کافران می پرسیدند که قیامت کی خواهد بود جواب آمد که إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ چون بیاید قیامت آسمان بشگافد و پاره پاره شود و بر زمین افتد از هیبت آن روز وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا و شنود آسمان فرمان خدایتعالی را و قبول کند وَحُقَّتْ و سزاست آسمان را که فرمان خدایتعالی را قبول کند چونکه آفریده اوست وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ و قیامت بیاید زمین را باز کشیده شود چنانکه سختیان را باز کشند تا هموار شود و در وی هیچ کوه و بالا و پستی نماند بمقدار انگشتی تفاوت و ناهمواری نماند تا خلق در وی گنجد چنانکه در خبر آمده ست وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا و اندازد زمین انچه در وی ست از گنجها و مردگان وَتَخَلَّتْ و خالی شود زمین و در وی هیچ چیز نماند وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و شنود زمین مر حکم خدایتعالی را یعنی حکم خدای را و سزاست زمین را که فرمان برداری کند امر خدایتعالی را جزا اذا مقدرة ای اذا كان هذه الامور كذلك لتبعثن ولتحاسبن یعنی چون چنین باشد که یاد کردیم شما زنده کرده شوید و حساب کرده شوید و جزا داده شوید بر نیکیها و بدیها يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ ای آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا بدرستی که تو کارکننده ئی بر پروردگار خود را کار کردنی فَمُلَاقِيهِ پس بیننده ئی تو بروز قیامت جزای کردار های خود را از نیکی و بدی کردن الکدح در لغت کار کردن و قیل کار بر رنج الملاقات دیدن یعنی هر که هر چه میکند جزای آن بوی خواهد رسید پس نیکا جزا یابد کرد و گفت جل جلاله فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس انکه داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشته اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان بی مناقشه و مطالبه وَيَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ و باز گردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا شاد دمان بسبب انچه یافته باشد از جزو کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ و اما انکس که داده شود نامه او را از پس

پشت او فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا پس بهر آینه بخواند ثبورا یعنی بطلبد هلاک خود را یعنی آرزو برد که کاشکی زنده نشدمی و همیشه مرده ماندمی تا در آتش در نیامدمی چون کسی را نامه از پس پشت دهند گردنش را ببرند تا دستش از پس پشت شود و دست چپ و یرا بشکنند و بسوی پشت آرند و دست راستش را غل کنند و نامه او را در دست چپش دهند قراءة عاصم وابو عمرو وحمزه يَصْلَى بفتح یاست و باقی قراء يُصْلَى بضم یا و تشدید لام بلفظ مجهول خوانده اند مؤمن اگرچه فاسق باشد نامه او بدست راست او دهند بیان کرد که بچه سبب کافر را نامه بدست چپ دهند و گفت جل جلاله اِنَّهُ كَانَ فِي اَهْلِهِ مَسْرُورًا بدرستی که بود کافر در میان قوم خود شادمان از لیتی و بهوای نفس خود کار کردی و پروای شریعت نداشتی و غم آخرت نبودش هرچه میخواست می کرد و مال مردم می گرفت و خون ناحق میکرد و در راحت و آسایش می بود و مؤمن غمناک می بود و فرمان بردار و ترسان از حضرت پروردگار خود بکفاف و عفاف قناعت کرده بود

بیت

ملک دنیا تن پرستان را حلال ۰۰ ما غلام ملک عشق بیزوال ۰۰ و دیگر کافر قیامت را منکر بود چنانکه خبر کرد جل جلاله اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى اِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا بدرستی که کافر در دنیا گمان برده بود که هرگز باز نگردد یعنی بگفت که هرگز بعد از مردن زنده نخواهم شد و هرچه می کنم حساب نخواهد بود نصیب مؤمن اینست که از ملحدان و منافقان و مباحیان و اهل بدعت و خوارج که هرچه باشد بگیرند و دور باشد که ایشان در حقیقت منکر قیامت اند و بسیار وقت باشد که خود را سنی و قلندر و ابدال نام کرده اند و گویند که خمس مال خلق از ان ماست و همه دنیا کابین فاطمه زهرا است و علما و اهل حق را دشمن میدارند و مریدان بسیار گیرند و همه را از شرع بیرون آرند و کار پیرو شرع فرمایند

بیت

۰۰ ای بسا ابلیس آدم روی هست ۰۰	۰۰ پس بهر دستی نشاید داد دست ۰۰
۰۰ دست ناقص دست شیطان ست و دیو ۰۰	۰۰ زانکه اندر بند تکلیف ست و ریو ۰۰

ای برادر در باش از زین نوع مردم و خدمت علمای حقانی و شیخ محقق کن تا ایمان بسلامت ببری

نعوذ باللہ من ذلک ظاہر ہم الرفض و باطنہم الکفر و این طایفہ را مزدکی خوانند و مذہب باطل ایشان را ہرکس نداند و در وقت سلطان محمود غزنوی بسیار پیدا شدہ بود و سلطان ایشانرا برانداخت و باز در زمان سلطان سنجر ماضی ظہور کردند شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس اللہ روحہ العزیز ایشان را بشناخت و سلطان گفت

سلطان ایشان را برانداخت و حق تعالی از برای رد کردن و گفتن کافر کہ قیامت نخواہد بود سوگند یاد کرد کہ احوال و اطوار بسیار در آدمی خواہد گذشت و در ہمہ آن حق تعالی بینا بود بحال آدمی و قادر بر زندہ کردن او و در روز قیامت پس گفت جل جلالہ فَلَآ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ سوگند نیست چنانکہ کافران گویند کہ آمدن قیامت را منکر میشوند اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ سوگند می خورم بشفق یعنی آن سرخی کہ بعد از آفتاب فرو رفتن پیدا می شود و قیل سفیدی ست کہ بعد از سرخی پیدا می شود و این روشن تر ست و قیل ہمہ روزہا مراد ست وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ و بحرمت شب و بحرمت آنچہ شب او را گرد کند از مخلوقات کہ در شب آرام گیرند الوسق گرد کردن وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ و بحرمت ماہ چونکہ جمع شود نور وی و تمام شود یعنی در ایام بیض الاتساق بہم آمدن و تمام شدن لَتَرْكَبُنَّ چون بضم باخوانده شود معنی این ست کہ ہر آئینہ بر نشینید شما ہر آئینہ و ہر آئینہ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بر حالی پس حالی یعنی برگردید از حالی بحالی یعنی بعد از زندگی بحال مردگی برسید و از پس مردن زندہ شوید و بعرصات قیامت حاضر شوید و حساب و کتاب بینید و صراط و دوزخ را و درکات او را و بہشت و منازل او را بدانید و ببینید و ما را بہمہ حالہا قادر و علیم و بصیر دانید و اگر لَتَرْكَبُنَّ بفتح باخوانده شود چنانکہ قراءة ابن کثیر و حمزہ و کسائی ست و اول قراءات باقی قرا ست معنی چنین باشد باین قراءت کہ بحرمت این چیزہا کہ تو امی محمد برائی بر آسمانہا طبق از زیر طبق یعنی در شب معراج و امام فخر الدین رازی رحمۃ اللہ علیہ در معالم التنزیل تمسک باین آیت کردہ ست بر حقیقت معراج رسول ما علیہ السلام و در کتب کلامیہ نیز مذکور ست و امام ضحاک گفت کہ در شب معراج رسول ما علیہ السلام بیست و ہشت ہزار سالہ راہ را قطع کردہ ست و امام فخر الدین رحمۃ اللہ در معالم التنزیل گفتہ ست کہ قطع این مسافت بعیدہ در اندک مدت محال نیست چنانکہ بعلم اقلیدس معلوم شدہ ست کہ آفتاب را جسم عظیم ست کہ صد و شصت اندازہ کرہ زمین ست و در آن مقدار

را سپ تیز رو که در وقت دو یدن قدم نهد و بردارد هزار سال راه را قطع کند و در آن حدیث
که رسول علیه السلام پرسید از جبرئیل ع که وقت نماز شام شد وی گفت لا و نعم دلیل ست بر حقیقت
این سخن پس اگر بخدمات الوهیت سرور پیغمبران این مقدار مسافت را در یک شب قطع کند محال نباشد
و پیش اولیا را لله این ظاهر ست چون ارواح ایشان را عروج می افتد واز خواجه طیفور سجاوندی
رحمة الله علیه منقول ست که ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود و خواجه امام شمس العارفین سجاوندی
که صاحب وقوف قرآن ست رحمة الله علیه گفته ست که مرغ دلش هوای آشیانه آنجا دارد از
برای آن بسیار یاد می کند اگر تو خود را ببدانی که چیستی و کیستی امثال اینها بر تو پوشیده نماند ؎

گر نه میدانی بجوز ولا بجوز ؎ خود ندانی تو که حوری یا عجوز جان جمله علمها اینست این ؎
گر ندانی من کیم در ره یقین اللهم ثبتنا علی تصدیق الانبیاء وارزقنا احوال
الاولیاء چون حضرت ذوالجلال حال دو میان را بیان کرد پس ازان سوگند یاد کرد و کافران
کفر خود را ترک نکردند و ایمان نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استفهام و تعجب فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
پس چه بوده ست این کافران را که ایمان نمی آرند با وجود چندین دلائل عظام و براهین قاطع دوم لَتَرْكَبُنَّ
یعنی این باشد که چه بوده ست این کافران را که ایمان نمی آرند بمعراج رسول ما محمد علیه السلام وَإِذَا
قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ وچه بوده ست مر این کافران را که چون خوانده می شود بر
ایشان قرآن را سر بزمین نمی نهند یعنی نماز نمیگذارند و انقیاد احکام شریعت نمی کنند و قیامت را
منکر میشوند و مصطفی علیه السلام چون این آیت را برخواندی سجده کردی بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا
چنانکه کافران می گویند که قیامت نخواهد بود نیست بلکه چنین ست که ایشان يُكَذِّبُونَ دروغ گوی
میدارند پیغمبران را و قرآن را وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ وخدای عزوجل داناست بانچه ایشان
پنهان میدارند در دل خود و جمع میدارند در سینه خود الایعاء نگاهداشتن چیزی را در وعاء یعنی در ظرف
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس مژده ده ایشان را بر طریق استهزا و خبر کن ایشان را بشکنجه دردناک
و جاودانه دوزخ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا استثناء منقطع باشد وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آنکسانی که
که گرویده اند و عملهای نیک کرده اند لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مر ایشان راست مزدی که برنگردکم
نشود و بآخر نرسد المنن بردین و منت نهادن والله تعالی اعلم

سورة البروج مكية وهي اثنتان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

والسماء ذات البروج بحرمت آسمان با برجها یعنی دوازده برج که حمل وثور وجوزا وسرطان واسد وسنبله وميزان وعقرب وقوس وجدي ودلو وحوت ست بدانکه در هر سی روز آفتاب یک برج را قطع می کند یا سی و یک روز یا سی و دو روز یا بیست و نه روز زود هر دو روز و چیزی از روز ماه یک برج را قطع می کند و آن بیست و هشت روز باشد و در دو شب ماه پوشیده میشود اما آفتاب یکسال باید که تا دور فلک را قطع کند و ماه در سی روز یا بیست و نه روز فلک را قطع کند و این دلیل ست بر کمال قدرت آفریدگار عز وجل از بهر این معنی سوگند یاد کرد بآسمان با برجها بقول مگر همه ستارگان برآوست و بقول مگر دشت آسمان برآوست بدانکه برج عبارت ست از یک بخش از دوازده بخش آسمان والیوم الموعود و بحرمت روز وعده کرده شده کرخواهد آمد یعنی روز قیامت وشاهد و بحرمت گواه یعنی روز آدینه که گواهی میدهد بر عملها ومشهود و بحرمت حاضر آمده شده در وی یعنی روز عرفه که حاجیان و فرشتگان در وی حاضر شوند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم سقدرست یعنی بحرمت این چیزها که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن قیل بحرمت این چیزها که کافران را عذاب کرده خواهد شد وقیل جواب قسم اینست که قتل اصحاب الاخدود بحرمت این چیزها که یاد کردیم لعنت کرده شدند و از رحمت حق تعالی دور کرده شدند یاران خندق الاخدود هو الخندق و این اصحاب اخدود سه کافر بودند که مومنان را عذاب کردند که از دین حق باز گردید و این مومنان از دین حق برنگشتند یکی انطیانوس رومی دوم یوسف ذو النواس بود سیم بخت نصر مع بود در فارس و ایشان خندق عظیم کنده بودند که درازی وی چهل گز بود و پهنای او دوازده گزی را پر آتش کرده بودند هر مومنی که از دین برنگشتی و بر اران خندق انداختندی فاما هیچ ضرر بمومنان نرسیدی و از آن آتش در بهشت در آمدندی و در این سوره مراد آنست که در نجران ملک بود و او اسم موضع بود و جهود بود و آن مومنان بر دین عیسی علیه السلام بودند آن جهود ظالم از حمیر بزمین نجران رفت و مومنان را بسوخت و انجیل را بسوخت حمیر قبیله ایست از یمن و سبب آن بود که مردی از مومنان قوم عیسی علیه السلام در نجران افتاد در میان جهودان و بسیار جهودان بسبب وی مسلمان شدند و بدین عیسی علیه السلام در آمدند و این ملک جهودان را قهر آمده و خندق عظیم کنده و پر آتش کرد که هر که از دین

ترسائی برنگشتی ویرا در آتش انداختی واین پیش از رسول ما بود هر کرا در آتش انداختندی صروی بودی ترسیدی تا روزی زنی را آوردند وی فرزند شیرخواره داشت خواست تا از دین برگردد از بهر فرزند که سوخته نشود فرزندش گفت ای مادر صبر کن و قدم در آتش نه که این آتش نیست همه گل و ریحان ست و بقول وهب رضی الله عنه آن کسانی را که در آتش انداختند دوازده هزار کس بودند و بقول امام کلبی هفتاد هزار کس بودند پس زان آتش زبانه زد و از خندق بیرون آمد و گرد کافران را گرفت و همه را بسوخت و این قصه را قاضی عبد الصمد الغزنوی رحمة الله علیه آورده ست در تفسیر خود و در تفاسیر دیگر نیز مذکور ست مطول بود ما مختصر کردیم نصیب مومن اینست که در بلاها و ظالمان صبر کند و از دین مسلمانی برنگردد و نوکر و چاکر ظالمان نشود و از مبتدعان دور باشد و از برای دنیا ایشان را خدمت نکند و توکل بر حق تعالی کند ای عزیز من کسی را که غم دین باشد و بر دین و متابعت سید المرسلین باشد او را چه غم دنیا و تشویش او باشد شیخ ثنائی غزنوی گوید

غزل

ای مسلمانان مسلمانی مسلمانی	وزین آیات بی دنیا پشیمانی پشیمانی
ازین رو که جهان پر دیو و پر غول ست ایمان را	که واندکرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی
شراب حکمت شرعی خوریداندر حریم دل	که محروم اند ازین دولت هوسگویان یونانی
بهر یدازچنان جانی کزو کفر و هوا ید	ازایرا دچنین جانها فرو ناید مسلمانی
مسازید از برای نام و دام کام چون دان	جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ بدل اشتمال از اخدود و معنی چنین باشد که لعنت کرده شدند یاران خندق که یاران آتش زبانه زننده اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و آنکسان را که خندق کنده بودند و برآتش کرده و مردم را عذاب می کردند بآن آتش إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ چون آن کافران بر کنار خندق نشستگان بودند القعود و جمع القاعد یعنی مهتران ایشان بر تختها نشسته بودند بر کرانهاء آن آتش و کهتران مردم را در آتش می انداختند وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ و ایشان آنچ می کردند بر مومنان حاضر بودند و رحم نمی کردند و شادمان می بودند بآن عذاب مومنان وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ و عیب نمی کردند آن کافران مومنان را

یعنی عیبی نداشتند آن مومنان تا کافران عیب کنند شان مگر انکه ایمان آورده بودند بخدای غالب بهمه چیز که بهتاست وستوده شده ست در همه وقت الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ آن خدائی که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین ها وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و خدای تعالی بهمه چیزها گواه ست و داناست بهمه چیزها پس جزای کردارهای وی بد هد نیکی را و بدی را یعنی این کافران هرسه مومنان هیچ عداوتی و دشمنی نداشتند مگر بدین جهت که ایشان ایمان آورده بودند بخدائی که موصوف ست بصفات کمال و منزه است از نقصان و زوال یعنی می باید همچنین کسانی دوست دارید که ایمان آورده اند بخدا یتعالی و دشمنی نکنند بهیچکس که کافران کوراند و کار بعکس می کنند نصیب مومن اینست که با دوستان خدا یتعالی دشمنی نکند و همه نیروی خود را بکار برد تا ایشان مردان خدا دوستان باشند

مثنوی

پس تو ای ناشسته رو هر چیستی	پر نزاع و پر حسد هر کیستی
با دم شیران تو بازی میکنی	با ملائک ترک تازی می کنی

ابوجهل صفت مباش ابوبکر صفت باش اما سنت الهی برین رفته ست که هر صدیقی را زندیقی باشد که او عارفان از جویبار منکران آب میخورد حق تعالی حال کافران بیان کرد و گفت جل جلاله إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بدرستی که آنانکه عذاب کردند مردان مومن را و زنان مومنه را و در خندق انداختند ایشان را ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس توبه نکردند از کفر و گناه بازگشتند فَلَهُمْ مر ایشان راست عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ و مر این کافران راست عذاب آتش سوزان در دنیا که هم از ان خندق آتش بیرون آمد و ایشان را بسوخت تا همه خلق بدانند که آتش بفرمان حق تعالی میسوزد حق سبحانه و تعالی صفت مومنان کرد و گفت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند و عملهای نیکو کرده اند ایشانرا باشد بوستانها که میرود زیر درختان آن جویها ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ این است رستگاری بزرگ یعنی مومنان که در آتش خندق صبر کردند مر ایشانراست بهشت جاودان و خلاص یافتند از عذاب ابدی إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ

لَشَدِيدٌ ۝ بدرستی که هر آینه گرفتن خدا سخت است البطش گرفتن بسختی إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ۝ وبدرستی که خدا تعالی آفریدن خلق را بار دیگر تازنده کند بعد از مردن وقیل عذاب کند کافران را در دنیا و باز گرداند عذاب را بر ایشان در آخرت وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ۝ وآن خدا ایست که نیک آمرزنده مومنان است ودوست دارنده دوستان خویش است قیل آمرزنده عاصیان ودوست دارنده توبه کنندگانست تا توانی دوستان او را که مؤمنان اند دوست داری یعنی مؤمنان که دوستان حق تعالی اند ودوستان خاص او را که اولیاء الله اند هر نجانی تا هلاک نشوی **بیت**

ای بسا کس را که صورت راه زد ۔۔۔ قصد صورت کرد بر اللہ زد ۔

ودر دوستان او را دوستداری وطالب صحبت ایشان باشی

مثنوی

از کلیم حق بیا موزای کریم ۔	۔ بین چه می گوید ز مشتاقی کلیم
تو روم تا مجمع البحرین من	تا شوم مصحوب سلطان زمن
تا چنین جاه و چنین پیغمبری	طالب خدمت نه خود بینی بری
سالها پرویه پرو با لها	سالها چه بود هزاران سالها
تو مبین این پا پها را هر زمین	زانکه بر دل میرود عاشق یقین

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ خداوند عرش بزرگ ست هیچ چیز از عرش بزرگتر نیست الْمَجِيدُ بزرگ حمزه وکسائی بکسه دال خوانده اند وباقی قرا بضم دال خوانده اند فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده ست هر چه خواهد وهر کرا آنچه خواهد بدهد بنصیب تو اینست که خدا بری وراضی باشی بقسمت الهی ۔

قسمت تمام ست هیچ لابه و لج ۔۔۔ کار بهتر میشود چونکه در و سنجی هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ بدرستی که آمد ترا سخن لشکر فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ یعنی آن لشکر ها که فرعون وثمودیان بودند که ما ایشان را نیست کردیم بعذاب بزرگ کافران این امت را نیز هلاک خواهیم کرد بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ بلکه کسانیکه کافرشدند در انکار اند آن عذاب را باوجود آنکه مشاهده وعیان می کنند وایمان نمی آرند بقرآن که نامه الهی ست وکتاب عزیز وفرقان شریف ست وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ وخدا تعالی از پس وپیش محیط ست یعنی گرد اگرد ایشان است بحال این کافران وتوانست بهلاک کردن ایشان دارپس وپیش محیط ست یعنی گرد اگرد ایشان

گرفته است که نتوانند گریخت از عذاب او بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ نه چنان ست که کافران می گویند که قرآن شعرست و سحر و سخن محمد ست علیه السلام بلکه چنین ست که قرآن بزرگ است فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ و سخن خدایتعالی است و در لوح محفوظ ست که نوشته شده ست و نگاه داشته شده ست از تغییر و تبدیل که یکحرف کسی در وی زیادت نتواند کرد و کم نیز نتواند کرد و عبد الله ابن عباس رضی الله عنه گفت که در اوّل لوح محفوظ نوشته ست که لا إله إلا الله وحده لا شريك له دين الاسلام ومحمد عبده ورسوله من آمن بالله وصدق وعده ورسوله ادخله الجنة و عبد الله ابن عباس رضی الله عنه می گوید که لوح از یکدانهٔ مروارید ست درازی وی همچون آسمان تا زمین و پهنائی وی همچون از مشرق تا بمغرب کرانهای وی مرصّع کرده شده ست بجواهر و غلاف وی از یاقوت سرخ ست و قلم وی از نور ست سر او بعرش رسیده ست و پایان او در کنار فرشته ایست که نام او ماطرون و لوح در لوح ست یعنی کشادگیست بالای آسمان هفتم امام نافع محفوظ بضم ظا خوانده ست و باقی قرا بجر ظا خوانده اند والحمد لله رب العالمين

سورة الطارق مكية وهي عشر آيات

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ بحرمت آسمان وَالطَّارِقِ و بحرمت ستارگان که در شب پدید آیند و بروز ناپدید باشند الطرق بشب آمدن وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ و چه دانی تو ای محمد که چیست طارق بیان کرد و گفت جل جلاله النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستارگان روشن و تابان ست و قیل مراد از طارق ستاره ایست که شب بدود و چون را بزند تا بآسمان نتواند برآمدن و بقول بعضی زحل ست و بقول بعضی پروین راست و جواب قسم این ست که إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ امام عاصم و ابن عامر و حمزه بتشدید لما خوانده اند و إن کلمه نفی ست و لما بمعنی الا ست و معنی چنین باشد که بحرمت آسمان باستارگان تابان که شب پدید آیند یا بحرمت ستاره شب آینده که نیست هیچ تنی مگر بر وی است نگاه بانی از حق تعالی و باقی قرا تخفیف لما خوانده اند و ما زاید ست و إن مخففة از إن ثقیله و الضمیر للشان معنی چنین باشد که بحرمت آسمان و ستارگان که بدرستی که هر تنی است بر آنکه نگاهبانی از حق تعالی

وبقول بعضی آن نگاهبانان فرشتگانند که اعمال بندگان را بنویسند از نیکی و بدی تا در قیامت جزا آن بندگان برسانند وبقول بعضی فرشتگانند که مؤمن را نگاه میدارند از بلاها واز دیوان چنانکه در حدیث آمده ست که بهر مؤمنی صد و شصت فرشته موکل ست که ویرا نگاه میدارند از دیوان چنانکه عسل را نگاه میدارند مگس تا غایتی که تقدیر کرده شده ست چون تقدیر بر آید نگاه ندارند و در رهایه آورده ست که اختلاف ست در شمار فرشتگان که نگاهبان میدارند آدمی را پس عدد معین اعتقاد نباید کرد چونکه در بعضی روایت دو است و در بعضی روایت پنج و در بعضی روایت شصت ست فَلْيَنْظُرِ پس بنگرد الْاِنْسَانُ آدمی که مِمَّ خُلِقَ از چه آفریده شده ست باز بیان کرد و گفت جل جلاله خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ آفریده شده ست از آب ریخته شده در رحم مادرش يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ۝ که بیرون می آید آب از میان پشت پدر و از میان استخوانهای سینه مادر که میان دو پستان ست التراب جمع الترب چون حضرت حق تعالی خواهد که فرزندی پیدا شود قوت بشهوت مرد و زن برانگیزد تا هر دو بهم جمع آیند و از پشت پدر و سینه مادر آبی جدا شود هر دو آب بهم بیامیزند و در حدیث آمده ست که چهل روز نطفه و چهل روز خون بسته باشد و چهل روز گوشت پاره باشد همچون گوشت خایسده بعد ازان فرشته را حق سبحانه و تعالی فرستد در شکم مادر تا چهار حکم را بنویسد کردار و رزش را که چه خواهد بود و اجلش را که چند بزید و روزیش را که چند بخورد و بنویسد که نیک بخت ست یا بد بخت بعد ازان روح را در وی در آرند تا زنده شود ۞ نصیب تو این ست که بدانی اول خود را که چه بودی و از چه شدی اولت آب کنده و آخرت خاک پراگنده پس منکر مباش که شوی زنده چنانکه گفت خدای باقی و پاینده اِنَّهٗ عَلٰى رَجْعِهٖ لَقَادِرٌ ۝ بدرستی که خدا یتعالی که آفرید شش اول عَلٰى رَجْعِهٖ لَقَادِرٌ ۝ بر باز گردانیدن آدمی بر آفرینه تواناست يَوْمَ تُبْلَى السَّرَآئِرُ ۝ در روزی که آشکارا کرده شود کارهای پنهان او فَمَا لَهٗ مِنْ قُوَّةٍ وَّلَا نَاصِرٍ پس نباشد مر این کافر را هیچ قوتی و یاری کننده و نیک قول مراد ازین کارهای پنهان فریضهاست چون نماز و روزه و غسل جنابت و غیر آن که در قیامت اینها را آشکار کنند که چگونه کرده ست و در حدیث آمده ست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که سه چیز ست بر که آنها بجای آرد و شرک نیاورد ولی حق تعالی باشد نماز و روزه و غسل جنابت و بقول دیگر مراد ازین گناهان پنهان دلهای ما باشد که ان را در آن روز آشکارا کنند والله تعالی اعلم وَالسَّمَآءِ ذَاتِ

الرجع

الرجع وبحرمت آسمان باباران والارض ذات الصدع وبحرمت زمین باشکافتن که بشکافد بگیاه ودرخت انه بدرستی که قرآن لقول فصل هرآینه سخن خدا تعالی است که جدا کننده است میان حق وباطل وما هو بالهزل ونیست این قرآن سخن بیهوده وسخن آدمیان انهم یکیدون کیدا او بدرستی که این کافران مکه مکری کنند بتوای محمد تا بتو رنجی رسانند وأکید کیدا ومن جزای این مکر ایشان را میدهم درونیا وآخرت صبر کن توای محمد در جفای کافران نصیب درویش این ست که در مکر دشمنان وحسد حاسدان صبر کند وبحق سبحانه وتعالی توکل کند که او کریم ست وجزای ایشان را بدهد ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

بیت

آنرا که توئی خرقه عریان نشود هرگز	وانرا که توئی چاره بیچاره نخواهد شد
بیمار شود عاشق اما به نمی میرد	مه گرچه شود لاغر استاره نخواهد شد

فمهل الکافرین امهلهم رویدا پس مهلت ده وفرصت ایشان را توای محمد اندکی یعنی روزی چند امان ده ایشان را وتعجیل مکن در دعا بر ایشان که ما ایشان را هلاک خواهیم کرد چنانکه در جنگ بدر کردیم نصیب درویش اینست که تا تواند دعای بد نکند بر دشمنان خود ومحبت وعداوت خلق را از حق تعالی بیند وشکر کوید که از منکران نیست هر محمدی را ابوجهلی باید که باشد وابوبکر نیز باید

مصراع

در جمع سبک روحان هم بولهبی باشد

سورة الاعلی مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ایاتها ۱۹ وکوعها

سبح اسم ربک الاعلی بپاکی یاد کن ای محمد خدای خود را که برتر ست از همه بقهر واستیلا فریبکان بقول دیگر بپاکی یاد کن نام پروردگار خود را وبقول دیگر بگوی سبحان ربی الاعلی پس رسول علیه السلام فرمود که در سجده بگوئید سبحان ربی الاعلی وچون این آیت آمد که فسبح باسم ربک العظیم فرمود که در رکوع بگوئید که سبحان ربی العظیم معلوم شد که لفظ اسم زائد ست الذی خلق فسوی آن خدائی که آفرید چیزها را پس راست کرد هر مخلوقی را چنانکه خواست آدمی را بشکلی دیگر

واسپ وشتر را بشکل دیگر هر یکی را چنانکه می بایست آفرید بحکمت بالغه وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ
آن خدائی که اندازه کرد روزیها را پس راه نمود در طلب کردن هر چیزی را بآنچه می بایست والهامات
الهی مر انسان را و حیوان را در طلب کردن دارو ها و غذا ها حکمت بزرگ ست در کشاف وکواشی
آورده ست که چون مار افعی کور شود الهام و بدحق تعالی او را که برگ باریان را بچشم خود بمالد بینا شود
امام حمزه وکسائی قدر بتخفیف خوانده اند و باقی قراء بتشدید خوانده اند وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ
فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ آن خدائی که بیرون آورد چراگاه سبز را تازه و پر گل و ریاحین پس
گردانید ش خشک و ریزه ریزه غثاء خس خشک ریزه شده چون خاشاک یعنی آن خدائی که بیافرید
از برای ستوران شما در سفر و حضر علفهای اماده کرده شده تا شکر کویند در زمستان از خشک او
لقمه گیرند و در تابستان از تر و تازه قشلاقی و ییلاقی برای ستوران شما پدید آورد و از برای شما
نیز بهشت و دوزخ آفرید جل جلاله سَنُقْرِئُكَ بر آئینه که قرآن خوان کردیم ترا و قبیل بر آینه خوانا
گردانیدیم ترا فَلَا تَنسَىٰ پس فراموش نکنی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچیزرا که خدا تعالی خواهد
که نسخ کند پس تو فراموش کنی آنرا لفظاً و معناً چون منسوخ تو شود فراموش تو شود إِنَّهُ يَعْلَمُ
الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ بدرستی که میداند خدای تعالی آشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو
فراموش گرداند چونکه اوست دانا بمصالح خلق هر چه خواهد نسخ کند وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ و آسان
کنیم مر ترا یعنی راه عمل نیک را از برای شما یعنی آسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از دین آنچه آسان تر
باشد و ادیم و نگاه داریم و آنچه دشوار تر باشد نسخ کنیم فَذَكِّرْ پس وعظ گوی بقرآن و شریعت
إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ اگر سود دارد وعظ و اگر سود ندارد و دوستان را و اهل ایمان را سود دارد
وکافران را الزام حجت باشد نصیب عالم حقانی اینست که وعظ بگوید اگر فاسقان را و حیله گران را سخت
آید و نفع نگیرند از بن آیت دانسته می شود که وعظ و نصیحت را بهیچ وجه ترک نتوان کرد تقدیر آن
نفعت الموعظة او لم تنفع هکذا فسره المفسرون و بعد از بیان کرد و گفت که کرا سود میدارد
و کرا سود نمیدارد و گفت جل جلاله سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ بر آینه پند گیرد بوعظ هر که از خدا تعالی
بترسد وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ و دور شود از وعظ و پند را قبول
نکند بدبختی که در آید در آتش بزرگتر که هفتاد بار از این آتش دنیا سوزان تر باشد در گرمی ثُمَّ لَا يَمُوتُ

فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ پس آن بدبخت در دوزخ نمیرد تا خلاص شود از عذاب و نه زید زیستنی که در وی آسایشی باشد یعنی از سختی عذاب و می چنان باشد که در وقت مردن و جان کندن چنانکه در عرف می گویند که نه مرده ست و نه زنده نصیب تو این ست که از این آیت وعظ و نصیحت را و صحبت واعظان و ناصحان حقانی را ترک نه کنی و از ایشان نگریزی و ایشانرا بدل دشمن نداری این فقیر می گوید بنده ٔ مومن طالب همیشه در طلب کردن نصیحت و پند است و اول از پدر و مادر و بعده از استاد و بعده از شیخ بعده از الهامات الوهیت که فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا بسیار کسان باشند که از بسیار رفتن بوعظ عار دارند و بواعظان حقانی بچشم حقارت بینند و دشمنی کنند فاما حافظ و معین ایشان حق تعالی می باشد و از دشمنی ایشان هیچ زیان ندارد بلکه ویرا زیان دارد

بیت

چراغی را که ایزد برفروزد	هر آنکس تف کند ریشش بسوزد

پیغمبر مانان را یاد کرد و عذاب ایشانرا بعده فرمان برداران را یاد کرد و گفت جل جلاله قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ بدرستی که نیکبخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ را قبول کرد و پاک شد از گناه و کفر وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ و خدا تعالی را یاد کرد و نام او را گفت و نماز گذارد یعنی الله اکبر گفت و خدا تعالی را به بزرگی یاد کرد و نماز گذارد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت رستگاری یافت آنکه صدقه ٔ فطر را داد و در اول روز عید فطر و تکبیرات نماز عید گذارد و در کشاف آورده ست که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که باک ندارم اگر نامه ٔ خود همین آیت را یابم یعنی قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ چون صدقه ٔ فطر و نماز عید بتکبیرها بجا آورده باشم مرا همین بس ست بخاطر این فقیر می آید والله تعالی اعلم که درین آیت اشارت ست بمنازل سلوک اول توبه ست و تزکیه ٔ نفس بازالت صفات ذمیمه و اکتساب صفات حمید دوم بر ذکر لسانی و قلبی و روحی و سری سیوم برسیدن بمشاهدات قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ اشارت باول ست وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ اشارت بدوم ست فَصَلَّىٰ بسیوم چون صلوٰة معراج مومن ست و قرة عینی فی الصلوة اشارت باین ست والله تعالی اعلم بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ابو عمرو بیای غائب خوانده ست و باقی قراء بتای خطاب خوانده اند معنی این باشد که شما کافران هرگز نمیدید زندگی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت

وعظ و پند را قبول نمیکنید از قرآن و اهل قرآن وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ و حال اینست که آخرت بهتر است از دنیا و باقی ست بر هر که مؤمن باشد بدانکه حق تعالی بیان کرد که سبب کفر و حق را قبول ناکردن دوستی دنیاست و حب جاه و سلطنت و حکومت قال النبی علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة و بسیار از امیران و دنیا داران باشند که هرگز بوعظ اهل حق بغرض حاضر نیایند و بسیار فقیران صالح باشند که هرگز ترک ندهند

فرد

عزه غنا و سلطنت سر بجفات می کشد فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد

إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ بدرستی که آنچه یاد کردیم درین سوره از وعد و وعید و دلایل توحید و غیر آن باشنده ست در کتابهای پیشینیان که آن کتاب ابراهیم و موسی ست علیهما الصلوة والسلام

سورة الغاشية مكية وهي اثنتان وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ بدرستی که آمد ترا ای محمد سخن قیامت که آن فرو پوشنده ست همه چیزها را و بقول دیگر غاشیه نام دوزخ ست که فرو پوشنده ست همه کافران را حق قیامت را در قرآن هزار جای یاد کرده ست تا خلق بترسند وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ رویها باشد در آن روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت عَامِلَةٌ کار کننده نَاصِبَةٌ رنج بیننده باشند در دوزخ و کارشان این باشد که فرمایندشان تا بر صعود با غلها و زنجیرها برآیند باز بیندازدشان در صعود کوهیست از آتش در دوزخ والیان کسانی باشند که در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده اما از برای رضای حق تعالی نباشد تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً در آیند در آتشی سخت گرم باشد در حدیث آمده ست که دوزخ را صد هزار سال تافتند تا سیاه شد اکنون همچنان سیاه ست ابو بکر عمر و تصلی بلفظ مجهول خوانده اند یعنی در آورده شوند در دوزخ تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ آب داده شوند در دوزخ از چشمه گرم که گرمی وی بغایت رسیده باشد گرمتر نباشد لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ نباشد مر آن دوزخیان را خورد در دوزخ

خوردنی مگر از خار خشک که زهردار و قلیل درختی است در روز یعنی ز قوم لا یسمن نه فربه کند
وَلَا یُغْنِی مِنْ جُوْعٍ و سود ندارد و کفایت نکند از گرسنگی یعنی در خوردن وی نفعی نباشد چون
صفت دوزخیان کرد صفت بهشتیان نیز کرد و گفت جل جلاله وُجُوْهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ روی‌ها
باشد در آنروز تازه از اثر رحمت لِسَعْیِهَا رَاضِیَةٌ و از برای کوشیدن و عمل نیک کردن در دنیا
خشنود باشند و همچون ماه شب چهارده باشند فِیْ جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشت بلند باشند لَّا تَسْمَعُ
فِیْهَا لَاغِیَةً نشنوند در بهشت سخن بیهوده و باطل همه حکمت و حمد و ثنا گفته شود فِیْهَا عَیْنٌ
جَارِیَةٌ در آن بهشت چشمهٔ آب روان باشد و مراد اینجا چشمهای روان بسیار است فِیْهَا
سُرُرٌ مَّرْفُوْعَةٌ درین بهشت باشد تختهای بلند اگر از بالای آن چیزی بیفتد صد سال باید
تا بپایان رسد در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم ان المتحابین فی الله لیتراءی
غرفه ینظر الیهم اهل الجنة کما ینظر اهل الدنیا الی الکواکب السماء یعنی کسانی که بیکدیگر
دوستی دارند از برای رضای حق تعالی در دنیا هر آینه در جایهای بلند باشند که نظر کنند بایشان اهل
بهشت چنانکه اهل دنیا ستارگان را بر آسمان می بینند و چون خواهند اهل بهشت تا بر بالای آن
تختها بنشینند پست شود و باز بلند گردد وَّاَکْوَابٌ مَّوْضُوْعَةٌ و در بهشت کوزها باشد
بی دسته نهاده از شراب پر بر لبهای جویهای بهشت شمار ستارگان از جواهر مختلفه بعضی از زر
و بعضی از نقره و غیر آن وَنَمَارِقُ مَصْفُوْفَةٌ و نهیم بالشتهای انداخته شده به پهلوی یکدیگر
صف بصف نهاده وَّزَرَابِیُّ مَبْثُوْثَةٌ و شادروانها یعنی قالیها و بساطها باشد در بهشت
گسترده قبیل نهالینهای مخمل انداخته شده در منازل بهشتیان چون تختهای بهشت را رسول
علیه السلام بیان کرد کافران گفتند چون برآمدند بر تختهای بلند حق سبحانه و تعالی این آیت را
فرستاد اَفَلَا یَنْظُرُوْنَ اِلَی الْاِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ آیا پس نه نگرند شتران که چگونه آفریده
شده است چون خواهند که شوار شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتها آفریده است حق تعالی
در وی وَاِلَی السَّمَآءِ کَیْفَ رُفِعَتْ و چرا نمی نگرند با آسمان که چگونه بلند کرده شده است چون خیمهٔ سبز
آویخته بی ستون و در وی عجائب بسیار آفریده وَاِلَی الْجِبَالِ کَیْفَ نُصِبَتْ و چرا نمی نگرند بکوهها
که چگونه ایستاده کرده شده است و چندین منفعتها در کوهها نهاده شده است وَاِلَی الْاَرْضِ

کیف مُسطحت و چرا نمی نگرند بزمین که چندین هزار عجایب قدرت در وی آفریده شده ست آن خدایی که قادرست بر آفریدن این چیزها قادرست بر آفریدن دوزخ و عذابهای وی و بر آفریدن بهشت و نعمتهای وی چنانکه خبر کرد جل جلاله در اول این سوره فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ یعنی پس تو ای محمد پند ده و هرآئنه تو پند دهندهٔ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ نیستی تو بر گماشته شده برین کافران تا ایشان را بستم فرمائی ایمان آوردن و حکم این آیت منسوخ ست بآیت سیف یعنی فَاقْتُلُوا و قیل معنی اینست که تو ای محمد مجبور نیستی برین که راه راست در ایشان خلق کنی و پیدا کنی إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ تو راه نمائی و وعظ بگوئی و پند دهی تا کرا سعادت مساعدت کند تا حق را قبول کند و تا کرا بی سعادتی برین دارد که حق را قبول نکند زهی بی سعادتی که محمد رسول الله را پیش وی فرستند و او را نشناسد و ایمان نیارد بلکه دشمن گیردش

نظم

ای لب دولت که آیه گاه گاه ۰۰	پیش نی دولت بگیرد او زراه ۰
ای لب معشوق کاید ناشناخت	پیش هر بختی نداند عشق باخت ۰
این غلط بین دیده را حرمان ماست	وین بقلب قلب سوء القضاست
دیده دل هست بین الاصبعین	چون قلم در دست کاتب ای حسین
هر نیازو هر تضرع راه نیست ۰	زین بقلب هم قلم آگاه نیست
ای قلم بنگر که اصلی نیستی	که میان اصبعین تو کیستی

قال النبی صلی الله علیه وسلم قلوب العارفین بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ لیکن آنکس که برگردد از ایمان و کافر شود پس عذاب کند خدا یتعالی ویرا عذابی بزرگتر یعنی در دنیا و آخرت باین تقدیر استثنای منقطع باشد و اگر استثنای متصل باشد دو معنی می گویند یکی آنکه تو پند ده قوم خود را که سود دارد پند ایشان را مگر کسی را که کافر شود که او را پند سود ندارد و دیگر معنی این ست که تو مسلط نیستی بر کشتن ایشان مگر بر کسی که روی بگرداند از ایمان آوردن إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستی که بماست بازگشتن ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ پس بر ماست شمار کردن ایشان و جزا دادن ایشان ما جزای کردار ایشان

تو ای محمد بر سان بایشان شریعت را تا حجت باشد بر ایشان اللهم ثبت قلوبنا علی دینك وطاعتك یا مقلب القلوب آمین

سورة الفجر مکیة وهی ثلاثون آیة وثنتا عشرة رکوعا

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْفَجْرِ بحرمت سپیده دم که وقت روشن شدن روز است از میان تاریکی شب و این دلیل بزرگ است وظاهر بر هستی حق تعالی و قدرت و علم و حشر و نشر و بقول عبد الله ابن عباس مراد از فجر نماز بامداد است تعلق بعضی از سپیدهٔ اول ماه ذی الحجه است وَلَيَالٍ عَشْرٍ و بحرمت شبهای ده ماه ذی الحجه که ده حاجیان است و بقول بعضی ده اول ماه رمضان است وَالشَّفْعِ و بحرمت جفت یعنی روز عید رمضان وَالْوَتْرِ و بحرمت طاق یعنی روز عید قربان و بقول بعضی مراد از شفع آفریده است واز وتر آفریدگار است وغیر این نیز گفته اند حمزه و کسائی والوتر بکسر واو خوانده اند و باقی قرا بفتح واو خوانده اند وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و بحرمت شب چونکه روز شود و روی زود زود رفته شود و بقول بعضی از ین شب آن شب است که حاجیان در وی از عرفات بمزدلفه روند وغیر این نیز گفته اند وجواب قسم محذوف است ای لیعذبن یعنی بحرمت این چیزها که یاد کردیم هر آینه عذاب کرده شود کافر اینرا هر آئنه هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ است درین چیزها که یاد کرده شد سوگند بزرگ کسی را که عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگ است باین شیا که بظاهر عجایب قدرت و بدایع حکمت است واین عاقلان اولیا را الله و انبیا اند که دیدهٔ دل ایشان بنور الله منور است و بواطن ایشان پیش ایشان متصور است هر ناشسته روئی را بر نمیتابد یعنی بار نیست

فرد

روی ناشسته نه بیند روی نور	لاصلوة گفت الا فی الطهور

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ آیا نمی دانی که چه کرده است خدای تو با کافران پیشین یعنی سیدانی که چگونه هلاک کرد خدای تعالی عادیان را که ایشانرا ارم نام بود و ایشان دو عاد بودند عاد اول را نام عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و وی از قوم هود علیه السلام نبود و عاد پسین را و پسر بود نام یکی شداد بود و نام دیگری شدید و ایشان از قوم هود و صالح بودند نه از عمالیق ارم نام بوستانی

بود که شداد عاد بنا کرده بود فعلی الاول ارم عطف بیان العاد و علی الثانی المضاف محذوف ای بعاد صاحب اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي که آن ارم بوستان شداد با ستونها و عمارتها بود که لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ه که آفریده نشده ست مانند آن در شهرها قیل عادیان دراز بالا بودند که قامت هریکی هفتصد گز بود شداد ابن عاد را نهصد سال عمر بود آن ملعون دعوی خدائی کرد و همه روی زمین را گرفت و بهشتی ساخت در بیابان عدن در مدت سیصد سال چون تمام شد خواست تا لشکرهای خود در آید در آن بهشت که مثل او کسی ندیده و صفت او در کتابها یاد کرده شده ست چون نزدیک رسید حق تعالی همه ایشان را بیک آواز که از آسمان آمد هلاک کرد ه وَثَمُودَ و نه بینی و ندانی که چگونه هلاک کرد خدای تو ثمود یا نرا که قوم صالح بودند علیه السلام الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ آنانکه بریدند سنگهارا و کوشکها و خانها ساختند از سنگ در موضعی که آنرا وادی القری نام ست دو هزار بار هزار و هفتصد کوشک کنده بودند در کوه باطاقها و رواقها همه را حق تعالی بلاک کرد چون اشتر صالح را کشتند وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ و نه بینی و ندانی که چه کرد خدای تعالی لفرعون که با میخها بود و بقول عبد الله ابن عباس رضی الله عنه مراد ازین میخها آنست که لشکر بسیار داشت و ایشانرا خیمها بود که بمیخها استوار کردندی و بقول مجاهد مراد ازین آن میخها است که مردمان را چهار میخ کردندی و هلاک کردندی بآن چنانکه علماء روایت کرده اند که فرعون را حفریه داری بود نام او خرقیل که ایمان آورده بود بموسی علیه السلام پنهان از فرعون و از سایشان نزدیک فرعون بود و زن وی شاطه دختر فرعون بود و این زن نیز ایمان آورده بود بموسی علیه السلام روزی دختر فرعون دانست و لفرعون گفت فرعون آن زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد او برنگشت آن زن را فرمود تا چهار میخ کردند و دست و پایهای او را بمیخها دوختند و عروس فرعون آسیه خاتون نیز ایمان آورده بود او را نیز این نوع عذاب کرد و ایشان از ایمان برنگشتند الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ آنانکه بفرمانی کردند حق تعالی را در شهرها فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ پس بسیار کردند در شهرها تباهی را یعنی گناه بسیار کردند فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ پس ریخت خدای تعالی بر ایشان تازیانه شکنجه را امام سدی گفت یعنی هر یکی را دیگرگونه عذاب کرد عادیان را بباد و ثمودیان را بآواز که از آسمان آمد و فرعونیان را بغرق کردن در آب اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه پروردگار

تو بر آینه بر صاد ست المرصاد راه گذر و قیل راه تنگ که گذر بروی باشد یعنی خدا یتعالی میداند و می بیند
و می شنود هر چه بر خلق میرود و هر چه میکنند بروی پوشیده نیست در دنیا کافر انرا عذاب کند و در
آخرت نیز و هیچکس از و پنهان نماند و قیل فرشتگان خدای تعالی بر صراط اند با گرزها و تبورها و بر پل صراط
هفت جای پرسند از هفت چیز اول از توحید و ایمان دوم از نماز سیوم از زکوة چهارم از روزه پنجم
از صلهٔ رحم ششم از طهارت و غسل هفتم از حقهای پدر و مادر چون ازین همه فارغ شوند و جواب باصواب
بگویند به بهشت روند و اگر نه بدوزخ افتند نعوذ باالله من ذلک چون حال کافران گذشته را بیان کرد
و از عذاب ایشان را یاد کرد و از عادت ناپسندیده ایشان خبر داد که در نعمتها شکر نگفتند و در بلاها صبر
نکردند با وجود آنکه حق تعالی دانا ست و بینا ست که ان ربک لبالمرصاد اشارت بآن ست باز از
حال کافران این امت خبر کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلٰهُ رَبُّهٗ اما آن کافر
معین یا همه کافران چون بیازماید شرا پروردگار او فَاَكْرَمَهٗ پس نیکی کرد با و بمال و فرزند وَنَعَّمَهٗ
و بناز و نعمت پرورد شرا فَيَقُوْلُ رَبِّيْٓ اَكْرَمَنِ پس این کافر بگوید پروردگار من بمن نیکوئی کرد
و عزت و حرمت خود درین بیند که حق تعالی مال داد شرا و خوش وقت کرد شرا بنعمتها وَاَمَّآ اِذَا
مَا ابْتَلٰهُ رَبُّهٗ و اما چون آزمایدش پروردگار او فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهٗ پس تنگ کرد بروی
روزیش را فَيَقُوْلُ رَبِّيْٓ اَهَانَنِ پس بگوید پروردگار من خوار کرد من شدن روزی را سبب خواری
خود داند مقصود کافر از دنیا همین ست که عزت و حرمت بمال میداند و خواری و مذلت بفقر میداند
فاما مؤمن عزت و حرمت بتوفیق ایمان و طاعت و تقوی و زهدی بیند و خواری و مذلت بمعصیت
و کفر و حرام می بیند حق تعالی فرمود ان اکرمکم عند الله اتقکم و نگفت ان اکرمکم
عند الله اعلمکم و اغناکم و اتواکم حق سبحانه این اعتقاد را بر کافران رد کرد و گفت
جل جلاله كَلَّا باز ایستید ای کافران ازین اعتقاد بل نه چنان ست که ایشان اعتقاد کرده اند که
چنین نیست لَا تُكْرِمُوْنَ الْيَتِيْمَ نیکوئی نمی کنند بر یتیمان و این دلیل بدبختی و خواری ایشان
ست وَلَا تَحٰٓضُّوْنَ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ و نمی سنان نیکوئی می کنند بر یتیمان و این دلیل نیکبختی و کرامت ایشان ست تا آخر همچنین
بدان واحد تعالی اعلم و کافران یتیما نرا میراث نمیدادند وَلَا تَحٰٓضُّوْنَ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ
و یکدیگررا نمیفرمودند بطعام دادن گدائی را و خود نمیدادند نیز وَتَاْكُلُوْنَ التُّرَاثَ اَكْلًا لَّمًّا

و میخورند میراث را خوردنی فراخ و پهن و هرچند یابند می خورند و فرق نمیکنند میان حلال و حرام گویا که در دنیا حرام نیست مال خود را و مال دیگران را میخورند و هیچ غم آخرت نمی خورند و اندیشه نمی کنند کمتر از ستور نباشید که ستور علف را بوی میکند انچه مصلحت ست و نافع ست میخورد و دیگر را نمی خورد وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا و دوست میدارید مال را دوست داشتنی بسیار حلال باشد یا حرام همه را گرد میکنید کرسون تا تجبون بتای خطاب خوانده اند و بیای غیبت نیز خوانده شده ست بدانکه پیش این مردم زمانه ما کوشت فربه می باید چه حلال و چه حرام و مال بسیار می باید که باشد چه حلال و چه حرام علی الخصوص شیخان و دانشمندان خدای ما ترس را اللهم اجعلنا من المتقین كَلَّا نه چنان ست که شما می کنید و میگویند و مال یتیم را میگیرید و میخورید و از حرام پرهیز نمی کنید باد ایستید ازین اعتقاد بد همچنین کنید اِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا چون کوفته شود زمین را کوفتنی یعنی جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی سخت تا هموار شود و در وی هیچ کوهی و ملندی نماند وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید فرمان پروردگار تو یعنی همه خلق زنده شوند و جزا داده شوند وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و بیایند فرشتگان در حالتی که صف صف باشند گرداگرد آدمیان را و پریان را گرفته شوند وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود دوزخ را و آن روز هفتاد هزار مهار هر مهاری بدست هفتاد هزار فرشته باشد مر این دوزخ را آواز غریدن باشد شیخ ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده ست که چون این آیت آمد که وجیء یومئذ بجهنم تا آخر روی مصطفی علیه السلام متغیر شد که هرگز چنان متغیر نشده بود امیر المومنین علی رضی الله عنه ایشان را در کنار گرفت و گفت یا رسول الله چه حالت ست رسول علیه السلام این آیت بر خواند و گفت یا علی این ساعت جبرئیل علیه السلام آمد و خبر کرد از حال قیامت يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مر آنروز یاد گیرد آدمی وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ و چه سود دارد آدمی را پند گرفتن در آن روز چونکه در دنیا پند نگرفت و حق را قبول نکرد و ایمان نیاورد و گناه را ترک نکرد يَوْمَئِذٍ الثَّانِي بدل من الاول و هما بدل من اذا دکت الارض و جواب اذا دکت الارض یتذکر يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي بگوید کافر در قیامت ای کاشکی من پیش فرستادمی در دنیا ایمان و طاعت را از بهر زندگانی آخرت فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ بکسر ذال و ثا یعنی یعذب و یوثق قراءة ست و بفتح هر دو نیز خوانده اند هر اول یعنی چنان باشد که در آنروز

عذاب نکند چون عذاب خدا تعالی هیچکس را و بند نکند چون بند کردن او هیچکس و بقرارت دوم معنی چنین باشد که در آن روز عذاب کرده نشود چون عذاب کافر هیچکس را و بند نهاده نشود هیچکس را چون بند کافر یعنی در قیامت عذاب کرده شود مر کافران را و بند نهاده شود ایشانرا عذابی و بندی که در دنیا و آخرت همچون آن عذاب هیچکس را نبوده باشد و نخواهد بود نعوذ باللہ من ذلک

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً گفته شود مومن را در وقت مردن و در بعضی تفاسیر آورده است که چون عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنهما را در گور نهادند مرغی آمد سبز و در گور او در آمد و شنودند آوازی که قوله یا ایتها النفس المطمئنة تا آخر و قیل در وقت زنده شدن بقیامت ای نفس آرمیده بایمان و طاعت بازگرد به پروردگار خود یعنی برحمت او خوشنود شو و خدای تعالی از تو خوشنود شود فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس در آی در میان بندگان من وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آی در بهشت جاودان من عبد اللہ ابن عمر روایت کرده است که چون مومن را اجل برسد دو فرشته بیایند بر سر بالین او و بگویند ای جان آرمیده بحق ایمان و طاعت بیرون آی بنعمت و آسایشی از تو خدای تعالی خوشنود ست جان او بشادی بیرون آید و عالم از نور او منور گردد و فرشتگان از آسمان نظاره کنند و درهای آسمان را بگشایند و این مومن را آمرزش خواهند فرمان آید که جان آن مومن حق تعالی را سجده کند و فرمان آید میکائیل را تا آن جان را به نزدیک جانهای مومنان برد و کور او را بروی فراخ گردانیده شود تا راحت و آسایش بجان آن بنده رسد و اگر چیزی از قرآن خوانده باشد نور او آن گور را منور و فراخ گرداند و خوش بخسپد چون کسیکه نو عروس خواسته باشد اللهم ارزقنا و چون اجل کافر در رسد دو فرشته بیایند بر سر بالین او و بگویند ای نفس پلید بیرون آی از تن پلید بعذاب دردناک که حق تعالی از تو خوشنود نیست نعوذ باللہ من ذلک

سورة البلد مکیة وهی عشرون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ بعضی میگویند که کلمهٔ لا زایده ست و معنی وی چنین میشود که سوگند

یاد میکنم باین شهر مکه یعنی بحرمت مکه و بعضی می گویند که لازائدست و معنی چنین ست که بنست چنانکه کافران می گویند که ما را رنج نخواهد بود اقسم بهذا البلد بحرمت مکه وَأَنتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ و حال اینست که تو حلالی درین شهر مکه یعنی ترا رواست که درین شهر جنگ کنی با کافران و بکشی هر که را خواهی ازایشان و غیر ترا این روا نیست و ترا رواست در یک ساعت از روز که فتح مکه باشد وَوَالِدٍ و بحرمت پدر وَمَا وَلَدَ و بحرمت فرزندان که بزایند و مراد ازین آدم ست و فرزندان او و بقول دیگر مراد ابراهیم ست و فرزندان او و بقول دیگر هر پدر و فرزند که باشد لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ بدرستی که آفریدیم آدمی را در سختی و رنج یعنی آفریدیم او را تا رنج دنیا و آخرت بکشد قیل آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین انسان آدم ست و بقول بعضی همه آدمیان ست و بقول مقاتل مراد ازین انسان کافر معین ست که در قریش مشهور بود بقوت و زور و دشمن رسول علیه السلام بود نام او کلده بوده ست أَيَحْسَبُ آیا پندارد آن کافر که کلده ست أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ که هرگز قادر نشود بر وی هیچکس یعنی گمان می برد که خدا تعالی بر وی قادر نیست و ویرا هلاک نخواهد کرد و درین گمان بود که ناگاه در دشمنش بگرفت و در خاک غلطیدن گرفت و میگفت که مرا کشت خدای محمد یَقُولُ می گوید آن کافر أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا مینیست کردم مال بسیار در دشمنی محمد و ورع میگفت چون وی فقیر بود حق تعالی بروی رد کرد و گفت جل جلاله أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ آیا گمان می برد این کافر که ندیده ست ویرا هیچکس یعنی خدا تعالی میداند که وی دروغ می گوید و شرم نمیدارد از خدا تعالی و از خلق و بقول دیگر مراد ازین انسان ابوجهل ست لعنة الله علیه بعد ازین حق تعالی یاد کرد دلیل بر قدرت خود برین کافر و بر هر که وی را زنده کند و عذاب کند و آن دلیل بر نفس کافر بود پس گفت جل جلاله أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ آیا نیافریدیم مر این آدمی را دو چشم بینا وَلِسَانًا و زبان گویا وَشَفَتَيْنِ و دو لب بر بالای دندانها وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم ویرا دو راه راه نیکی و راه بدی و قیل دو پستان مادر یعنی آن خدائی که قادرست بر آفریدن این چیزها قادرست بر هر چیز که خواهد و همه چیز را داند پس حال این کافر را داند و خرج کردن وی را در دشمنی محمد علیه الصلوة والسلام میداند و قادرست بر هلاک کردن او و زنده کردن او و این کافر از عذاب قیامت غافل ست و غم آن ندارد و نمیداند که چند راه دشوار در پیش دارد و استعداد

آن نمیکند حق تعالی از غفلت این انسان خبر کرد و گفت فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس هنوز این کافر نگذشته ست راه دشوار را که آن عقبهٔ قیامت ست و قیل پس نگذشته رنج و سختی از بالا و بقول کعب الاحبار آن عقبه هفت درکهٔ دوزخ ست و بقول دیگر کوهی ست در دوزخ غیر پل صراط و بقول امام کلبی آن عقبه پل صراط ست که بر روی دوزخ نهاده شده ست از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر و سه هزار ساله راه ست هزار سال برآمدن و هزار سال همواری و هزار سال فرو آمدن و بر مومن حقیقی چنان باشد که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن بود و بعضی همچون برق بگذرند و بعضی همچون باد و بعضی همچون اسب تیزرو و بعضی دوان دوان و بعضی خیزان خیزان و بعضی فتند در دوزخ و نتوانند گذشتن و بقول بعضی مراد ازین عقبه اعمال صالح ست بطریق استعاره مصرحه اعمال صالح را تشبیه کرده اند بگذشتن عقبه پس معنی بر این تقدیر چنین باشد که نکرد آن کافر عملهای نیک را که سبب باشد آن مر خلاصی دیرا از دوزخ و آن عملهای صالح اینست که بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ و چه دانی تو ای محمد سبب گذشتن آن عقبه فَكُّ رَقَبَةٍ کشادکردن از بندگی یعنی بنده را آزاد کردن ست أَوْ إِطْعَامٌ یا دادن خوردنی ست فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روز گرسنگی یعنی در روزی که در وی گرسنگی باشد يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بی پدری را که با خویشی باشد یعنی خویش او مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا گدائی را که با درویشی باشد یعنی گدائی که بر خاک افتاده باشد یعنی طعام دادن او از برای رضای حق تعالی باشد و از برای روی و ریا نباشد ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا باز باشد از آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی این آزاد کننده و طعام دهنده ز مومنان باشد نه از کافران وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و این مومنان یکدیگر را وصیت کننده باشند بصبر در بلاها و طاعتها وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کننده یکدیگر را بر رحم کردن بر خلق أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ایشانند که یاران دست راست باشند یعنی نامهٔ عمال ایشان را در قیامت بدست راست دهند یا ایشانند که یمن و برکت باشد شان یعنی بهشتیان باشند نصیب و رویش اینست ازین آیت که این خصلتها بجد تمام کند یکی ایمان ست دوم وصیت کردن بصبر در طاعتها و بلاها سیوم رحم بر همه مخلوقات چهارم آزاد کردن بنده بتمام یا مدد کردن در بهای او پنجم طعام دادن مستحقان را برای رضای حق تعالی نه

نیکبختی این کارها باشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وآن کسانکه نگروند بآیت های ما یعنی بقرآن و پیغامبران و دلائل توحید ایشانند خاوندان شومی وبسبب آن بدبهای ایشان نامه های ایشان را بدست چپ دهند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ برایشان باشد آتشی که همیشه دران آتش بسته باشند القراءة موصدة بلاهمزة وبالهمزة

سورة الشمس مكية وهي خمس عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ بحرمت آفتاب وَضُحَاهَا وبحرمت روشنائی آفتاب وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا و بحرمت ماه چون برآید بشب از پس آفتاب واین در نیمه اول ماه باشد بدانکه در نیمهٔ اول ماه از پس آفتاب می باشد و در نیمه آخر ماه در پیش آفتاب میباشد واین ظاهرست در نیمه اول نورانیت ماه در طرف مغرب ست ونقصانش در طرف مشرق و در نیمهٔ آخر برعکس آنست و در شرح کشاف سید یمنی آورده ست که امام فراگفت که ماه نور از آفتاب می گیرد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه نیز گفته ست که احتمال دارد که چنین باشد یقال فلان يتبع فلانا في كذا اى ياخذ منه برین تقدیر معنی چنین باشد که بحرمت ماه چون نور گیرد از آفتاب و علمای نجوم و هیئت نیز برانند که ماه از آفتاب نور میگیرد وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا و بحرمت روز چونکه روشن کند دنیارا یا تاریکی را وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا و بحرمت شب چونکه پوشد آفتاب را یا زمین را وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا وبحرمت آسمان یا بنای آسمان وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا وبحرمت زمین و گسترانیدن وی یعنی پهن کردن وی وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا وبحرمت تن آدمی و راست گردن اعضای او فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا پس بیان کرد حق تعالی وبرا راه تقوی و خداترسی و راه گناه و کافری و بدی را قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا بحرمت این چیز ها که یاد کرده شد که نیکبخت شد کسی که نفس خود را پاک ساخت از کفر و گناه و عمل کرد باچه فرموده بود قیل نیکبخت شد کسی که حق تعالی وبرا پاک کرد از کفر و گناه وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و بدبختی که زیان کار شده شد و نومید شد کسی که نفس خود را پوشید بکفر و گناه و عمل نکرد باچه فرموده شده بود

از نیکیها قیل هلاک شد کسی که حق تعالی او را توفیق طاعت نداد و نفس او را خوار و ذلیل کرد پس از ان کافران که نفس خود را بکفر و گناه پوشیدند و حق تعالی ایشان را عذاب کرد و خبر داد و گفت جل جلاله کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰهَا دروغ گوی داشتند ثمود باین رسول خدا را عزوجل که آن صالح پیغمبر بود علیه السلام بسبب کفر و بیفرمانی اِذِ انْبَعَثَ اَشْقٰهَا چونکه برخواست و شقاوت بدبخت ترین ثمودیان مقدار بن سالف بود یا مصدع بن دهره بود شتر صالح را که معجزهٔ او بود کشت فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا پس گفت مر ایشان را رسول خدای تعالی که صالح بود دور باشید از شتر ما و خدا یتعالی که معجزهٔ پیمبر اوست واز کشتن وی واز گرفتن نصیب آب او یعنی بخش او را تمام بوی دهید فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا پس دروغگوی داشتند صالح را پس پی کردند شتر را بعد از ان کشتند اشتر را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْۢبِهِمْ فَسَوّٰهَا پس هلاک کرد حق سبحانه و تعالی ایشان را بسبب گناه ایشان و برابر کرد همه را در هلاک کردن کلان و خرد ایشان را برین هزار گردشان وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا و نترسد خدا تعالی از عاقبت ایشان یعنی هیچکس ایجاد تعالی را اعتراض نرسد که هر چه خواهد در ملک خود بکند و قیل نترسد آن بدبخت تر ایشان پایان کار ایشان القراءت فلا یخاف بالفاء وَلَا یخاف بالواو و این قصه گذشت در سورهٔ الحاقة والله تعالی اعلم

سورة اللیل مکیة وهی عشرون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى وبحرمت شب چونکه بپوشد تاریکی وی عالم را وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى وبحرمت روز چونکه روشن شود بدانکه روز و شب دو دلیل بزرگ اند مر خلق را که هیچ کمی و بیشی زیادت شود واز پس یکدیگر در آیند تا عالمیان بدانند که ایشان را خدائیست دانا و توانا و قدیم و حکیم و کریم و علیم و رحیم که تاریکیها را ببرد و روشنائی بیارد و برعکس آن تا خلق را آسایش باشد وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى وبحرمت خدائی که آفرید نر و ماده را و قیل وبحرمت آفریدن نر و ماده و آفریدن نر و ماده این دلیل عظیم است از دلایل توحید و اسلام نر و ماده را در درون مادر بچکس نتواند آفرید مگر خدای عظیم و قادر حکیم که مر او را شریک و انباز نیست که اگر باشند عاجز باشند و با عیب و معیوب خدائی را نشاید اِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى ط بدرستی که کوشش شما هر آئینه پراگنده است

قوله تعالی والنهار اذا تجلی وقیل وبحرمت روز چون روشن شود رضی الله عنه عن محمد بن علی رضی الله عنه عن جعفر الصادق رضی الله عنه عن ابیه رضی الله عنه عن علی بن الحسین رضی الله عنه عن ابیه رضی الله عنه عن الحسین رضی الله عنه عن ابیه رضی الله عنه عن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال

بعضی دنیا می طلبند و بعضی آخرت و بعضی هردو و بعضی رضا و لقای مولا تعالی و عمل موسن از برای بهشت است و عمل کافر از برای دوزخ و بعضی می گویند این آیت در حق ابو بکر صدیق رضی الله عنه و ابی سفیان الحرب پدر معاویه نازل شده است و قیل در حق ابو بکر نازل شده است که بلال را خریداری خواجه کافر شد و آزاد کردش و آنچنان بود که ابو بکر در خانه این کافر سیگذشت آوازی شنید که یکی احد احد می گفت آن کافر را طلب کرد و گفت این کیست که احد احد می گوید گفت غلام منست که بمحمد ایمان آورده است در آفتاب خوابانیده ام اورا و خار بر سینه اش نهاده ام و سنگ عظیم بر بالای او نهاده ام تا باشد که از ایمان محمد برگردد و او بر نمیگردد ابو بکر بهای گران داد و او را بخرید و آزاد کرد و آن جماعت دیگر را نیز که هفت کس بودند که کافران عذاب میکردند برای اسلام آوردن ایشانرا نیز خرید و آزاد کرد این آیت در حق او نازل شد فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ فاما هر که بداد مال خود را از برای رضای حق تعالی و سومنان را خلاص کرد وَاتَّقَىٰ و از خدای تعالی ترسید وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و راست گوی داشت خدا یتعالی را و رسول او را به نیکوترچیزی یعنی به بهشت یا بگفتن لا اله الا الله فَسَنُيَسِّرُهُ پس هر آینه آسان کنیم ما وی را لِلْيُسْرَىٰ سر آسان تر را یعنی راه بهشت را آسان کنیم بروی و توفیق طاعتش دهیم چنانکه ابو بکر را دادیم وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسی که بخیلی کرد و مال خود را نداد و در راه حق تعالی خرج نکرد وَاسْتَغْنَىٰ و بی نیاز داشت خود را از حق تعالی و نیازمندی نکرد وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و دروغ گوی داشت به بهشت فَسَنُيَسِّرُهُ پس آسان کنیم هر آینه وی را لِلْعُسْرَىٰ سر دشوارتر را یعنی راه دوزخ را آسان کنیم بروی چنانکه این کافر بلال را عذاب می کرد تا از اسلام برگردد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ و سود نداشت وی را مال وی و چون هلاک شد افتاد در دوزخ یا افتاد در گور و قیل چه سود داشت وی را مال وی إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۝ بدرستی که هر آینه بر ماست بیان کردن راه راست ما بیان کنیم هر که خواهد که ایمان آرد توفیق دهیم وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ۝ و بدرستی که ما راست این جهان و آن جهان هر که از ما آنچه طلبد بدهیم چنانکه ابو بکر را دادیم هم دنیا دادیش و هم عقبی که پدر و مادر و پسر و دختر و همه ایمان آورند هیچکس را از صحابه این دست نداد فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ۝ پس بیم کردیم و ترسانیدیم شما را از آتش که زبانه می زند یعنی بزرگست هر بار که زبانه زند کافرانرا

از دوازده سالگی راه هر اندازد بخیرها و علمها در کردن وی باشد و فرشتگان عذاب گرزها بر سر وی میزنند تا در آتش افتد لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى در نیاید در آن آتش زننده مگر آن کافر بدبخت که در دو عگوی داشته باشد خدا ترا و روی گردانیده باشد و حق را قبول نکرده باشد الاشقی بمعنی الشقی باشد مومن عاصی را حق تعالی بیامرزد یا در رود رکه دیگر از دوزخ عاصی را بمقدار گناهش بدارد و آخرش بیرون آرد و مرجیه می گویند مومن بدوزخ در نیاید و تمسک باین آیت می کنند و جواب آنست که ترا و ازین آتش مخصوص است و مرجیه طائفه اند که می گویند با وجود ایمان گناه بنده را زیان نمیدارد وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى و بر آینده دور کرده شود این تش را که یاد کردیم ازان پرهیزگاری که میدهد مال خود را در کارهای خیر و پاک میدارد مال خود را و تن خود را از کفر و گناه و حرام همچون ابو بکر صدیق رضی الله عنه الاتقی بمعنی التقی بود وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى و نیست مر کسی را نزد این اتقی نعمتی که او را جزا باید داد یعنی ابو بکر صدیق که هفت کس را از مومنان خرید از کافران و آزاد کرد که کافران عذاب میکردند شان تا از ایمان برگردند از برای رضای حق تعالی نه از برای چیز دیگر إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى یعنی نکرد ابو بکر این کارهای خیر را مگر از برای طلب کردن خشنودی پروردگار خود که برتر است از همه بقهر و استیلا نه بمکان وَلَسَوْفَ يَرْضَى بر آینده ابو بکر خشنود شود بدر آمدن بهشت از خدا یتعالی درین سوره فضل ابو بکر معلوم میشود وای بر رافضی باو که ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم دشمن میدارد و وای بر خارجی باد که شاه مردان امیر المومنین علی را رضی الله عنه دشمن میدارد

فرد

رافضی را دوست دارم خارجی را دوست تر — رافضی برکنده چشم و خارجی بهریده سر

بدانکه این کارهای نیک و خصلتهای نیک در چهار یار بوده است و در بسیار از مومنان بوده است و خواهد بود اللهم اجعلنا منهم

سورة الضحى مكية احدى عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالضُّحَىٰ بحرست چاشتگاه وقیل بحرست آن چاشتگاه که حق تعالی بموسی سخن گفت وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ وبحرست شب یعنی بیاراید یعنی تاریک شود وخلق درروی بیارامند قیل بحرست شب معراج محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ که نگذشت حق تعالی ترا ودشمن نگرفت ترا سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکه پیش جهودان خبر فرستادند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخرالزمان ست بانی که درمیان ما کسی پیدا شده ست محمد نام ودعوی پیغمبری می کند وصفت وی را بیان کردند جهودان گفتند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخرالزمان شده ست این رورا که دعوی پیغمبری میکند از سه چیز هر سه یکی از اصحاب کهف دوم از ذوالقرنین وسیوم روح اگر روح را بیان کند وآن دو را بیان کند پیش ما فرستید ش تا ما به بینیم که راست ست یا دروغ رسول علیه السلام کافران مکه از این سه چیز پرسیدند گفت فردا جواب گویم وانشاء الله نگفت جبرئیل نوزده روز نیامد بقول امام کلبی وبقول امام ضحاک چهل روز نیامد وبقول دیگر بیست پنج روز نیامد وبقول دیگر پانزده روز نیامد کافران مکه گفتند خدای محمد محمد را گذاشت ودشمن گرفت بعده خدایتعالی این سوره را فرستاد وسوگند یاد کرد باین چیزها که ما محمد را فرو نگذاشتیم ودشمن نگرفتیم بدانکه هرجا که سوگند بغیر حق تعالی یاد کرده شود بمنزله یک بعضی کلمه رب مقدرست یعنی بحرست رب والضحی وبحرست رب واللیل وبعضی بزرگان گفته اند احتیاج بتقدیر کردن نیست از بهرانکه این سوگندست بصفات عظام حق تعالی یعنی سوگندست بصفت آفریدن این مخلوقات عظام واین سوگند پیش عاشق خوشترست از هرچه باشد همچون سوگند محبوب ومعشوق پیش محب وعاشق که گوید بحرست روی من وبحرست موی من وبحرست کوی من وبحرست روی من عاشق واند لذت این سخن را

بیت

هم روت خوش هم موت خوش هم پیچ زلف وهم قفا ... هم شیوه خوش هم عشوه خوش هم لطف خوش هم جفا

قطعه

عاشق داند زبان عاشق * ای دست تو نیستی چه دانی * گوساله سامری چه داند * رمز ارنی ولن ترانی

مسکین کسی که از حلاوت وحرارت عشق نصیبی ندارد

مصرع

محروم ز آتش تو جز بو لهب ندیدم

وَلَلْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُولٰى و هر آینه ترا آن جهان بهتر است ازین جهان یعنی ما ترا دشمن نگرفتیم و فرو نگذاشتیم در آن جهان و در این جهان و آخرت ترا بهتر است از دنیا که آنجا وصال دائمی و تجلی ذاتی خواهد بود و مقام محمود اکرم و شهود اعظم که آرزو بر نمی آمد را عالم آنجا دست دهد ترا وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى ۝ و هر آینه بدهد خدای تعالی ترا پس راضی شوی یعنی در آن جهان حق تعالی ترا چندان عطا ها دهد که راضی شوی و آن دیدار او باشد و شفاعت امت و سیر فی الله که غیر متناهی ست محمد رسول الله در مقام محمدی در ذات صمدی بعد ابدی هر چند سیر کند آن غیر متناهی بود فاما در مقام شهود مع تفاوت درجات مشهودی راضی باشد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود تا یکی از امت من در دوزخ باقی باشد من راضی نشوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی ست و امید بسیار ست ازین آیت نصیب عاشق اینست که رضای محبوب جوید اگرچه طلب او را نهایت نیست هر دو عالم را بعاشق عرض کنند التفات بآن نکند

بیت

ریگ زآب سیر شد من نشدم زهی زهی	لایق این گمان من نیست در رین جهان زهی
کوه کمینه لقمه ام بحر کمینه جرعه ام	من چو نهنگم ای خدا باز نما بمن زهی

عبد الله بن عباس رضی الله عنه از مصطفی علیه الصلوة والسلام روایت کرد که او گفت سبب نزول این آیت آن بود که من از خدای تعالی پرسیدم کاشکی بپرسیدی می گفتم یارب ابراهیم را خلعت خلت دادی و موسی را کلام بیواسطه شنوانیدی و سلیمان را مملکت عظیم دادی مرا چه دادی پس این سوره و الم نشرح در بیان عطا که حق تعالی داود بود بمصطفی علیه السلام آمد اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَاٰوٰى آیا نیافت ترا ای محمد نی پدر و نی مادر پس جای داد ترا در پیش عم تو ابو طالب پدر رسول علیه السلام مرد او در شکم مادر بود و چون مادرش بمرد شش ساله بود و چون جدش عبد المطلب مرد او هشت ساله بود و قیل ترا در یتیم یافت پس در گوشها و در دلها جای داد ترا و بدوستی تو عالم را آفرید وَوَجَدَكَ ضَآلًّا یافت ترا که نمیدانستی آنچه حالا میدانی یعنی تو پیغمبر نبودی و قرآن و عرفان نبود ترا فَهَدٰى پس راه نمود ترا به پیغامبری و قرآن و عرفان و قیل در خردگی راه گم کرده بودی و در کوهها

کمر مانده بود ی ابوجهل بفرمان ما ترا پیش عم تو ابوطالب آورد و قیل در سفر شام راه گم کرده بود ی کاز کاروان جدا شده بود و ابلیس مهارشتر او را گرفته بود و از راه دور انداخته بود و جبرئیل علیه السلام ابلیس را بسیر خود زد و بولایت حبشه انداخت و رسول علیه الصلوة والسلام را بکاروان رسانید و قیل یعنی ضالا محبا باشد یعنی یافت ترا دوست خود پس راه نمود ت بمعرفت ذات صفات خود و وَوَجَدَكَ عَائِلًا و یافت ترا فقیر فَأَغْنَىٰ پس تو انگر کرد ترا بمال خدیجه رضی الله عنها و بغنیمت ها ی او فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ و اما یتیم را قهر مکن و مال و یرا مگیر و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم بود ی سیدا نی که حال یتیمان چه باشد وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ اما خواهنده را پس بانگ بر زن و چیزی بوی بده اگر چه اندک باشد یا بخوبی جوابش گوی داز فقیری خود یاد آور وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و اما نیکیهای خدا تعالی بر تست پیغمبری و قرآن و غیر آن سخن گوی و خبر کن از آنها و شکر کن که این نعمتها بتو دادیم و هیچکس نداده ایم نصیب درویش اینست کز حال خود یاد کند فقیر بود غنی شد جاهل بود عارف و عالم شد یتیم بود یعنی کسی نداشت که تربیت کند ش در دین استاد و شیخ را بر گماشت حق تعالی تا تربیت کرد ندش و ویرا توفیق داد تا فرمان برداری شیخ و استاد کرد اگر انقیاد نه کردی از سعادت ابدی محروم بودی .. .. ..

قطعه

خدمت کسیر کن همو ار تو	جور میکش ایدل از دلدار تو ..
عیب کم گو بنده را مندرا	متهم کم کن بدزوی شاه را

پس و اما این نعمتها را یاد کند مصرعی شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو والسلام علی تابع الهدی

سورة الم نشرح وهی مکیة ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ آیا گشاده نکردیم مر سینهٔ ترا یعنی ما کردیم روشن دل ترا بامیان و حکمت پیغمبری و این بقول امام مقاتل ست و بقول امام کلبی گشادن سینه او چنان بود که چون رسول ما علیه الصلوة والسلام سه ساله بود در پیش دایه خود علیمه می بود و بصحرا

رفته بود با بحکمان قبیله جبرئیل و میکائیل علیه السلام آمدند و رسول را از میان ایشان برگرفتند و بیکطرف بردند و سینه او را بشگافتند و دل او را بیرون آوردند و در طشت زرین بآب زمزم شستند و خون بسته از دل او گرفتند و بیرون انداختند و گفتند این بخش و بهرهٔ دیوست و هیچ رحمتی ازان بر رسول ما نرسید و دست بر شکم او مالیدند چنانکه بود درست شد وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ و نهادیم از تو یعنی دور کردیم از تو بار گران را که گران کرده بود پشت ترا لا نقاض گران کردن چنانکه از بار گران کسی دونا شود و از غم نیز دونا میشود چنانکه در عرف میگویند که از اندوه بر دل من بار گرانست که پشت من دونا شده ست و هر کسی چیزی گفته اند این بار گران غم امت بود که در کودکی نداشت و وعده شفاعت داد ندکه ولسوف یعطیك ربك فترضی و بعضی گفته اند خطای کافران بود و این فقیر می گوید که روا باشد که این بار گران در دنیا یافت باشد چنانکه ابن فارض گوید

شعر	
وحزن یعقوب بعض اقله	وکل بلایوب بعض بلیة

و برداشتن این بار غم و اندوه آن باشد که مقصود دست دهد و هجران بوصال مبدل شود ابن فارض گوید

شعر	
سقیتنی حمیا الحب راحة مقلبی	وکاسی محیا من الحسن حلت

نظم	
مصطفی را هجر چون بر دا ختی	حویش را از کوه می انداختی
تا بگفتی جبرئیلش هین مکن	کہ ترا بس دولتست از امر من
همچنین می بود تا کشف حجیب	تا بیابد آن گهر را خود ز جیب
عاشق و معشوق و عشقش هر دوام	در دو عالم بهره مند و شکیبا م

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و برداشتیم و بلند کردیم ذکر ترا در یاد کردن یعنی هر جایی که خدا تعالی را یاد کنند ترا نیز یاد کنند در بانگ نماز و خطبها و در کلمهٔ توحید لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ

محمد رسول الله دور دنیا و آخرت شرف دادیم ترا که هرکس را ندادیم کنتم خیر امة در حق تو راست تو گفتم

قطعه

سلام علی خاتم الانبیاء	سلام علی سید الاصفیاء
محمد که عالم پر از نام اوست	سجود ملایک ز اکرام اوست
محب مساکین و محبوب حق	که از شرم رویش کند کل عرق
طفیل وجودش زمین و زمان	منور ز رویش مکین و مکان
غلام تو شاهان روی زمین	تو با بینوایان امت قرین

فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس هر آئینه با هر دشواری آسانی ست هر آینه با آن دشواری آسانی دیگرست چون این آیت آمد رسول علیه الصلوٰة والسلام گفت بشارت مر شما را که یک دشواری را دو آسانیست هرگز از موسنان دشواری پیش آید صبر کند و طاعت را نگذارد این دشواری را با آسانی بدل کند در دنیا به نعمت دادن و در آخرت بداون جنت و بعد از قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود

بیت

بلا نومید مباش گر ترا یار هراند	گرت امروز براند نه که فردات بخواند

بیت

با امید وصالت میدهم جان	وگرنه طاقت هجران ندارم

شعر

اذا ضاقت بك البلوی ففکر فی الم نشرح	فعسر بعد یسرین اذا فکرته تفرح

صحت و نعمت بود به بیماری و فقیری رفت چون صبر کنی باز صحت یابی و نعمت بیابی پس یکی عسر را دو یسر بود فَاِذَا فَرَغْتَ پس چون بپرداختی از نماز فَانْصَبْ پس رنجه شو به دعا بعد از نماز نیاز پیش آر و لقای حق تعالی جوی دو دنیا و آخرت از حق تعالی طلب کن چون بنده نماز بگذارد و دعا کند نماز او را بر روی او باز زنند وَاِلٰى رَبِّكَ فَارْغَبْ و به پروردگار خود خواهی نیاز

۲۷ ق

وتضرع وزاری کن ولقای او را طلب کن که مقصود از طاعت این است بیت

بنده وایم خلعت دادار جوست ∴ خلعت عاشق همه دیدار اوست ∴ عاشقی را کن خدا

انگاه مزد ∴ جبرئیل مؤتمن انگاه دزد ∴ امام شمس العارفین محمد سجاوندی رحمة الله علیه گفت است که

بنده را باید که مزد نطلبد که هیچ غلامی از خواجه مزد کار نگرفته است و دولت و سعادت در عبادت ست

بیت

بندگی کن تا شوی عاشق اجل	بندگی کسیست آید در عمل ∴
بنده آزادی طمع دارد زحد	عاشق آزادی نخواهد تا ابد

سورة التین مکیة ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالتِّينِ بحرمت انجیر وَالزَّيْتُونِ و بحرمت زیتون که از وی روغن زیت بیرون می آید قیل

مراد دو کوهیست بشام که یکی را طور سینا گویند و دیگر را طور زیتا و درین دو کوه انجیر و زیتون

بسیار می شود وَطُورِ سِينِينَ و بحرمت کوه بابرکت یعنی آن کوه که حق تعالی با موسی علیه السلام

در آن کوه سخن گفت وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ و بحرمت این شهر راست داستوار قیل پی بنیم مکه

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ و بدرستی که آفریدیم آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوترین صورتی

وراست ترین بالائی التقویم راست گردانیدن مصدرست بجای اسم یعنی نیکوتر قامتی و هیأتی هیچ

حیوانی را حق تعالی بدین صورت نیافرید و هیچ چیز را این خوبی و جمال نداد که آدمی را پس خبر کرد که آدمی

بدین صورت و خوبی نماند و گفت جل جلاله ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ پس باز گردانیدیم

آدمی را بفروترین فرودان یعنی چون بی ایمان بمیرند بقعر دوزخ برسانیم إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مگر کسانیکه ایمان آوردند و عملهای نیکو کردند ایشان را بدوزخ در نیاریم فَلَهُمْ أَجْرٌ پس ایشان را

باشد مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ مزدی بریده شده و کم شده یعنی مزد ایشان را بدهیم و بهشت در آریم

ایشان را که هرگز بپایان نرسد و قیل و دیگر معنی این باشد که باز گردانیم آدمی را بفروترین حالتی

یعنی بپیری رسانیدیم او را تا تن او ضعیف شود و عقل او نقصان یابد و جمال او کم شود إِلَّا الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آن کسانیکه ایمان آوردند و عملهای نیکو کردند فَلَهُمْ پس ایشان را

والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین

سوگند خورد بانجیر و زیتون و بکوه طور سینا و بشهر مکه

انجیر و زیتون نفع عظیم و خیر عمیم دارد

باشد اجرٌ غيرُ ممنونٍ مرهی بی پایان فعلی الاول الاستثناء متصل وعلی الثانی منقطع
فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ۝ پس چه ترا برآن داشت ای کافر که دروغ گوی میداری
بقیامت وقیل فمایکذبك فمایجعلك یاانسان کاذبا بالبعث لان کل مکذب
کاذب پس بعداز بیان حجج ساطعه وبرهان قاطعه واحوال عجیبه که برتو بگذشت ازاول حال تو
که نبودی پیدا شدی وآب منی وعلقه ومضغه وطفل وجوان وپیرگشتی برای روز حساب وجزا
یعنی بقیامت وقیل که دروغگوی میدارد ترا بقیامت ای محمد یعنی کلمه ما بمعنی من باشد بعد پس
ازین بیان وحجت وبرهان اَلَيْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدا یتعالی بِاَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ واورترین
داوران یعنی داد دهنده ترین داوردهان یعنی برکافران وموءمنان وبرهمه چیزها حاکم ست انتقام
ازدشمنان بکشد ودوستان راعزیزدارد وردوجهان پس ای محمد هرچند ترا دشمنان بدگویند غم
مخور که حاکم مطلق منم این دشمنان سگانند ودوستان همچون ماه تابانند

نظم

بدرهر صدر فلک شد شب روان	سیر راگذارد ازبانگ سگان ؛
طاغیان همچون سگان بر بدر تو	بانگ میدارند سوی صدر تو
آن سگان کر کرند از انقطو	ازشغب وع وع کنان بر بدر تو
هرله بر بدر تو دارد دل گرو	گردنش را می زنم تو شاد رو

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ اَوْلِيَائِكَ

سورة العلق مكية وهي تسع عشر اٰيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اِقْرَاْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی بخوان ای محمد قرآن را بنام پروردگار خود یعنی بگوی
بسم الله الرحمن الرحیم چون قرآن بخوانی وبقول ابن عباس وعائشه ومجاهد وعطا وحسن
بصری رضی الله تعالی عنهم اجمعین اول سوره که آمد اقرا بود وبقول امیرالموءمنین علی الحمد لله رب العالمین
اول آمد وبقول بعضی یاایها المدثر اول آمد وعائشه رضی الله عنها می گوید اول چیزی که بر رسول علیه الصلوة
والسلام پیدا شد خواب های راست بود هرچه بشب درخواب دیدی در روز بوی رسیدی همچنانکه

بود بعد ازان خلوت را دوست داشتی و توشه گرفتی و بکوه حرا رفتی و رغاری که آنجا تنها
می بود تا روزی آوازی شنید که یا محمد و هیچکس را ندید بار دیگر نیز شنید و هیچکس را ندید بار دیگر باز آوری شنید که یا محمد و دید شخصی چون
آفتاب روشن بر تختی نشسته از زر و تاجی از نور بر سر و حلهٔ سبز پوشیده بر صورت آدمی مصطفی
ترسید و خواست که خود را از کوه در اندازد آن شخص گفت یا محمد منم جبرئیل و تو پیغامبر آخر الزمانی "
مترس و او را در کنار گرفت و گفت اقرأ بخوان ای محمد گفت من خواننده نیستم تا سه بار چنین کرد و
باز گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ رسول بخانه آمد و دل او می لرزید گفت زملونی و دثرونی
او را پوشیدند تا مترس از دل او رفت و گفت ای خدیجه می ترسم که دیوانه شوم گفت مترس که تو بر
ضعیفان رحم میکنی و مهمانرا نیک میداری و خویشان خود را عزیز میداری و مردم را در کارهای
ایشان یاری میدهی تو هرگز دیوانه نشوی پس خدیجه رسول علیه السلام را پیش ورقة ابن نوفل برد
او پسر عم خدیجه بود بدین عیسی در آمده بود و خط عبری نوشتی گفت ای پسر عم از محمد بشنو که چه "
می گوید رسول علیه السلام آنچه دیده بود گفت ورقه گفت این جبرئیل ناموس اکبر است و به پیغمبران بیآید
ای محمد مبارک باد ترا ما عزیز شدیم که هرگز خوار نگردیم شادمان باش این یار نگریز هرچه گوید یاد گیر
و پیش من بگوی باز رسول الله علیه الصلوة والسلام جبرئیل را دید نگریخت گفت اقرأ باسم ربك
الذي و جبرئیل پای خود را در زمین زد چشمهٔ آب روان شد طهارت ساختن رسول را بیاموخت
و دو رکعت نماز بیاموخت رسول علیه الصلوة والسلام باز بورقه گفت ورقه گفت ترا فرمود که بایمان
کسی را دعوت کنی گفت نی ورقه گفت اگر فرموده بودی من ایمان می آوردم ای فرزند اگر من
زنده بودمی در آنوقت که ترا از شهر بیرون کنند من ترا مدد و نصرت کردمی بعد ورقه فوت شده
و رسول صلی الله علیه وسلم گفت من او را در خواب دیدم که جامهای سفید داشت یعنی بهشتی بود و این تصدیق
ویرا قبول کردند والله اعلم خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ آفرید همه آدمیان را از پارهٔ خون بسته یعنی آدم
از خاک آفرید و فرزندان او را از خون اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ بخوان ای محمد و حال آنکه خداوند تو
کریم ست که کرم او را نهایت نیست الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ آن خدائی که بیاموزانید خط نوشتن را
بقلم آنکه کریم ست که نعمت خط و کتابت را بیاموزانید مر آدمیان را و علم خط علم بزرگست که دین
و دنیا تعلق باو دارد که اگر علم خط نبودی کار فرزندان آدم تمام نیافتی عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

بیاموزانید جنس آدمی را آنچه نمیدانست و قیل مراد ازین انسان آدم ست یعنی آدم را بیاموزانید
اللہ تعالی همه اسماء را و چیزهای که نمیدانست قیل محمد ست صلی اللہ علیه وسلم که بحفظ و کتابت علوم
اولین و آخرین بیاموزانیدش بدانکه گفته اند که نزول سوره از اول او تا خرست بدقی از اینجا که کَلَّا
اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی حقا که جنس آدمی و قیل ابوجهل هرآینه در میگذرد و در گناه و در بیفرمانی کردن از
حد اَنْ رَّاٰهُ که بیند خود را اِسْتَغْنٰی بی نیاز و توانگر اِنَّ اِلٰی رَبِّكَ الرُّجْعٰی بدرستی که بازگشت
همه بخدا تعالی ست بیمال و جاه و عاجز و فقیر شده و محتاج گشته یحیی بن معاذ گفت طغیان
دو است طغیان علم و طغیان مال طغیان علم آنست که معتقد خود شد و عجب آرد و طغیان مال آنست
که متکبر شود و از زهد و عبادت باز ماند اَرَءَیْتَ الَّذِیْ یَنْهٰی عَبْدًا اِذَا صَلّٰی دیدی تو ای محمد
آنکس را که باز میداشت بنده را چون نماز می کرد نماز کننده محمد بود و باز دارنده ابوجهل علیه اللعنة
این ملعون سوگند خورده بود که اگر محمد را اینجا نماز می کند و خدای خود را سجده کند پای بگردن او نهم و او را
هلاک کنم مؤمنان غمناک شدند و رسول را ازین خبر کردند رسول علیه السلام گفت هیچ نتواند کرد
اگر مرد یک من آید فرشتگان او را پاره پاره کنند بعد از روزی رسول علیه السلام نماز میگذارد آن
ملعون قصد وی کرد چون نزدیک او رسید باز پس گریخت گفتند ترا چه شد که باز گشتی
گفت میان من و میان محمد خندقی پر آتش پیدا شد و اژدها قصد من کرد اگر باز نمی گشتم می سوختم
و اژدها مرا هلاک میکرد پس این آیت آمد که اَرَءَیْتَ الَّذِیْ یَنْهٰی عَبْدًا اِذَا صَلّٰی یعنی ای محمد دیدی
دانستی که ترا چون نگاه داشتم از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانستی خبر کن ازان حال بترسد و باز
گردد جل جلاله اَرَءَیْتَ اِنْ كَانَ عَلَی الْهُدٰۤی اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰی آیا دیدی تو ای محمد و دانستی
که این دشمن تو که ترا از نماز منع می کرد اگر باشد بر راست و تقوی چه درجه باشد و چرا در بهشت و چه
ثواب باشد و ترا چون دانستی این خبر کن باز فرمود اَرَءَیْتَ اِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰی آیا دیدی و دانستی
که این دشمن تو اگر دروغ گوی دارد تو او را از حق بگرداند ایمان نیارد چه عذابی باشد و ترا در دنیا
و عقبی چون دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباشش باز فرمود اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ یَرٰی آیا
ندانست این دشمن ملعون تو که خدا تعالی می بیند و میداند حال او را خدا تعالی جزای او خواهد
داد و عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنهما گفت چون رسول را علیه الصلوة والسلام ابوجهل از نماز باز گشتانید

رسول علیه السلام او را ترسانید از عذاب حق تعالی و بانگ بروی زد آن ملعون گفت مرا از خدای خود می ترسانی چندان لشکر دارم که بیارم از سوار و پیاده که مکه پر شود و هیچکس را مجلس چون مجلس من بسیار نباشد این آیت آمد کَلَّا حقا که لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ اگر باز نگردد ابو جهل ازین کار لَنَسْفَعًا بگیریم بِالنَّاصِیَةِ ناصیه سوی پیشانی او را و بخواری بر زمین زنیم او را از سوی پیشانی کَاذِبَةٍ دروغگوی خَاطِئَةٍ خطا کننده فَلْیَدْعُ نَادِیَهُ پس بخواند ابو جهل قوم خود را و لشکر خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِیَةَ بدرستیکه بخوانیم ما زبانیه دوزخ را یعنی فرشتگان عذاب را کَلَّا نه چنانست که او میکوید لَا تُطِعْهُ فرمان بردار مکن او را وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ سجده کن و نزدیکی جوی بر حمت من نصیب واعظ در امر معروف و نهی منکر این است که در کار خود استوار باشد و از دشمن نترسد تا حق تعالی معین و ناصر باشد چنانکه مصطفی را علیه افضل الصلوة والسلام بود مثنوی مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه و رحمت مصطفی علیه افضل الصلوة واکمل التحیات فرماید

مثنوی

بدر بر صدر فلک شد شب روان	سیر را نگذارد از بانگ سگان
طاغیان همچون سگان بر بدر تو	بانگ میدارند سوی صدر تو
کار ها دی این بود تو هادئی	ماتم آخر زمان را شادئی
هین روان کن هی امام المتقین	این خیال اندیشگان را تا یقین
هر که در فکر تو دارد دل گرو	گردنش را من زنم تو شادرو
آن چراغ او به پیش صرصرم	خود چه باشد ای مهین پیغمبرم

اللهم اجعلنا من التابعین للنبی الامی العربی الهاشمی محمد صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین

سورة القدر مکیة وهی خمس ایات

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ بدرستی که فرستادیم قرآن را در شب اندازه کردن یعنی شبی که حق سبحانه و تعالی تقدیر کند هر چه دران سال خواهد بود جبرئیل علیه السلام همه قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ بیکبار آورد تا بیت العزة که در آسمان چهارم ست بعد ازان در مدت بیست سال

وبقول دیگر بیست سه سال بجمانجما بدنیا آورد بر رسول علیه الصلوٰة والسلام وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ و تو چه دانی ای محمد که چیست شب قدر لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر ست از هزار ماه که درین هزار ماه همه روز روزه دارد و شب را بیدار دارد ونماز گذارد و این شب در ماه رمضان ست و هر سال باشد علما برین اند که در دهه آخر باشد و در طاقهای مه باشد و در همه ماه احتمال دارد که باشد در جفت و طاق و بعضی می گویند در شب بیست و هفتم ست و هر که نماز شام و نماز خفتن را بجماعت بگذارد از شب قدر نصیبی یافته باشد و حکمت در پنهان داشتن آنست که شبهای بسیار بیدار باشی تا ثواب آن بر سی بیت

خواهی که هلال طاعت گردد بدر هر سه سه روزه دان هر شب شب قدر تَنَزَّلُ الْمَلَٰٓئِكَةُ فرود می آیند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل فِيهَا در آن شب بِإِذْنِ رَبِّهِم بامر پروردگار خود از وقت فرو رفتن آفتاب تا بر آمدن صبح مِّن كُلِّ أَمْرٍ از برای هر کاری از نیک و بد تا سال دیگر سَلَٰمٌ هِيَ یعنی همه آن شب خیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب هیچ کاری نتواند کرد و قیل بسیار سلام گویند فرشتگان بهر مؤمن و مؤمنه که بیدار باشند و فرشتگان بروی گذر کنند و سلام گویند بروی حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ آن شب سلام باشد تا صبح روشن شدن قال النبی صلی الله علیه وسلم من قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر عائشه رضی الله عنها از رسول ما علیه الصلوٰة والسلام پرسید که اگر من شب قدر را دریابم چه دعا کنم رسول علیه السلام گفت که بگو اللهم انك عفو تحب العفو فاعف عنی اللهم ارزقنا ثواب هذه اللیلة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و در تنبیه الغافلین آورده ست که چون شب قدر باشد الله تعالی جبرئیل را فرماید تا فرود آید با فرشتگان بزمین و علم سبزی باشد بوی آن علم را بر بام کعبه نهند و فرشتگان بر زمین پراگنده شوند و سلام گویند بر هر که بیدار باشد از مؤمنان ایستاده باشند یا نشسته و نماز باشند یا در ذکر مؤمنان را دریابند و بر دعاهای ایشان آمین گویند تا صبح بدمد آنگاه جبرئیل علیه السلام ندا کند که یا معشر الملائکة الرحیل الرحیل یعنی ای فرشتگان باز گردید باسمان فرشتگان گویند ای جبرئیل حق سبحانه و تعالی چه کرد بمومنان محمدی جبرئیل گوید حق تعالی بنظر رحمت در ایشان نظر کرد و گناهان ایشان را عفو کرد و بیامرزید مگر چهار طائفه را اول مدمن

خمر را یعنی کسیکه شراب خورد و شراب فروشد دوم عاق را یعنی مادر و پدر آزار را سیم قاطع رحم را یعنی کسیکه بخویشان نپیوندد و حق خویشی بجای نیارد و چهارم مشاحن را یعنی کینه دار را که سخن نگوید با برادر مسلمان این چهار طایفه را تنبیه مرزد و دیگر همه را بیاسرزد و بعضی گفته اند که سود خوار را نیز تنبیه مرزد پس ای مؤمن ازین پنج افعال توبه کن تا از فضیلت شب قدر بی نصیب نمانی و در تفسیر ابو سعید حنفی آورده ست که هرکه در شب قدر دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی فاتحه یکبار و هفت بار قل هو الله احد بخواند و چون سلام دهد هفتاد بار استغفر الله گوید از جای برنخیزد تا بروی و پدر و مادر وی رحمت کرده نشود و حق سبحانه و تعالی فرماید فرشتگان را تا نیکی بسیار در دیوان اعمال او نویسند تا سالی دیگر و فرماید تا در بهشت از برای این بنده مؤمن درختان بنشانند و کوشکها بنا کنند و الله اعلم پس باید که هرکه در ماه رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد در هر شب بامید شب قدر تا باین ثواب مشرف شود و بعد از تراویح هر شب دو رکعت نماز باید کرد بامید شب قدر و در هر رکعتی فاتحه یکبار و سورهٔ اخلاص سه بار چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد دو بار و ثواب سورهٔ اخلاص هزار یکی از سه بخش قرآن ست اللهم ارزقنا فضلك برحمتك یا ارحم الراحمین

سورة البینة | بسم الله الرحمن الرحیم | مکیة وهی ثمان آیات

بدانکه اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از آمدن سرور ما علیه الصلوة والسلام اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان چون بیرون آید ما بوی ایمان آریم و همه یک دین شویم چون رسول علیه السلام بیامد از قول خود برگشتند بعضی ایمان آوردند و بعضی نی چون حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبود ندانا نکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از کسان کتاب یعنی از اهل توریت که آن جهودان باشند و ترسایان که اهل انجیل اند وَالْمُشْرِكِينَ و بت پرستان و انباز گویان مر خدا یتعالی را مُنفَكِّينَ جدا شوندگان یعنی همه اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان که محمد ست علیه الصلوة والسلام حق ست حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا غایتی اتفاق بود شان که آمد بایشان گواه راست پیدا رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ و آن محمد رسول الله بود علیه الصلوة والسلام و معجزات بسیار آورد و یکی از معجزات او آن بود که امی بود و خط و خواندن نداشت با وجود این قرآن را آورد که همه فصحا و بلغای عرب عاجز شدند از

آوردن یک سوره مثل آن حق سبحانه و تعالی ازین عجز کرد و گفت یَتْلُوا می خواند این رسول ما علیه الصلوة والسلام بر ایشان صُحُفًا کرامتها یعنی کاغذهای نوشته مُطَهَّرَةً پاکیزه کرده شده از غل و لهو و لغو یعنی قرآن را که در مصاحف نوشته بود می خواند از یاد بی انکه حرف و خط را شناسد فِیهَا کُتُبٌ قَیِّمَةٌ دران کاغذها که نوشته شده ست و روی قرآن و حکمها باز بیان کرد حق تعالی که این اختلاف بعد از آمدن رسول ما علیه الصلوة والسلام از برای حسد و هوای نفس بود پس گفت جل جلاله وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتٰبَ و پراکنده نشدند آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهودان و ترسایان در دین خود متفرق نشدند و هر گشتند از حق بودن دین محمد و آمدن محمد علیه الصلوة والسلام اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ مگر از پس آمدن حجت پیدا و درین آیت سرزنش ست مر جهود ان را و ترسایان را که ایشان ایمان نیاوردند با وجود انکه اهل کتاب بودند وَمَآ اُمِرُوٓا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفَآءَ ۔ و فرموده نشد ند این اهل کتاب را در توریت و انجیل مگر بدین پاک که بندگی کنید مر خدا یتعالی را بی آمیزش یکبفر و باز گشتگان از کفر بمحمد علیه السلام و باشند بر دین ابراهیم و دین محمد علیه السلام وَیُقِیمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَیُؤْتُوا الزَّکٰوةَ و بدهند زکوة وَذٰلِکَ دِینُ الْقَیِّمَةِ و این دین و ملت راست ست و در قرآن نیز همبرین فرموده شده ست پس معلوم شد که ایمان نیاوردند ایشان بدین و اسلام از جهت سروری کردن و رسیان کار قرآن و حسد بردن مر پیغامبران را و ستابیت نفس کردن نصیب تو این ست که حق را قبول کنی و حسد نبری با اهل حق و انکار ایشان نکنی چو فضل به ترا بتو بگویند ۵

بیت

ذرّه گر برگ درستی باشدت	کافری و بت پرستی باشدت

اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند و نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ از جهودان و ترسایان وَالْمُشْرِکِینَ و از بت پرستان فِی نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ اند خَالِدِینَ فِیهَا جاویدان باشندگان در دوزخ نعوذ باللّٰه من ذلک اُولٰٓئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ ایشانند بدترین آفریدگان از خوکان و خرسان و گاوان و خران و ازهمه آفریدگان بدتر اند چون حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان نیز بیان کرد و گفت جل جلاله اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ

بدرستی که آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند ایشانند بهترین خلقان این آیت دلیل است بر آن که مومنان صالح باعزت بسیار ست نزد سبحانه و تعالی.

مثنوی

برترند از عرش و کرسی و خلا	ساکنان مقعد صدق و صفا
خلق اطفال اند جز مست خدا	نیست بالغ جز رهیده از هوا

مسئلهٔ اینست که پیغمبران آدمیان برترانداز رسل ملائکه و رسل ملائکه افضلند از عامهٔ آدمیان و مومنان صالح افضل اند از عامهٔ ملائکه دلیل بر این آیت ست جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جزا و پاداشت ایشان نزد پروردگار ایشان بهشتهاء مقیم ست و دایمی که می روند در زیر درختان بهشتی جویها از آب و شیر و عسل و شراب بهشتی و این جویها بر روی زمین ست که می رود بی مغاک بخلاف آب جوی دنیا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاوید باشندگان اند در بهشت همیشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود باشد حق سبحانه و تعالی ازین مومنان وَرَضُوا عَنْهُ و این مومنان نیز خوشنود باشند از الله تعالی ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ این همه مر کسی را باشد که از خدای تعالی بترسد و از گناهان باز ایستد شیخ ذوالنون مصری رحمة الله گفت که رضا، بنده از خدا تعالی آن باشد که راضی باشد بهر چه بوی رسد از نعمت و بلا و مصیبت و درین آیت دلیل ست که ترس خدای تعالی بهترین همه عبادتهاست اللهم ارزقنا بفضله

سورهٔ زلزلت مکیة مجمع | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ | تسع آیات

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی یعنی سخت جنبانیده شود بر روی زمین هیچ عمارتی نماند و کوه و بالا و پستیها هموار شود و صورت زمین را بدل کنند لقوله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض و در خبر آمده ست که زمینی همچون نقره آفریده شود و قیل این زلزله دو بار باشد یکی در آن وقت که خلق را هلاک کنند و یکی در آن وقت که خلق را زنده کنند و قیل این زلزله در اول باشد و بس و قیل در دوم باشد و بس و اصحّ این ست وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا و بیرون آرد زمین بارهای خود را یعنی آنچه در زمین باشد از مردگان و گنجها را همه بیرون افکند تا بر روی زمین افتد وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا و گوید آدمی یعنی کافر منکر قیامت چه

بوده ست این زمین راکه چنین سخت می جنبد فا ما مؤمن متحقق قیامت گوید هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون یعنی این آن قیامت ست که وعده کرده بود خدا یتعالی آمدن وی را و راست گفتند پیغامبران و در کشاف چنین آورده ست که گفته شد و قیل جنس انسان مراد ست یَوْمَئِذٍ در آن وقت که این چنین میشود تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا سخن گوید و خبر دهد زمین از آگاهیهای خود یَوْمَئِذٍ بدل من اذا والعامل فیهما تحدث والمفعول الاول لتحدث محذوف ای تحدث الارض الخلق اخبارها یعنی در آن روز زمین خلق را خبر کند از هر چه بروی کرده اند از نیکی و بدی بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا سخن گوید بسبب آنکه خدایتو فرماید زمین را تا خبر کند که فلان کس خون بناحق کرد و زنا کرد و بدیها کرد و فلان کس بر من نماز گذارد و روزه داشت و کارهای نیک کرد و همه اعضای او گواهی دهند و زمین نیز گواهی دهد بفرمان خدایتعالی این را منکر مباش که از عرش تا بفرش همه فرمان پذیرند اگر عقل تو باآن پی نبرد مولانا جلال الدین رومی خبر می دهد

مثنوی

نسبتی گر هست محکمتر ازخرد — هستی بیچون جزوکی پی ببرد — باد را چشم اگر بینش نداد — فرق چون سکیرد اندر قوم عاد

آتش نمرود اگر چشم نیست — با خلیلش چون ترحم کرد نیست — گر نبودی نیل را آن نور دید — از چه قبطی را سبطی میگزید

گر نکوه و سنگ را بودی رشد — پس چرا او را و را یاری نداد — این زمین را گر نبودی چشم جان — از چه قارون را فرو خورد آنچنان

گر نبودی چشم دل حنانه را — چون بدیدی هجر آن فرزانه را — تا بدانی که حکیم ست و خبیر — مصلح امراض و هم درمان پذیر

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ اَشْتَاتًا لِيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ در آن روز باز گردند مردمان از حساب گاه پراگنده گان تا نموده شوند جزای اعمال و کردارهای خود را این آیت را دو معنی گفته اند اول انکه مردمان پس از حساب باز گردند هشتیان بهشت با رویهای تابان و خوشحالان و دوزخیان باز گردند با روی سیاه رویان با علما و زبخیرها تا جزای کردارهای خود را نموده شوند دویم آنکه باز گردند از گورها تا بجای حساب و نموده شوند جزای کردارهای خود را فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ پس هر که کند اندازهٔ مور چه خوردی یا اندازهٔ ذرهٔ که در روزن خانه در میان شعاع آفتاب دیده شود از نیکی جزای او را بیند وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و هر که کند اندازهٔ ذرهٔ از بدی جزای آنرا بیند بعضی گویند اگر کافر اندازهٔ ذره نیکی کند جزای آنرا در دنیا

بیند در تن خود و مال خود و فرزندان خود تا چون بمیرد وی را هیچ نیکی نباشد و مؤمن که اندازهٔ دوستی بدی کرده باشد عقوبت آن در دنیا بوی برسد در تن وی رنجی و بلائی و بیماری یا در مال وی و فرزندان وی نقصان شود تا چون بمیرد وی را هیچ گناه نباشد تا بقیامت عذاب نکنندش نصیب مؤمن اینست که وا نیکی کند اگر بدی کند بتوبه و استغفار عذر آن بخواهد اللهم اجعلنا من الصالحین

سورة العادیات مکیة وهی احد وعشرون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

والعادیات بحرمت اسپان دونده ضبحا دم می زنند ایشان دم زدنی فالموریات قدحا پس بحرمت اسپانی که میدوند بر سنگ و آتش بیرون می آورند از سنگ بسمهای شان چون برزمین یا سنگ ریزه دوند در شب فالمغیرات صبحا پس بحرمت اسپان که غارت کنند وقت صبحدم رکاب فرا زدا فاثرن به نقعا پس برانگیزند بسمهای خود گرد از زمین که بروی بدوند فوسطن به جمعا پس درمیان جمع دشمن شوند در آن جای دویدن یعنی حمله کنند در جنگ و خود را در میان لشکر دشمن اندازند ان الانسان بدرستی که آدمی قیل کافر لربه لکنود مر پروردگار خود را ناسپاس ست یعنی شکر ناگوینده ست نعمت حق تعالی را و قیل بخیل ست و قیل کنود کسی ست که نیکیهای حق تعالی فراموش کند و مصیبتها را یاد کند و قیل کنود کسی ست که تنها بخورد و بندهٔ خود را گرسنه دارد و عطاهای خود را باز دارد وانه علی ذلک لشهید و بدرستی که این آدمی بر آنینه گواه ست بر این که وی کنود ست وانه لحب الخیر لشدید و بدرستی که این آدمی از بهر دوستی مال سخت ست یعنی بخیل ست مال بسیار جمع می کند و زکوة نمیدهد از صحبت اهل الله گریزانست مقصود وی جز دنیا نیست و هرگز دوستی نمی کند با دوستان حق تعالی نصیب تو اینست که با دوستان حق تعالی دوستی کنی از برای جاه و مال و دشمنی نکنی با ایشان تا از انوار باطن ایشان محروم نمانی

مثنوی

همچو چغدان دشمن بازان شدیم — تا جرم وا مانده و حیران شدیم
میکنم از غایت جهل و عما — قصد از ار عزیزان خدا
با سلیمان خو کن ای حقاش رو — تا کر و ظلمت نمانی تا ابد
کور مرغانیم و بس ناساختیم — کان سلیمان را و می نشناختیم

آن سلیمان پیش جمله حاضرست ٭ ثالیک غیرت چشم بند و ساحرست

افَلَا یَعْلَمُ آیا پس نداند این آدمی اِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُوْرِ چون زیر و زبر کرده شود و شورانیده شود آنچه در گورهاست یعنی چونکه زنده کرده شود در روز قیامت روح را و استخوانهای پوسیده را جمع کرده شود و این آیت دلیل ست برین که حشر اجساد حق ست وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُوْرِ و وجود کرده شود آنچه در سینهاست یعنی آنچه در دلهاست از کفر و ایمان و نفاق پیدا کرده شود و جزای آن داده اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ ٭ و بدرستی که پروردگار ایشان در آنروز آگاه باشد و بداند که دارهای ایشان را و اعتقادهای ایشان را و بدهد جزای آنرا بایشان اللهم لا تخزنا یوم القیمة

سورة القارعة مکیة وهی احدی عشر آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْقَارِعَةُ روز قیامت کوبنده است دلها را بترساننده مَا الْقَارِعَةُ چه دانی که چیست این کوبنده یعنی چیزی بزرگ ست وَمَا اَدْرٰىكَ مَا الْقَارِعَةُ چه دانا کرد ترا و چه دانی تو ای محمد که چیست این کوبنده یَوْمَ یَكُوْنُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ کوبنده ست گردن گردن گشان را و متکبران را و کافران را در آن روزی که باشند مردمان در آن روز چون پروانه پراگنده ضعیف بیخبر درمانده و قلیل همچون ملخ پیاده دانبوه بعضی به بعضی در آمیخته ای کالجراد المنتشرة وَتَكُوْنُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و باشد کوهها همچون پشم زنگین الْمَنْفُوْشِ ٭ از هم باز کرده شده یعنی کوهها با این بزرگی و مردمان با این قوت و مال و عزت از هیبت قیامت چنین ضعیف و ناتوان می شوند بیان حال مردم کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران شود مَوَازِیْنُهٗ برگشیده شده های وی جمع موزون باشد یا ترازوهای وی جمع میزان باشد فَهُوَ فِیْ عِیْشَةٍ رَّاضِیَةٍ پس وی در زندگانی باشد پسندیده یعنی در بهشت باشد وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهٗ و اما هر که سبک آید برگشیده های وی یا ترازوهای وی فَاُمُّهٗ هَاوِیَةٌ پس مادر وی یعنی جای باشش وی دوزخ باشد الهوی فرو افتادن از بالا وَمَا اَدْرٰىكَ مَا هِیَهْ ٭ و چه دانی تو ای محمد که چیست این دوزخ بیان کرد و گفت جل جلاله نَارٌ حَامِیَةٌ آتش تیز است سوزان نعوذ بالله من ذلک

سورة التکاثر مکیة وهی ثمان آیة

بسم الله الرحمن الرحيم

الهاكم مشغول كرد شمارا التكاثر فخر كردن بر بسیاری مال و فرزندان وجمع كردن آن مشغول كرد شمارا از طاعتهای حق تعالی حتی زرتم المقابر تا مردید بگورستان رسید یا این سوره در حق جهودان فرو آمد نصیب مومن اینست كه بسیار بدنیا مشغول نشود و استعداد مردن و آخرت كند و بتوبه و استغفار روی آرد و عذر گناهان خواهد كلا سوف تعلمون حقا كه زود باشد كه بدانید كه در چه كار غلط بوده اید و آنرا در وقت مردن بدانید ثم كلا سوف تعلمون پس حقا كه زود باشد كه بدانید در گور چون عذاب گور را بچشید كه در چه كار بوده اید و چه غافل بوده اید از برای آخرت خود هیچ غم ندارید و از برای غله و كاه چندان غم بخوری كه از برای گور و روز قیامت از وه بخشش آن یكی غم نه خوری الهی ما را از خواب غفلت بیداری بخش و از مستی شهوت هشیاری بخش باز فرمود كلا لو تعلمون علم اليقين حقا كه اگر بدانید دانستن یقین كه شما را چه حال خواهد بود پس از مردن مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و جواب لو مقدرست باز فرمود جل جلاله لترون الجحيم هر آینه بدانید و ببینید دوزخ را هر آئینه باز تاكید كرد و گفت جل جلاله ثم لترونها عين اليقين پس هر آئینه ببینید دوزخ را هر آئینه هر آینه و بدان بچشم اینجا علم اليقين داری فردای قیامت عين اليقين شود و سود ندارد چون طاعت نكرده باشی سود نكرده باشد باز فرمود ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم پس هر آئینه پرسیده شوید هر آینه هر آئینه دران روز قیامت از نعمتها كه خدا تعالی بشما داده بود در دنیا چه كردید آنها را از كجا خرج كردید و از كجا حاصل كرده بد و شكر گفتید یا نه بیت ای شكر نعمتهای تو ۰ چندانكه نعمتهای تو ۰

الهی از خواب غفلت و از اسراف كردن نعمت و از عذاب قیامت نگاه میدار آمین

سورة العصر مكية وهي ثلث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر بحرمت روزگار قیل بحرمت شب و روز قیل بحرمت نماز دیگر ان الانسان لفي خسر هر آینه هر آینه همه آدمیان در زیان كاری اند الا الذين امنوا مگر آن كسانیكه گرویدند و عملوا الصالحات و كارهای نیك كردند و تواصوا بالحق و یكدیگر را بكارهای حق وصیت كردند یعنی خود

کار نیک کردند و دیگران را وصیت کردند و فرمودند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و یکدیگر را بصبر فرمودند در بلاها و طاعتها نصیب تو این ست که خود را از زیان ابدی در امان داری و علمهای نیک کنی و دیگران را بر آن داری و امر معروف و نهی منکر بکنی تا سود دنیا و عقبی حاصل کنی

سورة الهمزة مکیة وهی تسع آیات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر بدگوی و غیبت کننده را در پیش روی لُمَزَةٍ و هر بدگوی و غیبت کننده را در پس و بقول دیگر وَیل وادی ست در دوزخ پر کرده از ریم و زرداب دوزخیان که از منهای ایشان رفته باشد و دوزخیان پرسند از وی و این وادی جای بدگویان و غیبت کنندگان باشد و این سوره در حق کافری فرو آمد که رسول را علیه الصلوة والسلام و مومنان را غیبت کردی و در پس ایشان بد گفتی و در روی ایشان نصیب تو اینست که زبان خود را از بد گفتن مسلمانان نگاه داری و خدای تعالی را حاضر و ناظر بینی و هیچ کس نکنی الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ این که گرد کرد مال را و شمار کرد و شمرد آماده کرد و ش از برای حوادث روزگار و زکوة نداد يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ گمان می برد که مال وی جاوید گرداند وی را در دنیا كَلَّا حقا نه چنان ست که او گمان می برد بلکه وی بمیرد و مال وی را از عذاب قیامت هیچ سود ندارد لَيُنْبَذَنَّ هر آینه انداخته شود این غیبت کننده را فِي الْحُطَمَةِ در دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و تو چه دانی ای محمد که چیست حطمه این حطمه در که ایست در دوزخ که هر که را که در وی بیندازند بسوزد و بشکندش نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ آتش خدای تعالی است که بر افروخته شده ست بقهر و غضب او که برشود و برسد در دلها الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ این حطمه آتش خدای تعالی است که بر افروخته شده ست بقهر و غضب او که برشود و برسد در دلها إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ بدرستی که آن آتش دوزخ بر ین دوزخیان در بسته باشد همیشه که هرگز از وی خلاص نیابند نعوذ بالله من ذلك فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ای انهم کائنون فی عمد ممددة یعنی باشند این دوزخیان بر دوارهای بزرگ کشیده شده یعنی در آتش دوزخ و باشد در گردنهای ایشان زنجیرها این قول ابن عباس ست رضی الله عنهما و بقول دیگر درهای دوزخ را از پس بندند بستونهای آتشین و استوار کنند تا ایشان نومید شوند از بیرون آمدن نصیب تو اینست که از بد گفتن مسلمانان را و هیچ کردن و غیبت کردن توبه کنی و از گرد کردن مال و زکوة ندادن توبه کنی و زبان را بتلاوت و ذکر مشغول داری تا باشد که ازین عذاب

دوزخ خلاصی یابی انشاء الله تعالی

سورة الفيل مكية وهي خمس آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی تو ای محمد کَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝ چگونه کرد خدای تو با یاران فیل یعنی دانستی و خبر بتو رسید که چگونه هلاک کرد آن لشکر را که با ایشان پیل بود بقول امام مقاتل یک پیل بود و بقول امام ضحاک هشت پیل بود بزرگتر را امام محمود بود از برای آن اصحاب فیل گفته شد و اضافت بیکی کرده شده بود این بهلاک کردن این لشکر در آن سال که رسول ما علیه الصلوة والسلام از مادر آمد و قیل بیشتر بود به بیست سال و قیل به بیست و سه سال و قیل به چهل سال بیشتر بود أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ آیا نکرد و نکاش ایشان را یعنی مکر ایشان را ناچیز و باطل کرد و مکر ایشان آن بود که خانهٔ کعبه را خراب کنند حق تعالی ایشان را خراب کرد وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا و فرستاد بر ایشان حق تعالی مرغانی أَبَابِيلَ کاکله و قیل کلهای مرغانرا که سر ایشان همچون مرغ بود و کف همچون کف سگ همه سیاه و قیل سفید بودند و قیل سبز بودند تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ می انداختند آن مرغان بآن لشکر سنگهای پخته شده بآتش قیل سنگ سجیل یعنی از آسمان اول فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ۝ پس گردانید حق تعالی آن لشکر را همچون برگ کشت خورده شده یعنی ناچیز کردشان همچون برگ کشت که ستوران بخورند و در زیر پای ایشان ناچیز گردد و عارف رومی در مثنوی ازان خبر میدهد

مثنوی

همچون آن اصحاب فیل اندر حبش ۝	کعبه کردند حق آتش زدش ۝
قصد کعبه ساختند از انتقام	حال شان چون شد فرو خوان از کلام
لشکریرا مرغکی چندی شکست	تا بدانی کین صلابت از حق ست
گر ترا وسواس آمد زین قبیل	رو بخوان تو سورهٔ اصحاب فیل

قصه این بود که نجاشی نام پادشاهی از ترسایان در صنعای یمن کلیسائی ساخت یعنی مسجد ترسایان ساخته که مثل آن کسی ندیده بود و فرمود که مردم بکعبه نروند و باین خانه من ساخته ام بیایند و حج گذارند شبی آتش افتاد و آن خانه را بسوخت و بیرا گفتند که این کعبه ترا عرب سوخت از قهر خانه کعبه آن کافر سوگند

خورد که خانهٔ کعبه را ویران کنم یکی از برای خود که نام او ابرهه بود با لشکر بسیار فرستاد و با ایشان فیلی بود محمود نام پیشرو لشکر آنرا ساخته بود چون بولایت عرب رسیدند ملک عرب با لشکر عرب با ایشان جنگ کرد لشکر عرب را شکستند و ملک عرب را گرفتند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان مال مکیانرا غارت کردند و از ان جمله شتران جدّ رسول علیه السّلام عبد المطلب را دویست اشتر بش گرفتند عبد المطلب پیش ابرهه آمد ابرهه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام وی را ابرهه گفت چرا آمده پیش من گفت از برای اشتران خود آمده ام که لشکریان تو گرفته اند گفت ابرهه مرا از تو خوش آمد چرا درخواست نکردی کعبه را که فخر همهٔ عرب باوست تا با تو بخشم تا من برگشتمی اشترانرا بدو داد عبد المطلب گفت این خانه کعبه را خداوندیست که او را نگاه میدارد و مرا با آنچه کار عبد المطلب بگفته آمد و بر میانه افسرده تا گریختند و بکوهها در آمدند او ماند و یک کسی دیگر عبد المطلب حلقهٔ در کعبه را گرفت و گفت شعر یارب لا ارجو لهم سواکا یارب فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من ذاعداکا امنعهم ان یخربوا فناکا یعنی ای پروردگار من امید نمیدارم از هیچکس مگر از تو باز دار این لشکریانرا از خانهٔ کعبه که از ان تست و دشمن کعبه دشمن تست ابرهه لشکر را راست و طرف خانهٔ کعبه روان شد تا بحرم کعبه رسید بدانکه کرد اکرد کعبه یک روزه راه و دو روزه راه را حرم می گویند یعنی حرامست کشتن صید او و هر دین در حرمت او پیشر و ایشان آن پیل بود ملک عرب گفت آن پیل را که ای محمود این حرم کعبه ست سجده کن خدا یتعالی را و باز گرد و در حال آن پیل سجده کرد و باز گشت هر چند بر سر او زدند حرم در نیامد و عبد المطلب دعا میکرد و دست در حلقهٔ کعبه زده بود که ناگاه از غیب لشکر مرغان پیدا شدند مانند فراشتک در منقار هریکی سنگی از لشک کلانتر و از نخود خورد تر بر سر هریکی سنگی می آمد و بر هر سنگی نام آن شخص که میرسید نوشته بود از کلاه آهنین می گذشت و سر و را و اسپ را هلاک می کرد تا همه لشکر هلاک شد مگر آن پیل که خدا یتعالی را سجده کرده بود و یک کس از لشکر گریخت و پیش قریشیان رفت و خبر لشکر را بوی گفت یک مرغ بر سر او ایستاده بود چون خبر را تمام کرد سنگ بر سر او زد و وی نیز افتاد و سر و نصیب موسی ازین قصه آنست که باد و ستان حق یتعالی و تقدس نکند و بر بندگان خدا یتعالی ملک نکند و خود را مانند خطاسیه و بلعمیه نسازد و نامردم را سر ید

خود سازد و ایشانرا از راه صالحان بگرداند بتواضع در وغی و جامهٔ سالوسی زود باشد که بتیر خذلان مرد و در رحمن شود و خوف آن باشد که بی ایمان از دنیا برود و نعوذ باللہ من ذلک

مثنوی

صد هزاران شهر را خصم شهان	سرنگون کردست ای بدگمرهان
خشم یزدان خشک گرداند سحاب	خشم دلها کرد عالم را خراب
اضعف مرغان ابابیل ست او	پیل را بدرید و نپذیرد عفو

سورة القريش مکیة وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه در کشاف و کواشی آورده ست که در مصحف ابی کعب رضی الله عنه الم تر کیف و لایلاف یک سوره داشته ست و در میان بسم الله نوشته نشده ست و امیر المومنین عمر رضی الله عنه هر دو سوره را در یک رکعت نماز شام خوانده ست و معنی چنین باشد که هلاک کرد حق تعالی لشکر اصحاب فیل را پس کرد ایشان را مانند چیز بهم جو برگ کشت خورده شده لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ از بهر سازواری دادن قبیله قریش که آن اهل مکه اند و از برای عزت داشتن ایشان در سفرها همچنین ایشانرا نرنجاند که ایشان مجاوران کعبه اند إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ۝ از برای ملازمت کردن و خوی کردن ایشان دو سفر را یکی در زمستان در یمن و یکی در تابستان بشام در هر سالی دو بار سفر کردندی از مکه و استعداد باشیدن کردندی در مکه از خوردنی و پوشیدنی بیاوردندی چندانکه کفایت کردی ایشانرا حق تعالی امنت می نهد بر ایشان که لشکر دشمن شمارا هلاک کردیم بمرغان آسمانی تا عزت کعبه و شرف شما در همه جایها پیدا گردد و هیچکس قصد شما نکند اذا کان الامر کذلک فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ چونکه چنین ست پس بندگی کنند اهل مکه یعنی قریش خداوند این خانه را الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ آن خدای که خوردنی داد شمارا از پس گرسنگی وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ و ایمن کرد شمارا از ترس در همه سفرها و شمارا عزیز میدارند خلق و صرری نمیرسانند تا شما در مکه طعامها و نعمتها بیارید و بخورید و از هیچکس ترس نباشد شمارا نی از عرب و نی از عجم پس می باید که کافر نشوید

و بندگی حضرت خدا تعالی بکنید و بت پرستی نکنید و این همه عزت شما و عزت کعبه و مکه بسبب رسول ماست محمد علیه السلام که در میان شما پیدا شد ما بعلم قدیم دانسته بودیم پیش از پیدا شدن او جای او را از دشمن نگاه داشتیم چون پیدا شد او را و پیروان او را بطریق اولی نگاه داریم وهل انت یا مکة الا وادٍ شرفك الله علی البلاد نصیب درویش اینست که دوستان حق تعالی را خدمت کنی تا ببرکت ایشان در امان مانی از بلا و شر دین و دنیا چون دانستی که ببرکت دوست خود دشمن را از پیش او باز میدارد و از پیروان دوست خود اگر بلا را بگرداند در دنیا و عقبی از کرم او دور نباشد

مثنوی

سر بنه کن تو خاک بر گنبد را	که بسوزد هم بساز دو دیده را	تا ببینداز سر او باش را
گر از این شاکری ای این افتقار	سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار	زیر ظل شیخ و امر او ستاد
ور نه گر چه مستعد قابلی	مسخ گردی تو ز لاف کاملی	هم ز استعداد و امانی اگر
آن و آن ترک حسد کن با شهان	ور نه ابلیسی شوی اندر جهان	شیخ اگر زهری خورد شهدی شود
کو بدل گشت و بدل شد کار او	لطف گشت و نور شد هر نار او	تو اگر شهدی خوری زهری شود

اللهم ارزقنا حبك وحب من احبك وسعنی این سوره را غیر این نیز گفته اند و الله تعالی اعلم

سورة الماعون — بسم الله الرحمن الرحیم — مکیة وهی خمس آیات

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ آیا دیدی ای محمد آنکس را که دروغ گوی میدارد ترا در آمدن قیامت و ایمان نمی آرد بروز قیامت که مردم زنده شوند از بهر حساب و جزا دادن و در تفسیر عتابی آورده ست که نیمهٔ این سوره در حق ابی جهل بود و عادت این ملعون آن بود که چون کسی بیمار شدی بر سر بالین او نشستی و گفتی که مرا وصیت کن و چیزی بمن بده و مالهای یتیم را گرفتی و اگر از وی طلب کردندی یتیم را بزدی و سخت گفتی در حق وی این آیت آمد فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ و در کواشی آورده ست که این جواب بشرط مقدر ست تقدیره ای چنین ست که هیچ شناختی آن کافر را که قیامت را منکر ست اگر نه انستی به انکه این کافر کسی ست که میراند یتیم را از پیش خود و حق او را میگیرد و بوی نمیدهد وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۝ و برنمی انگیزد یعنی نمیفرماید کسی را بر طعام دادن گدائی و خود نیز چیزی نمیدهد

ودیگر انرا نمی فرماید تا طعام دهند گدایان را نصیب تو این ست که حق یتیم را نه گیری و فقیرانرا طعام بدهی
دیگر فرمائی دیگران را طعام دهند و نشان کسی که قیامت را منکر ست دو چیز ست اول رحم ناکردن یتیم را و حق
او را گرفتن و ناداد ن باید که تا توانی هرگز وصی یتیمان نشوی و مال یتیم را تصرف نکنی

حکایت

روزی در پیش پدر خود بودم رحمة الله علیه از خانه همسایه آب آوردند نخوردند و گفتند در کاسهٔ
یتیمان چون آب خورم هرگه در کاسهٔ یتیمان آب خورد و آن آب او را بخورد دوم رحم ناکردن بر فقیران و گدایان
و طعام ناداد ن ایشان و نافرمودن و پیمبر دیگران این سوره در حق منافقان آمد که در نمازها تقصیر می کردند
و کارها ریا میکردند و بخیلی می کردند فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
و در کشاف آورده ست که تقدیر چنین ست که چون کافر چنین ست پس هلاکی باد هر کسی را که از نماز خود
غافل شود و تا فوت شود آن نماز بروی و قیل ویل جائی معین ست در دوزخ که زرد آب دوزخیان جمع شود
در وی و باران و کژدمان در وی بسیار باشند و دوزخیان از وی بترسند الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ
آنکسانی که ایشان بنمایند عملهای خود دیگر را یعنی آنچه می کنند از طاعتها بروی و ریا میکنند و از بهر
رضای حق تعالی نمیکنند و یل زان ایشان ست وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز دارند زکوة را
و قیل باز دارند عاریت را یعنی رخت خانه را بهمسایگان و محتاجان ندهند همچو بیل و تبر و دیگ
و غیر اینها از رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدند که ماعون چیست ایشان گفتند آب و نمک و آتش
هرکه آتش بکسی دهد چنان باشد از روی ثواب که هرچه بآن آتش پزد بوی داده باشد و نمک نیز چنین ست
و هرکه کسی را آب دهد در جائی که آب فراخ باشد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و اگر جائی آب دهد که
عزیز باشد چنان باشد که بنده زنده کرده باشد باذن الله تعالی نصیب تو این ست که در نمازها تقصیر
نکنی و از وقت نگذارانی علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون آفتاب بگردد بگذاری که در آخر وی علماء را
اختلاف ست باتفاق اداکنی بهتر باشد و دیگر نصیب تو اینست که کارها را بریا و عادت نکنی

اللهم اعنی علی ذکرك وشکرك وحسن عبادتك

سورة الکوثر مکیة	بسم الله الرحمن الرحیم	وهی ثلث آیات

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستی که ما دادیم ترا ای محمد کوثر یعنی نیکی بسیار دادیم ترا قیل کوثر دانستن قرآن و قرآن ست قیل پنجم وقت نماز ست و قیل لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ست و در کشاف و کواشی آورده ست که رسول علیه الصلوة والسلام گفت کوثر جوئی ست در بهشت که آب وی شیرین تر از عسل ست و سفید تر از شیر ست و سرد تر از برف و دو کرانهٔ وی از زبرجد ست و امتان من از ان آب بخورند و اول کسانی که بیایند بر کوثر فقیران صحابه و غربیان مهاجر باشند و آن حوض سن باشد و آب وی از سدرة المنتهی باشد و آن حوض را چهار رکن باشد بر هر رکنی یکی از چهار یار سن باشد هر که چهار یار مرا دوست دارد از آن آب و بخورد و هر که یکی از ایشان را دشمن دارد از ان آب نه بخورد فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ پس نماز گذار از برای پروردگار خود و اشتر قربانی کن از برای رضای پروردگار خود که عزت دین و دنیا و همه معجزات تو و کرامات و مقامات امت تو از حضرت اوست دشمنان تو بت پرستی می کنند و قربان از برای بتان میکنند تو دوست تو بندگی و طاعت سن کنید که سن شمارا شرف و عزت و خیر بسیار داده ام هیچ نبی هیچ امتی را آن نداده ام إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ دشمن دارنده الشانی دشمن دارنده الشانئ دشمن داشتن آن بتر دم بریده یعنی هیچ فرزند بدرستی که دشمن تست دم بریده بی خیر و بی طاعت در کشاف آورده ست که کافران می گفتند که محمد صلعم ابتر ست یعنی فرزند و برادر ندارد و چون وی بمیرد دین او برافتد حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده ست و هم در کشاف آورده ست که ابتر خر بیدم را گویند یعنی دشمن تو همچون خر بیدم ست که در دنیا کم بها و کم مقدار ست و در آخرت ملعون ست و چون بمیرد و بروی لعنت گویند و عذاب باشد دیرا تا قیامت و هر که امت تو باشد بر تو صلوت فرستد و ترا دوستدار و بر بالای منبرها و مناره ها نام تو با نام الله یاد کنند و برای محبت تو حاجان بازیها کنند و هر سالی چندین هزار عاشق بزیارت تو بیایند نصیب درویش این ست که دوستی دوستان او را شعار خود سازد و از دشمنان دوستان حق تعالی دور باشد دوستان اندک اند و دشمنان بسیار

مثنوی

یک سواره میرود شاه عظیم	در کف طفلان چنین دُرّ یتیم
دیده این شاهان ز غایت خوف جان	کین گروه کور و شاهان بی نشان

چون کہ حکم اندر کف یزدان بود	لاجرم ذوالنون دران زندان بود
ورچہ در ماہی شد نہان در قعرہ	آفتابی در رج اندر ذرّہ
آفتاب خویش را ذرّہ نمود	واندک اندک روی خود را بر کشود
جملہ ذرات در وی محو شد	عالم از وی محو گشت و صحو شد
چون قلم در دست غداری بود	بیکمان منصور بر داری بود

اللهم اجعلنا من اولیائک واگر ولی حق را فرزند نباشد ہیچ باک نیست ہمہ پیروان وی فرزندان وی اند از روی معنی و ورد ما و سلام تو صالحان را حق است کہ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

سورة الکفرون مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

وہی ست آیات

قُلْ یٰٓاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ بگو ای محمد این کافران را کہ لَآ اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستم و بندگی نمی کنم آنچہ شما آنرا بندگی می کنید در حال یعنی من بتان شما را ہرگز بندگی نخواہم کرد وَلَآ اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَآ اَعْبُدُ و نہ شما بندگی خواہید کرد در زمان آینده آن خدائی را کہ من بندگی او می کنم در حال وَلَآ اَنَا عَابِدٌ و نہ بندگی کننده ام در استقبال مَّا عَبَدْتُّمْ آنچہ شما بندگی میکردید در زمان گذشتہ وَلَآ اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ و نہ شما بندگی میکنید مَآ اَعْبُدُ آنچہ من بندگی میکنم او را لَکُمْ دِیْنُکُمْ مر شما راست دین شما یعنی بت پرستی وَلِیَ دِیْنِ و مرا است دین من یعنی اسلام و مسلمانی و حکم این سورہ منسوخ ست بآیت سیف قولہ تعالی: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ سبب نزول این سورہ این بود کہ کافران مکہ مر رسول الله را صلی الله علیہ وسلم گفتند کہ تو یکسال خدایان ما را بندگی کن تا ما خدای ترا بندگی کنیم این سورہ آمد رسول علیہ الصلوٰة والسلام بر ایشان خواند و گفت شما بدین خود کار کنید و من بدین خود بر این بودند را اجازت جنگ نبود تا این آیت آمد کہ فاقتلوا المشرکین و این آیت را آیت سیف گویند نصیب مؤمن ازین سورہ آنست کہ صبر کند در کارہا و بسفیہان و بی ادبان و بی باکان و ناپاکان اشتغال ننماید تا نصرت الٰہی ظاہر شود و در حدیث آمده ست کہ ہر کہ این سورہ را بخواند چنان باشد کہ از چہار بخش قرآن یک بخش را خوانده باشد و ذکر کواشی آورده ست کہ این سورہ و سورة اخلاص را مقشقشان می گویند ہر کہ این سورہ و سورة اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار باشد بدانکہ در اول رکعت سنت نماز بامداد این سورہ را بخواند

ودر دوم قل هو الله را بخواند

سورة النصر مكية وهي ثلث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ چون بیاید یاری کردن خدای تعالی و دیدی مردمان را که درمی آیند در دین خدا تعالی یعنی در دین اسلام گروه گروه و قبیله قبیله بسیار و انبوه فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس بپاکی یاد کن باستایش پروردگار خود را باسرا یعنی صفات ناسزا را دور کن و صفات باسزا را اثبات کن یعنی حق تعالی را منزه و پاک دان ازین که دیر اجسام باشد و در جائی باشد و یا از جائی باشد و یا از چیزی باشد یا همچون چیزی باشد یعنی صفات سلبی را از وی نفی کن و همه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیوة و خلق و ارادت و حکمت لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر ذو الجلال والاکرام اشارت باین ست وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش خواه ازوی انه ببدرستی که وی وقبول از بهر آنکه وی كَانَ تَوَّابًا بود و هست و خواهد بود و بنیک قبول کننده ست توبه بندگان گناه کار را و این کان را کان سرمدیه گویند یعنی کلمه کان که در صفات حق تعالی آمده باشد همچو کان الله علیما حکیما بانکه در بیشتر تفاسیر آورده ست که مراد ازین فتح فتح مکه ست و نصرت بر اهل مکه ست و خواجه امام ابو بکر اصم رحمة الله علیه گفته ست که فتح مکه اینجا مراد نیست از بهر آنکه فتح در سنه ثمان بوده ست و این سوره در سنه عشرین نازل شده ست واذا از برای استقبال میباشد والله اعلم

سورة تبت مكية وهي خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

چون این آیت آمد که وانذر عشیرتك الاقربین یعنی ای محمد بیم ده و بترسان خویشان نزدیکتر خود را از عذاب قیامت رسول علیه الصلوة والسلام برکوه صفا که بمکه ست برآمد و بآواز بلند خویشان خود را آواز داد چون حاضر شدند گفت بترسید از عذاب سخت و بگوئید لا اله الا الله محمد رسول الله و ایمان آرید و دین حق را ازمن قبول کنید عم رسول صلی الله علیه وسلم ابولهب لعنت الله علیه سنگی گرفت تا بزند رسول را علیه الصلوة والسلام وگفت تبا لك الهذا دعوتنا یعنی هلاکی باد

ترا از برای این طلب کردی ما را حضرت باریتعالی این سوره را فرستاد و گفت جل جلاله تَبَّتْ یَدَا أَبِي لَهَبٍ القراءة بسکون الباء وفتحها هلاک و زیان کار باد دو دست آن کافر که ابولهب ست تَبَّ وهلاک شود مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وسود ندارد وی را مال بسیار او وَمَا كَسَبَ و آنچه گرد کرد و قیل فرزندان او سود ندارند او را و اینچ پسر او بود همه بموت و پسر را کسب گویند سَيَصْلَىٰ بدرستی که زود باشد که در آید این کافر نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ آتشی را که زبانه زننده ست یعنی آتش دوزخ که بهیت گرم و تپان باشد وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ یعنی زود باشد که در آید در آتش دوزخ زن ابولهب که هیزم کش ست و هیزم کش را حمالة الحطب گویند یعنی بردارندهٔ هیزم و در حدیث آمده ست که هیزم کش در بهشت در نیاید القراءة بالرفع حمالة الحطب وبالنصب فِي جِيدِهَا حَبْلٌ در گردن وی باشد رسنی مِّن مَّسَدٍ از لیف خرما قیل زنجیر محکم باشد در گردن وی المسد المحکم زنجیری از آهن هفتاد گز از دهانش در آرند و از راه دیگر بیرون آرند و در گردنش بپیچند قیل حمالة الحطب از بهر آن گفته شد و بیرا که خار مغیلان آوردی و در راه مصطفی علیه الصلوٰة والسلام و یاران او انداختی چون بیشتر ایشان پای برهنه بودند خار در پای ایشان در آمدی و او همسایهٔ رسول بود و ایم رسول را میر نجانید نصیب تو اینست که دشمنی نکنی بدوستان حق تعالی تا بعذاب ابدی مبتلا نشوی منکر مباش همچون ابولهب و صادق و صدیق باش همچون ابابکر صدیق فاما دوستان حق تعالی را ابولهب می باشد ۰۰

	مصرعه	
	درجمع سبک روحان هم بولهبی باشد	
	نعوذ بالله من ذلک ۰	
	سورة الاخلاص مکیة وهی اربع ایات	

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ بگوی ای محمد که خدا یکیست یعنی چمانند و بی شریک ست و یکی از جهت عدد نشاید گفت از بهر آنکه او محدود نیست و متجزی و متناهی نی سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکه گفتند یا محمد خدای خود را صفت کن که از چیست از زر ست یا نقره ست یا غیر آن و یرا شریک هست یا نی حق سبحانه و تعالی این سوره را فرستاد که بگوی ای محمد خدای من خدای عالم ست و او یکی ست در ذات و صفات خود مانند هیچ چیز نیست اَللَّهُ الصَّمَدُ خدای ست که پناه نیازمندان ست همه کس محتاج او باشند و او محتاج هیچ چیز و هیچکس نیست و قیل معنی الصمد آنست که مجوف نیست یعنی میان کاواک نیست و بخوردن و آشامیدن حاجت ندارد الصمد اشارتست بر ثبوت جمیع صفات کمالی و از لم یلد تا آخر اشارتست بنفی جمیع نقصان و زوال نصیب درویش اینست که اختیار خود را بصمد گذارد و خود را محتاج داند چندین وقت در عدم بود بی اختیار فیض می یافت مثنوی صد هزاران سال بودم در قطار ❊ هیچ ذرات هوا بی اختیار ❊ کی رهم زین چار میخ چارشاخ ❊ کی جهم در مسرح جان این مناخ ❊ هر که از هستی نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا ❊ چیست معراج فلک این نیستی ❊ عاشقان را مذهب و دین نیستی ❊ لَمْ يَلِدْ کس از وی نزاد یعنی یرا زن و فرزند نیست وَلَمْ يُولَدْ و او از کس زاییده نشد یعنی همیشه بود و باشد و او قدیم ست و محدث نیست وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝ و نیست و نبوده ست و نخواهد بود یرا مانند هیچکس و در حدیث آمده ست که قل هو الله احد برابر ثلث قرآن ست یعنی هر که یکبار خواند چنان باشد که از سی بخش قرآن یکی را خوانده باشد نصیب تو اینست که هر چه در فهم و عقل تو نگنجد که خدای تعالی آنست او از آن منزه و مبرا ست و عقل و فکر را در کنه ذات او راه نیست هیچکس و هیچ چیز مستحق معبودی و لایق معبودی نیست مگر خداوند یگانه احد و صمد منزه از والد و ولد و بی نیاز از معونت و مدد و مبارزان میدان فصاحت را در وصف او عبارت تنگ و سابقان عرصه معرفت را در تعریف سیر او پای اشارت لنگ نهایات ارباب عقول را در بدایات معرفت او جز تحیر و تلاشی دلیلی نی و بصیرت صاحب نظر انرا در امتعهٔ انوار عصمت او جز تعافی و تعا

وتلاشی سبیلی نی ظواہر اشیاء و رظاہریت او باطن و بواطن اکسوان در باطنیت او وظاہر بسبب
اوراد رمقام محمود و محمدی از ادراک کنہ ذات صمدی در عمر ابدی عاجزست ؎ اعتصام الوری بعز فتک
عجز الواصفون عن صفتک ثب علینا وانت بشر ما عرفناک حق معرفتک

سورۃ الفلق مدنیۃ وھی خمس آیات

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ الفلق سفیدہ دم وھو بمعنی المفلوق من الفلق شکافتن لان اللیل یفلق عنہ النہار فلق الشیء بشکافت چیزرا فلقا سمعت کذا من فلق فیہ شنود م از شکاف دہان وی بگوی ای محمد پناہ می گیرم بپروردگار فلق یعنی سپیدہ دم کہ از شب بیرون می آید قیل فلق چاہیست در دوزخ کہ چون کشادہ شود فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب او و در تفسیر عتابی آوردہ ست کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ در آن چاہ کہ فلق ست شش طایفہ باشند اہل ان ظالم و کسانی کہ وصی یتیمان باشند و در مال ایشان خیانت کنند و حق یتیم را تلف کنند و کلانتران بازار و دیہا و شہرہا کہ بد باشند و میان رعیت خود راستی نکنند و دیگر پیکان امرد کہ لواطت را بر خود روا دارند و دیگر آنانکہ بایشان لواطت کنند و دیگر آن کسانی کہ از برای ریا طلبا و عمار تہای خیر و یا از برای فقیران از خلق عدلی ستانند و بجود خرج کنند و قیل آنچہ می کشاید آنرا حق تعالی ہمچون دانہ خرما و غیر آن کہ درختان از وی بیرون می آیند ہمچون ابر کہ باران از وی بیرون می آید و چشمہای آب و ارحام مادران کہ فرزندان از وی بیرون می آیند مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچہ خدا تعالی آفریدہ اورا ہمچون مارا دگرگان و دیوان و پریان و آدمیان بد الخلق آفریدن وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ واز بدی شب تاریک چون در آید قیل الغاسق پروین چون ناپیدا شود وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ واز بدی زنان کہ جادوی کنند و بدمند در گرہہا وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ الحسد والحسود بد خواستن واز بدی بد خواہ چون بد خواہی کند بدانکہ در کواشی و غیر آن آوردہ ست کہ سبب نزول این دو سورہ آن بود کہ رسول علیہ الصلوۃ والسلام را جادوئی کردہ بودند ولید بن اعصم جہود و دختران او رسول علیہ الصلوۃ والسلام شش ماہ دران جادوئی بود و بیمار شد و بمردان خود صحبت نمیداشت و سوی اعضای او ورشت شدہ بود رسول علیہ الصلوۃ والسلام در خواب

بود که دو فرشته آمدند یکی آن دیگر را پرسید که این مرد را چه شده ست دیگری گفت او را جادو می کرده اند دیگر پرسید که جادو می که کرده ست گفت ولید با دختران پلید موی را از شانهٔ ریش او گرفته ست و در دندانهای شانه یازده بار گره کرده اند و بزه کمان او را در غلاف نخل خرما نهاده اند و در زیر گل در چاه معین ست و سبب خلاصی او این ست که کسی برود و آنرا بیاردازان چاه و این دو سوره از آن گره ها کشاده شود و وی صحت یابد چون رسول علیه الصلوة والسلام بیدار شد این را یاد شده بود فرمود کسی را که در آن چاه در آمد و آن زه کمان را با گره ها بیرون آورد چون یک گره کشاده می شد چون تمام بخواند هر یازده گره کشاده و آنحضرت علیه الصلوة والسلام صحت یافت والله اعلم و معتزلیان جادو را منکرانند

سورة الناس مدنیة وهی ستّ آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ برب الناس الناس والاناس مردمان الاناس جماعة بگوای محمد پناه میگیرم بپروردگار مردمان ملک الناس به پادشاه مردمان الٰه الناس بخدای مردمان من شر الوسواس از شر و بدی دیو وسوسه کننده یعنی اندیشه بد در دلها الخناس دیو باز پس رونده سر در کشنده در حدیث آمده ست که دیو الخناس دیوی باشد باز پس رونده و سر در کشنده در درون آدمی ست و دهان وی همچون دهان خوک ست و بقول امام مقاتل و امام قتاده دهان وی همچون دهان سگ ست و دهان را بر دل آدمی نهاده ست و اندیشهای بد در دل وی می اندازد و چون آدمی خدای را یاد کند باز پس رود و چون غافل شود باز گردد و اندیشهای بد پدید کند همچون زنا کردن و شراب خوردن و خون ناحق کردن در دل آدمی اندازد و همچون خون در رگ وی در آید الذی یوسوس فی صدور الناس آن دیو که اندیشهای بد افکند در سینهای آدمیان من الجنة والناس آن وسوسه کننده از آدمیان و دیوان باشد چنانکه حق تعالی گفت وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یعنی همچنین گردانیدیم ما هر پیغمبر را دشمنان که دیوان و آدمیان باشند و دیوان و پریان میگویند دیو مردم از دیو عرفی بدتر ست بیت

زینهار از قرین بد زنهار	وقنا ربنا عذاب النار

نصیب درویش صادق آنست که از یار بدو از همنشین بد که منکر حال درویشان باشد دور باشد
یکسی که بیگانه باشد یعنی برادر طریقت او نباشد ندارد مصرع
بود از مار بد ربا عی با هر که نشستی ونشد جمع دلت وز تو نبرید
صحبت با کلت زنهار ازان قوم گریزان می باش ورنه نکند روح عزیزان بجلت
دور باش از کسی که خود را بصالحان وزاهدان مانند کرده ست وشیخ شده واز حرام
حقیقت هیچ نصیبی ندارد ومریدان را از حرام خوردن وگرفتن منع نمی کند نعوذ با
حقیقت از دشمنان دین ست که شیاطین الانس ایشانند بحق تعالی پناه گ
ل بدایشان خاطر خود را پریشان ندارد وعمل کند بآیت خذ العفو وامر بالعرف
واعرض عن الجاهلین واز حق تعالی محبت صالحان ودوستان او طلب کند اللهم اوفقنا
بفضلك مثنوی

ای خدای می نظیر اشیا رکن	گوشها را حلقه داری زین سخن
گوش ما گیر و بدان مجلس کشان	کز حقیقت می خورند آن سرخوشان
چون بما بوئی رسانیدی ازین	سر مبند آن مشک را ای رب دین
از تو نوشند از ذکور و از اناث	بید ریغی از عطایا مستغاث
داده دل را هر دمی صد فتح باب	امی دعا ما گفته از تو مستجاب
کار تو تبدیل عیان وعطا	کار من سهو ست ونسیان وخطا
سهو نسیان را مبدل کن بحلم	سن همه جهلم مرا کن جمله علم

اللهم لك الحمد على توفيق الابتداء
والاختتام يا ذا الجلال
والاكرام

حمد و افر قدیمی را که قرآن مجید و فرقان را برای اخ[راج] از ضلالت نازل فرمود
برشاهراه هدایت رسانید و تحفهٔ درود نامحدود بر آن رسول [محمد] پاک طینت صاف
سیرت که باخبار اخیار صحیحهٔ آیات معضلات را بالتفسیر والتقریر تبیین [فرمود] و آنها آگاهر
و بر آل اطهار و اصحاب کبار باد که بجد وجهد تمام بر تبلیغ و تشیع و تقر[یر] خالق انام
[کوشیدند] فرموده بر طرق مراد چراغ بلاغ نهاده تحیر زدگان راه جهالت [را] هوار دم رصد
[رسانیدند] اما بعد بر رای صاحبدلان عالی ظرفان مخفی نماند که هرگاه که تفسیر یعقوب چرخی
که مالامال است از فواید و خالی است از حشو و زوائد

مثنوی

[ن]غ بی و حسن در این کتاب	که راه نجات است و نهج صواب
دمادم بطرف سخن خواندت	ز سنن شریعت هم آگاهاندت
بناهای بدعت بکنده ز بن	بنا سیس سنت نهاده سخن
چو خواهی که نوشی شراب نعیم	و باشی بفردوس اعلا مقیم
ز گفتار یعقوب چرخی بگیر	که واصل شوی بالبشیر و نذیر

اما بعد

بر رای صفا پیرای طالبان حق و خواهندگان معانی آیات ادق مخفی و محتجب مباد که درین زمان باعث عدم
طبع اکثر براد[ران] دینی فوائد آن محروم لهذا اضعف عباد الله احمد قاضی فتح محمد تعلیم یافته اخوی صاحب
معظم و مکرم جناب قاضی ابراهیم صاحب مرحوم ابن قاضی نور محمد صاحب مغفور و جناب ملا
نور الدین [صاحب] و [ملا] نظام صاحب بسعی بلیغ از مولوی محمود صاحب و مولوی محمد عبد الرحمن صاحب
تصحیح [یافته] بطبع حیدری واقع معمور بمبئی بستم ۲۴ ماه جمادی الآخر سنه ۱۲۹۷
هجری [موافق] تاریخ ۳ ماه جون سنه ۱۸۸۰ عیسوی بزیور طبع آراسته گردانیده فوائد بخش
اهل اسلام [گردید]

قطعهٔ تاریخ ساختند

هزار و دو صد و نود و هفت از هجرت	[گفتند] چو شد طبع این کتاب شریف
نان برشته طبع آمده که اندر دهر	[نیست] کهی تو لوئی بدین تعریف